

حیدر مهرگان

هنوز،
مشی چریکی
جدا از توده

مروری در دیدگاه‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق و گروه راه کارگر



انتشارات حزب توده ایران

کتابخانه و موزه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

پلوی

(۳)

۷

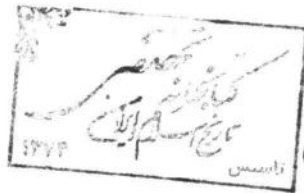
۲

۱۳۲

U^o-AIII
991

Handwritten red ink markings, possibly a signature or initials, including a large 'S' and a '7'.

Blank rectangular area, possibly a label or a piece of tape.



حیدر مهرگان

هنوز، مشی چریکی جدا از توده

مروری در دیدگاه‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق و گروه راه کارگر



انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر شماره ۶۸

حیدر مهرگان

هنوز، مٹی چریکی جدا از توده

چاپ دوم، ۱۳۵۸

حق چاپ و نشر برای «شرکت سهامی خاص انتشارات توده» محفوظ است.

بها ۲۵ ریال



فهرست

۵	پیشگفتار
۸	ما و دیدگاه‌های نو در جنبش چپ ایران (۱)
۱۱	مطلق‌گرایی در مسأله راه انقلاب
۲۱	مفهوم فهر از دیدگاه مارکسیسم
۳۴	ما و دیدگاه‌های نو در جنبش چپ ایران (۲)
	اسلوب مارکسیست‌ها و اسلوب آنها
۴۴	چند نمونه از تناقض‌گویی
۴۷	حزب توده ایران در بوته نقد
۵۴	سخنی با هشدار به چریک‌های فدایی خلق
۶۱	دوستان فدایی، جای واقعی شما در کنار کدام نیروهاست؟
۶۶	توده‌ها داوری می‌کنند
۶۸	چند کلمه درباره مشی «راه فدایی»
۷۱	چرا فداییان به‌خشم آمده‌اند؟
۷۸	صداقت چریک‌های فدایی با «انتقاد از خود» باید آشکار شود
۸۵	هنوز هم مشی چریکی جدا از توده
۸۶	بی‌اعتقادی مطلق به مردم
۹۳	بحث بر سر اصول را به بی‌راهه نکشید
۹۷	واقعاً چه کسی دنباله‌روست؟ حزب توده ایران، یا چریک‌های فدایی؟
۱۰۵	مسأله دنباله‌روی از دیدگاه ما
۱۰۶	در زمینه سیاست خارجی
۱۰۷	در زمینه اقتصادی
۱۰۹	چریک‌های فدایی میان دوگرایش متضاد

پیشگفتار

بحران عمیق و زلزله واری که بخشی از جنبش چپ ایران را از ریشه می‌لرزاند، پیش از آنکه نشانه سستی و فرسایش جنبش چپ به مثابه یک فرایند تاریخی باشد، بازگویی ضرورت نیرومند و کارسازی است که راه خود را از انتهای بیراهه‌ها و سنگلاخ‌ها و عمق تجربه‌های دردناک و خونین، اما ثمربخش و نافذ، می‌گشاید. تجزیه‌ها و پراکندگی‌های دم افزون، در اوج بی‌سابقه خود، طلوعه‌ وحدت ناگزیر و مستحکمی است که در کوره جامعه انقلابی قوام می‌گیرد. تصادم‌های بی‌ محابا، رودررو و شدید مشی‌ها، تئوری‌ها و سیاست‌های گونه‌گون و متضاد، پاکیزگی درخشان و آبدیدگی آهن حزب طراز نوینی را که از میان محشر این مشاجره‌ها و وجدل‌ها و گردوغبار غلیظ این جنگ جانانه و شفابخش تن به تن، خود را بالا می‌کشد و از روی شانه‌های ستبر و مغرور پرولتاریای ایران، صلاهی وحدت و فتح را در فضای آکنده از انتظار تاریخ می‌پراکند، نوید می‌دهد. پرولتاریا تقدیر خویش را به دست خود می‌آفریند و اینک جرم‌ها و حجم‌ها: گروه‌ها و سازمانها و سندیکاها، در هرم سندان سوزان و در زیر پتک‌های ضرورت و حقانیت هنرور و زورمند تاریخ او، ناب می‌شوند، شکل و شمایل مطلوب می‌یابند، صیقل می‌خورند، تا قریحه حاصلخیز و نامتناهی انقلابی‌ترین طبقه اجتماعی را در وجود پرشاخ و برگ و تناور شده یک حزب واحد سراسری، به تمامی به کار گیرند. درد زایمان امروز و این همه پیچ و تاب و شیون و تقلا، به تبسم شیرین رضایت و پیروزی که در پی آن می‌آید، می‌ارزد. زندگی چیره خواهد شد، چرا که حقیقت تعالی بخش تنها قانونی است که بر آن فرمان می‌راند.

مجموعه مقالات حاضر از ضرورتی که خود در بطن بحران تب آلود پاره‌ای از جنبش جوان چپ ایران، شکل گرفته، برآمده است و سهمی از یک یاری است به فراروئیدن هرچه سریع‌تر و سالم‌تر این ضرورت بی‌چون و چرا. این مقالات بار نخست در روزنامه "مردم" و ماهنامه "دنیا" چاپ شد و با وجود آنکه برخی از مسایلی که طی آنها طرح شده، اینک از آن حدت و شدتی که داشت فارغ شده است، مضمون اساسی و محوری آنها در رابطه با مسائل جاری، هنوز می‌تواند تازه و جوابگو باشد.

با تبدیل این مقالات پراکنده، به یک کتاب مستقل، توضیح واره‌ای در دو نکته، درباره آن لازم می‌آید:

۱- سلسله مقالاتی که تنها چریکهای فدایی را مخاطب قرار داده‌اند، نمایانگر سیری هستند که در هرگام، مشی فدائیان را به طرز محسوسی به سوی نقطه نظرهای حزب توده ایران می‌راند. از هنگام نوشته شدن نخستین مقاله از این سری تا آخرین مقاله، در حدود دو ماه فاصله بود؛ زمانی توفانی، سرشار از غنای رویدادها و تجربه‌ها و گداخته و منوراز روح مشتعل انقلاب. برخی از آن تاکتیک‌ها و تحلیل‌هایی که در نخستین مقالات، عرصه تلاقی و اصطکاک نظرات کاملاً مخالف ما با سازمان چریکهای فدایی خلق بود، در آخرین مقالات - علی‌رغم تند شدن ضربان خشم و پرخاش در لحن چریکها - تغییر مسیر دادند و تا حد زیادی به هم نزدیک شدند. این نزدیکی مرهون تصحیح و بازسازی دیدگاههای تئوریک و سیاسی چریکهای فدایی به نفع واقعیت عینی و مصداق دوباره ذات این کلام نغز لنینی است که "انقلاب مسلما" با چنان سرعت و چنان عمقی تعلیم می‌دهد که در دوره‌های مسالمت‌آمیز تکامل سیاسی، غیرقابل تصور به نظر می‌رسد. "تجدید نظر تدریجی چریکهای فدایی - اگرچه کم‌رنگ، ناکافی و ناپی‌گیر - در زمینه ارزیابی رهبری انقلاب، پذیرش خصلت دوگانه خرده بورژوازی حاکم، حمایت از وجه ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری وابسته این خرده بورژوازی، تقویت مواضع آن در قبال سازشکاری و هجوم بورژوازی لیبرال - و در عرصه خارجی، در امر انترناسیونالیسم و ضرورت توجه به جهت‌گیری‌های احزاب کارگری، کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های آزادی‌بخش و هماهنگی با آنها، رخ نمود و افق‌های امید برانگیز جدیدی را گشود.

۲- مقاله نسبتاً بلند "درباره دیدگاههای نو در جنبش چپ ایران" در نیمه راه یک تغییر و تحول نسبی در نگرش چریکهای فدایی خلق و گروه "راه کارگر" (معروف به خط چهارم) نوشته شده است. همچنانکه از این مقاله برمی‌آید، نویسنده به ادامه منطقی این کنکاش و حرکت تکاملی دل بسته بود، اگر چه تاکید داشت:

"آنها پیش از آنکه ذهن خود را از رسوبات مائوئیستی و مشی چریکی گاملاً خلاص کرده باشند، به انتقاد از این

نگرش ها و مشی‌ها پرداخته‌اند و از مقطعی که مائوئیسم و مشی چریکی ، به مثابه دو جریان متفاوت خردده بورژوازی به هم می‌رسند ، حرکت خود را آغاز کرده‌اند . اینست که انتقاد آنها از تئوری چریکی و مائوئیستی از درون همان تئوری‌ها و آغشته به همان ضوابط انجام می‌گیرد و اگر چه جا به جا این پوسته را می‌شکافد و نقبی به مارکسیسم می‌زند ، اما هنوز با مارکسیسم واقعی فاصله جدی دارد ."

امید به تداوم و تعالی این حرکت ، به پالایش ذهنی از خرافه های شبه تئوریک و شبه علمی و انطباق با حقایق عینی ، اگر چه در مورد چریکهای فدایی دورنمای جدی تر یافت ، اما درباره روشنفکران "خط چهارم" به حد زیادی عبث ماند و یک گام به پیش آنها با دو گام به پس ، جبران شد . در هنگامه انقلابی و شرایط متلاطم اجتماعی زمان زیادی برای بروز کنه طبقاتی عناصر و نیروهای اجتماعی لازم نیست . زندگی نشان داد که مدعیان "راه کارگر" در همان نیمه راه ، مغلوب اوهام شدند و به اعماق ورطه ذهنی خود در غلتیدند . آن نیمه ی ناسیونال کمونیست که در وجود آنها به سختی مقاومت می‌کرد ، قلمرو خود را گسترش داد و رویای واپس زده شده چریکی و مائوئیستی را در ترکیبی سرشتی و مکنون دوباره به پیش راند . آن خوش بینی اولیه که گروه "راه کارگر" را با وجود اینکه به عنوان یک جریان اجتماعی ، به هیچ وجه مطرح نبودند ، به خاطر بدایت ها و جرقه هایی که اینسو و آنسو ، در آثار و نظراتشان به چشم می‌خورد ، قابل نقد و بررسی قرار داده بود ، آن خوش بینی که این نقد و بررسی را با انگیزه یاری دادن به نیمه سالم وجود این گروه برعهده گرفته بود ، اینک با قرار گرفتن "خط چهارم" در کنار دیگر خطوط و جریانهای غیر پرولتری و ضد پرولتری ، دیگر اطلاق نام یا عنوان "خط چهارم" را که پدیده‌ای جدید یا مستقل را تداعی می‌کند ، نابجا می‌داند .

این تذکر مختصر در تکمیل مقاله "درباره دیدگاههای نو در جنبش چپ ایران" ضرور می‌نمود . . .

ماو دیدگاه‌های نو در جنبش چپ ایران

اخیراً سه کتاب با عنوان "سلسله بحث های راه کارگر" منتشر شده که مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات جنبش کارگری را بنیاد و هدف کار خود اعلام کرده است. نویسندگان این آثار هنوز به عیان نام و نشانی از خود به دست نداده‌اند، اما با انتقاد و هجوم به مشی چریکی، نظرات مائوئیستی و حزب توده ایران، ظاهراً راه جدیدی را به جنبش و نیروهای هوادار مارکسیسم-لنینیسم ایران توصیه می‌کنند - و به همین انگیزه راه و مشی آنها به "خط چهارم" معروف شده است.

در نگاه نخست، جای پاهای نیرومند و جوانی که برخی از ورطه‌ها و سنگلاخ های مائوئیسم و کوره راه‌های پیچ در پیچ مشی چریکی را تجربه کرده‌اند، در لابلای هرسه کتاب "سلسله بحث های راه کارگر" به چشم می‌خورد، اما این تجربه پویا که به نوبه خود از اعتبار نسبی و منزلت نوید بخشی برخوردار است، هنوز به معنای پشت سر گذاشتن آن ورطه‌ها و پیچ و خم‌ها و خلاصی از آثار و عوارض فرساینده آن نیست.

آنچه به این کوشش و کاوش اهمیت می‌دهد اینست که پویندگان "خط چهارم" که راه درازی آمده‌اند، نمی‌توانند در نقطه‌ای که اکنون به آن رسیده‌اند، متوقف بمانند. منطق این راه، اگر صمیمیت و اصولیت علمی پشتوانه آن باشد، ادامه و تعالی آنست.

همزمان با انتشار آثار تئوریک "خط چهارم" بحث های کم و بیش مشابهی که در درون سازمان چریک های فدایی خلق جریان داشت و باشک و نفی بخش اعظم مبانی تئوریک بنیانگذاران اولیه سازمان مشخص می‌شد، به سطح جنبش

انقلاب" اثر اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور و " مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" تبلور یافت. اگر چه بین نظر گاههایی که با "خط چهارم" مشخص می شود و نظرات سازمان چریکهای فدایی خلق، اختلافات بسیاری وجود دارد، اما وجوه مشترک این دو نظر گاه بر جنبه های اختلاف آن فائق است و تصادفی نیست که وحدت نظر بیشتر در زمینه های اصلی و اختلاف دیدگاه اغلب در عرصه های فرعی تر است. و باز تصادفی نیست که مشتعل شدن این مباحثه، با پیچ پیچ بحث و جدل و تردیدهای تازه در میان برخی عناصر و محافل سیاسی دیگر که عنوان "مائوئیست های شرمگین" * بهترین توصیف آنهاست، همراه است.

این روی آوری نسبتاً وسیع و پر جنب و جوش به بحث و مبارزه ایدئولوژیک و تجدید نظر در اصول بعضی از تئوری ها و تاکتیک هایی که سالها بر بخش فعالی از جنبش چپ ایران چیره بود، از یکسواز بحران عمیقی که این مشی ها در برخورد با واقعیات زندگی گرفتار آن شده اند خبر می دهد و از دیگر سو گواه ضرورت مبرم و صول به آن چنان تئوری و تاکتیک را تصریح می کند که راهگشا و نیرو بخش مبارزه گردانهای متعهد به مارکسیسم-لنینیسم باشد و با اثبات صحت و قدرت خود در عمل، قادر باشد بر پراکندگی ها و دور باطل کشمکش ها و خصومت های غیر اصولی غلبه کند و وحدت را در عرصه تفرقه سامان دهد. گفتیم که هم سازمان چریک های فدایی خلق، هم جریان منتسب به خط چهارم و هم تاحدی اجزایی از مائوئیسم سرخورده ایران - علی رغم لحن عناد آمیز و چهره عیوسی که به خود گرفته اند- در مسیر این ضرورت، گامهای مثبتی برداشته اند. این کار که با انتقاد از مشی مسلحانه چریکی به عنوان تنها راه مبارزه انقلابی، نفی تئوری پیشاهنگ جدا از توده، طرد تز انحرافی "سوسیال امپریالیسم"، پذیرش لفظی این اصل اساسی مارکسیستی که مطلق کردن یک شکل از مبارزه و تحمیل آن به جنبش، هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم-لنینیسم ندارد، و نظایر اینها آغاز شده، میدان وسیعی را در بر گرفته است. اما این میدان هنوز به تمامی قلمرو واقعی مارکسیسم-لنینیسم گسترش نیافته است.

آنها پیش از آنکه ذهن خود را از رسوبات مائوئیستی و مشی چریکی کاملاً خلاص کرده باشند، به انتقاد و تحلیل از این نگرشها و مشی ها پرداخته اند و از

* مائوئیست های شرمگین به کسانی اطلاق می شود که با ورشکستگی و رسوایی ایدئولوژی و سیاست مائوئیستی، ظاهراً "از آن فاصله گرفته اند، اما در عرصه اقدام، در همان مواضع باقی مانده اند. اغلب این کناره گیری یک تاکتیک سیاسی و لفظی برای محافظت از اصول استراتژیک مائوئیسم و ترمیم برج و بارو های ویران شده آنست.

مقطعی که مائوئیسم و مشی چریکی، به مثابه دو جریان متفاوت خرده بورژوازی به هم می رسند، حرکت خود را آغاز کرده اند. اینست که انتقاد آنها از تئوری چریکی و مائوئیستی از درون همان تئوری ها و آغشته به همان ضوابط انجام گیرد، و اگر چه جا به جا این پوسته را می شکافد و نقبی به مارکسیسم می زند، اما هنوز با مارکسیسم واقعی فاصله جدی دارد.

آنها تز "سوسیال امپریالیسم" را رد می کنند و نظریه رویزیونیست شدن شوروی را به جای آن می گذارند، از مطلق گرایی در مارکسیسم ابراز بیزاری می کنند و روی استفاده از همه شیوه های مبارزه در مراحل مختلف روند انقلاب اصرار می ورزند، اما در نهایت برای لحظه انقلاب، هر شکلی از مبارزه را جز جنگ مسلحانه به باد ملامت می گیرند، انترناسیونالیسم را که مقدم ترین و عمده ترین خصلت جنبش پرولتاریا در مقیاس جهانی است، در لفظ می پذیرند و در معنی چنان تفسیر تنگ و باریکی از آن به دست می دهند که تنها لباسی را که ناسیونال-کمونیست ها دوخته اند، به تن او می رود، یعنی آن را با دست پیش می کشند و با پا پس می زنند، یا نقش عوامل داخلی را در یک کشور چنان مطلق می کنند که نقش عامل خارجی، شرایط و مضمون دورانی که انقلاب در آن رخ می دهد، عملاً "به صفر می رسد... و هنگامی که این مسایل در رابطه با تئوری و پراتیک حزب توده ایران مطرح می شود- و قاعدتاً باید جرقه ها و پرتو های روشنگری را برانگیزد- و اقعیت اختلاف ها در پرده غلیظی از دود و غبار و هیاهوی بسیار، اما بی نتیجه پوشیده می ماند. در این حال منطق و امانت و متانت که برازنده هر بحث سازنده و موثر است، جای خود را به برداشت های شتابزده و عصبی، ذکر نقل قول های دست و پا شکسته و نیمه کاره از آثار و اسناد حزب توده ایران و آنگاه تاختن و پرخاش به آن- و حیرت انگیزتر از این، به تحریف و دست کاری نظرات حزب و یا تحویل دادن استنباط هایی از این نظرات که دست کمی از تحریف ندارد، می کشد. عداوت و بدبینی پشت حقیقت را به خاک می مالد و آن کس که بازنده واقعی این تسویه حساب غیر منصفانه است، بیش از همه مردمی هستند که برترین تعهد ما در برابر آنها، صداقت ماست.

دامن زدن به انواع توهم و تبلیغ علیه حزب توده ایران که یک سطر دلیل و کوچکترین مدرکی همراه ندارد- و نمی تواند داشته باشد- نظیر اینکه "حزب توده ایران اصلاحات شاه را تایید می کرد" (۱) و یا "به نظر حزب توده ایران انقلاب استثنائاً قهرآمیز است" (۲) و یا "حزب توده ادعا می کند که چون کلاسیک ها از امکان گذار مسالمت آمیز سخن گفته اند، پس اعمال جبر و قهر یک

(۱) در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب. از سلسله بحث های راه کارگر. ص ۸۵.

(۲) همان منبع. ص ۵۳.

یک اصل مارکسیستی نیست" (۱) و یا "آیا غرض حزب توده این نیست که... از هژمونی پرولتاریا، از انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا چشم پوشی کنیم؟" (۲) و یا "آنان (حزب توده) که به بند بازی سیاسی بیش از تسلیح و تجهیز مبارزه انقلابی پرولتاریا بها می‌دهند... و بیش از هر چیز به فکر بند و بست با بورژوازی و خرده بورژوازی هستند" (۳). آری، توهمات و برداشت های کج و معوجی مانند اینها و دهها نظیر دیگر که شالوده‌اش بر لوٹ کردن واقعیت مبارزه، واقعیت سیاست و واقعیت خواست‌های حزب توده ایران بنا شده، به همان نسبت که از طرف دشمنان قسم خورده، خلق‌های میهن طبیعی است، از سوی دوستان خلق یا کسانی که خود را دوستان خلق می‌نامند، غیر طبیعی و شگفتی آور می‌نماید. این شگفتی از سوی ما با دریغ بسیار همراه است، چرا که عکس‌العمل یک چنین لجاج و عناد خالی از حقیقت و برهان، به خود این پویندگان و کوشندگان که غرقه در عواطف و احساسات از پیش ساخته‌اند، برمی‌گردد و آنها را به جای نزدیک شدن به آرمانی که تمامی این احساسات و عواطف شریف را با آن شعله ور می‌سازند، بیشتر دور می‌کند.

پیش از آنکه به جزئیات و بررسی ریشه‌های این طغیان ضد توده‌ای بپردازیم، بحث با این دوستان را از مسائل تئوریک که منشاء بسیاری از گره‌ها و سوء تفاهم هاست، آغاز می‌کنیم، با این تاکید که هم فدائیان و هم نویسندگان "سلسله بحث‌های راه‌کارگر" از بحث ایدئولوژیک برای وجین کردن علف‌های هرز و انحرافات جنبش در مرحله کنونی، به عنوان یک وظیفه مبرم یاد کرده و خود این وظیفه را شروع کرده‌اند.

مطلق‌گرایی در مسأله راه انقلاب

"مطلق‌گرایی" با هر شکل و شیوه‌ای که از در وارد شود، جهان بینی علمی از در دیگر خارج می‌شود. این تجربه‌ای است که جنبش انقلابی و کارگری جهان صحت آن را با گوشت و پوست خود و در ازای آلام و ضایعات بی شمار، بارها و بارها آزموده‌است. بخشی از جنبش انقلابی میهن ما نیز که چریک‌های فدایی خلق مشخص‌ترین نمایندگان آن هستند، این واقعیت به اثبات رسیده را با تجربه شخصی خود دیگر بار به محک زدو برای آن بهایی پرداخت که جبران آن

(۱) در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب. از سلسله بحث‌های راه کارگر. ص ۴۸.

(۲) همان منبع. ص ۴۵.

(۳) پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی. سازمان چریک‌های فدایی خلق. ص ۳۰.

هنوز طاقت فرساست. فدائیان حرکت خود را از این مطلق آغاز کردند؛ "بقای سازمانهای انقلابی در شرایط اختناق سیاه، تنها از راه نظامی کردن آنها میسر است... اگر سازمان انقلابی نظامی نشود، سرانجام در مرحله‌ای از رشد خود توسط پلیس نابود خواهد شد."

در این عصاره مطلق گرایی؛ مطلق کردن قدرت و سلطه پلیس، مطلق کردن ناتوانی و ضعف مردم و سازمانهای انقلابی آنها، مطلق کردن شکل و شیوه نظامی مبارزه انقلابی... تمامی آموزش‌سیال، زنده، شاداب و انعطاف پذیر مارکسیسم-لنینیسم به باد رفته‌است. به این مطلق سازی، نظایر دیگری مانند مطلق کردن نقش پیشاهنگ در تحول انقلابی (نوعی مطلق کردن شرایط ذهنی)، مطلق کردن "عمل‌گرایی" تا حذف کامل نقش تئوری انقلابی و سپس نقش سازمان صنفی و سیاسی طبقه را می‌توان اضافه کرد.

امروز چریکهای فدایی خلق و دوستان آنها در "خط چهارم" وانمود می‌کنند که این دگم‌ها و مطلق‌ها را که به قول خودشان ربطی به مارکسیسم ندارد، در هم شکسته‌اند- و در این دعوی نیز تاحدی و به نوعی محق‌اند. اما این تاکید لازمست که محق بودن آنها فقط تا حدی و به نوع خاصی است. واقعیت محق بودن این مبارزان را نظرات جدید آنها تصدیق می‌کند؛

"ما اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی را به قول لنین از پیش خود "کشف نمی‌کنیم" بلکه آن را محصول تطبیق تئوری انقلابی با این یا آن وضعیت و بررسی کاملاً "عینی آن می‌شماریم." (۱) و یا؛

"سازمان (چریکهای فدایی خلق) می‌کوشد در هر منطقه خاص و با توجه به هر موقعیت مشخص، یعنی با ارزیابی مبارزه طبقاتی به طور عینی در حال گسترش توده‌ها، شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل آنها بیاموزد، آن را جمع بندی کند و در عمل به کار بندد." (۲) و جای دیگر؛

"مبارزه سیاسی از دیدگاه مارکسیست-لنینیست‌ها، همیشه مبارزه‌ای توده‌ای است، مبارزه عده‌ای به جای توده‌ها نیست. بنابراین بایستی دریابیم چرا در یک وضعیت تاریخی مبارزه فلان شکل را به خود می‌گیرد و در وضعیتی دیگر شکل دیگری را... توده‌ها همیشه در یک ارتباط طبقاتی معنی دارند." (۳)

اعراض از مطلق‌ها و شکستن دگم‌ها، حتی اگر نیم بند و ناپیگیر باشد، به هر حال گامی است به جلو. آثار جدید فدائیان و دوستان آنها در خط "خط چهارم" نشان می‌دهد که آنها این گام را برداشته‌اند، اما اگر این پیشروی در لفظ خاتمه یابد و خود را کامل نکند، به کجا خواهد رسید؟ آنها به کنه این آموزش دیالکتیکی بی‌التفات‌اند که اگر شکل مبارزه را از پیش نمی‌توان تعیین

(۱) پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی. ص ۲۵.

(۲) همانجا. ص ۲۳.

(۳) ملاحظاتی درباره پیشاهنگ. از سلسله بحث‌های راه کارگر. ص ۱۹.

کرد، به خاطر آنست که در سیر پیشروی انقلاب "توده‌ای از مسایل نوین پدید خواهد آمد... و شرایط تغییر خواهد کرد و شدید و مکرر تغییر خواهد کرد." (۱) و شکل مبارزه ناگزیر تابع این تغییر و تحول غیر قابل پیش بینی خواهد بود. از این روست که لنین در تشریح آموزش مارکس می‌گوید:

"مارکس دست خود و فعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظر اشکال، شیوه‌ها و اسلوب تحول انقلابی نمی‌بست." (۲)

دوستان ما که خود این کلمات را تکرار می‌کنند، از آن به این نتیجه غیر منتظره می‌رسند:

"ما همیشه و در هر شرایطی بنا به مصالح طبقه کارگر با صراحت اعلام کرده و می‌کنیم که طبقه کارگر به هیچ وجه از طریق پارلماناریسم به پیروزی نمی‌رسد. ما آشکارا اعلام می‌کنیم که صرفاً از طریق تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی... است که سازشکاری نیروهای غیر پرولتری در هم شکسته شده و امپریالیسم با استقرار جمهوری دموکراتیک خلق اساساً اخراج می‌گردد." (۳)

مشکل بتوان مبنای بر جهان بینی علمی گذاشت و باچسبیدن بی قیدی از کنار آن گذشت. وقتی لنین تصریح می‌کند: "مارکسیسم به نحو مثبت هیچ شکلی (توجه داشته باشید: هیچ شکلی) از مبارزه را رد نمی‌کند"، رد قاطع هر شکل دیگر مبارزه انقلابی جز "تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی"، آن هم "برای همیشه و در هر شرایطی" درست نقطه مقابل این پیام لنینی نیست؟ اگر ناممکن است که پیش‌گویی کرد "در فلان یا بهمان وضعیت آتی کدام طرق و وسایل پدید خواهند آمد که برای ما عملی یا مفید خواهند بود" (۴) علتش اینست که "تغییرات مستقل از اراده ما، شکلی از عمل را در دستور روز قرار خواهد داد." (۵)

اگر منظور از "طریق پارلماناریسم" تکیه یکجانبه و مطلق به راه پارلمانی به مثابه یگانه راه رسیدن به حکومت باشد، که این راه لااقل از سوی حزب توده ایران هرگز مطرح نشده بود، و اگر منظور راه پارلمانی به مثابه یکی از راهها، آنهم در شرایط مشخص تاریخی و همراه با بهره‌گیری از راهها و اشکال و شیوه‌ها و وسایل دیگر باشد، چنین راهی امکان پذیر بوده و نفی مطلق آن نادرست خواهد بود.

تغییرات عینی را نمی‌توان با توپ و تشر به اطاعت از خواست ذهنی خود واداشت و پیشاپیش آیه صادر کرد که شکل تحول آینده حتماً "و قطعاً" و در

(۱) لنین. مجموعه آثار. جلد ۳۱. ص ۳۰۴.

(۲) همان منبع. ص ۳۰۴.

(۳) پاسخ... ص ۲۵.

(۴) لنین. کلیات. جلد ۳۱. ص ۹۵.

(۵) همان منبع. جلد ۳۱. ص ۹۵.

هرشرایطی نه تنها پارلمانناریستی نیست، بلکه "تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی است."

آیا این یک پیشگویی تمام عیار نیست؟

قالب سازی که شاخ و دم نمی خواهد. همین که یک شکل و اسلوب را مسجل فرض کنیم و به آینده‌ای که هنوز فرا نرسیده، به مضمونی که هنوز تکوین نیافته، به شرایطی که هنوز مقتضیات آن را نمی شناسیم دیکته کنیم، از خود یک مطلق گرای دو آتش ساخته‌ایم. و یک چنین مطلق گرا نمی تواند مدعی باشد که "ما شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل توده‌ها می آموزیم و جمع بندی می کنیم و در عمل به کار می بندیم"، "اشکال مبارزه سازمانی و مبارزاتی... محصول تطبیق تئوری انقلابی با این یا آن وضعیت و بررسی کاملا عینی آنست."، "این یا آن وضعیت".

خوب به معنی این عبارت توجه کنید. "این یا آن وضعیت" بیان تنوعی است که دورادور قابل حدس و گمان نیست. "این وضعیت" یک شکل و اسلوب مبارزه را ایجاب می کند و "آن وضعیت" شکل و اسلوب دیگری را. اما دوستان فدایی هم در "این وضعیت" و هم در "آن وضعیت" صرف نظر از اختلاف و تفاوت فاحشی که ممکنست بین آنها باشد، یک نسخه ابدی صادر می کنند: "تلفیقی از مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی".

و این نسخه را به عنوان "بررسی کاملا عینی" شرایطی که به آینده تعلق دارد و هنوز عینیت نیافته است، معرفی می کنند. فدائیان ظاهرا "نسخه‌ای را که حاوی دستور العمل "تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی" است (به جای آمادگی و تدارک انتقال از یک شکل مبارزه به شکل مناسب جدید) از روی انقلاب اخیر ایران رونویسی کرده‌اند. حتی اگر با این تصویرگری از انقلاب ایران موافق باشیم، با این الگو برداری مکانیکی که دست و بال آینده را با ریسمان دیروز می پندد چگونه می توان موافق بود؟ به یاد بیاوریم که مارکس درباره انقلاب های اجتماعی پرولتری گفت که این انقلابها "چکامه" خود را فقط از متن آینده می توانند برداشت کنند، نه از گذشته." (۱) و تکرار ناپذیری یک حادثه تاریخی را در این طنز فیلسوفانه ریخت که:

"هگل در جایی می نویسد که تمام حوادث و شخصیت های بزرگ تاریخ جهان، به اصطلاح دو بار ظهور می کنند. ولی او فراموش کرد بیافزاید که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره." (۲)
جا دارد که حرف آخر در باره جملات یادشده فدائیان را از آثار دوستان "خط چهارم" آنها بدهیم: "تعریفی همیشگی از یک شکل مبارزه و تعمیم آن برای همه‌جا و هرزمانی، چیزی جز دکماتیسیم... نخواهد بود."

(۱) مارکس. هیجدهم برورم لویی بناپارت. از انتشارات حزب توده ایران. ص ۲۵.

(۲) همان منبع. ص ۲۲.

می گویند: باید این آمادگی را داشت که با هر تغییری در اوضاع، شکل مبارزه را تغییر داد. و این سخن، سخن لنین است، سخنی لنینی است. اما این دوستان بلافاصله این نظر درست را به سوی دست انداز می رانند و ضد آن را به آن وصله می کنند:

"غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است و شکل استراتژیک... تنها از راه جبر است. (۱) و این "جبر" راهم مبارزه مسلحانه معنی می کنند، چرا که آن را در برابر راههای مسالمت آمیز می گذارند:

"حزب توده که از نقل قول (لنین) سوء استفاده می کند تا راه را برای "مسالمت" باز کند، غافل است که غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است و اشکال استراتژیک همان گونه که از مانیفست نقل کردیم "تنها از راه جبر است". (۲)

خط چهارمی ها در این مطلق گرایی تغییر شکل داده شده تا آنجا پیش می روند که حتی توجه... بله، فقط "توجه به راههای غیر مسلحانه گذار را خیانت به پرولتاریا" (۳) قلمداد می کنند. نویسندگان "سلسله بحث های راه کارگر" حتی اگر به تجربه غنی شیلی، که از راه غیر مسلحانه به پیروزی رسید و سه سال به رشد مسالمت آمیز خود ادامه داد، توجه نداشته باشند*، حتی اگر نخواهند

(۱) در پیرامون تئوری انقلاب. ص ۶۰.

(۲) همان منبع. ص ۶۰.

(۳) در برابر روزیونیسم و تز سوسیال امپریالیسم. از سلسله بحث های راه کارگر. ص ۱۸.

* لئونید برژنف در بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در رد این نظرات که تجربه انقلاب مسالمت آمیز شیلی را تجربه ای شکست خورده وانمود می کنند، گفت:

"فاجعه شیلی حکم کمونیست ها را درباره وجود راههای گوناگون انقلاب و از آن جمله، در صورت فراهم بودن شرایط لازم، راه مسالمت آمیز انقلاب را به هیچ وجه باطل نکرد. ولی جدا "گوشزد ساخت که انقلاب باید برای دفاع از خود آماده باشد. این فاجعه به انقلابیون می آموزد که در قبال فاشیسم امروزین و در قبال دسایس ارتجاع خارجی، پیوسته هوشیار باشند و همبستگی بین المللی با تمام کسانی را که به راه آزادی و ترقی گام می نهند، تقویت کنند."

و در جمع بندی این تجربه "بوریس پونوماریف" عضو بوروی سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، تاکید می کند:

"حوادث شیلی که نخستین تجربه دراز مدت پیشرفت "مسالمت آمیز" انقلاب بود، برای مارکسیست-لنینیست ها از نظر تکمیل استراتژی و تاکتیک انقلابی، پدیده بسیار ارزنده ای است... بیش از هر چیز این شکست نباید روی جنبه های مثبت تجربه مجاهدات جانبازانه انقلابیون شیلی- یعنی کمونیست ها و بقیه در صفحه بعد

با این حکم که "گذار مسالمت آمیز یک استثنا نادر است" جانمایه این ارزیابی لنینی را که "این امکان نادر را در عین حال بسیار گرانبها" توصیف می کرد و برای آن کیفیت فوق العاده قائل بود، خدشه دار کنند، حتی اگر نخواهند به قول لنین یک بررسی مطلقاً "تاریخی از مسئله اشکال مبارزه کنند" و برشالوده این بررسی تاریخی دریابند آنچه که در شصت و اندی سال پیش- که هنوز حتی اولین کشور سوسیالیستی ایجاد نشده و سلطه ارتجاع و سرمایه داری امپریالیستی بلامنازع بود- به قول لنین "حتی اگر شانس یک درصد داشت به تجربه کردنش می ارزید" اینک که سیستم جهانی سوسیالیستی و متحدانش به عامل اصلی تحول تاریخ بدل شده اند و ارتجاع کهن و محتضر زخم های عمیق و درمان ناپذیر

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

سوسیالیست ها پرده بکشد. این واقعیت در برابر انظار تمام جهانیان به ثبوت رسید که جبهه واحد نیروهای چپ می تواند به رهبری احزاب پرولتری و با الهام گرفتن از اندیشه های مارکسیستی-لنینیستی، با اتکاء بر قانون اساسی موجود، به حکومت برسند... اگر مثلاً "روسیه سال ۱۹۱۷ را در نظر بگیریم می بینیم که انقلاب در آن فقط طی چند ماه به طور مسالمت آمیز جریان داشت و حال آنکه شیلی در این زمینه تجربه سه ساله پیشروی مسالمت آمیز انقلاب را به ما عرضه داشت. سیر این تحولات درست هنگامی قهراً متوقف گردید که امواج جدید پشتیبانی توده ها از انقلاب برمی خاست و چشم انداز مرحله بعدی گسترش انقلاب نمودار می گردید... از اینجا نتیجه ای به دست می آید که صحت قانونی را که بارها در تاریخ انقلابها تأیید شده است، بار دیگر ثابت می کند و آن اینکه هر بار که منافع طبقاتی بورژوازی با خطر واقعی روبرو می شود، بورژوازی تمام منابع مالی سرشار خویش و از جمله روابطش را با سرمایه بین المللی به کار می اندازد و برای عقیم گذاشتن جریان انقلاب به هر اقدامی دست می زند و به شیوه های تروریستی کاملاً افراطی و دیکتاتور منشا نه برای سرکوب انقلاب متوسل می شود. بنابراین حوادث شیلی بار دیگر نشان می دهد که حفظ دستاوردهای انقلاب و آمادگی برای تغییر سریع اشکال مبارزه، یعنی تعویض اشکال مسالمت آمیز با غیر مسالمت آمیز و نیز پاسخگویی به قهر ضد انقلابی بورژوازی، به نیروی قهر انقلابی، چه اهمیت عظیمی دارد. برای تضمین پیشرفت مسالمت آمیز انقلاب کافی نیست که تناسب نیروهای اجتماعی به طریقی باشد که بورژوازی جرات افروختن آتش جنگ داخلی را نداشته باشد، بلکه آمادگی دائمی پیشاهنگ انقلاب و توده ها (البته نه آمادگی در حرف، بلکه آمادگی آنها در عمل) نیز برای به کار بردن قاطع ترین و سایل و شیوه های مبارزه در صورت اقتضاء اوضاع و احوال، برای چنین ضمانتی ضروری است... هنگامی هم که انقلاب راه رشد مسالمت آمیز می پوید، بیرون کشیدن مهمترین اهرم قدرت حاکمه یعنی ارتش از چنگ نمایندگان رژیم کهنه و ایجاد دستگاه دولتی نوین، اهمیت قاطع دارد. ارتش مستقل از دولت و ارتش مستقل از سیاست وجود ندارد و نخواهد داشت". (وضع جهان و جریان انقلابی، ص ۹۰ و ۹۱)

برداشته و فروریختن نظام پوک شده سرمایه را با سرعت صاعقه و توفان، در اینسو و آنسو جهان می‌بینیم، دیگر علی‌رغم تصور نویسندگان "خط چهارم" یک امکان محض نیست—و کسی که بخواهد از این واقعیت چشم‌پوشی کند، تئوری علمی را که راهگشای عمل است، به دنباله روی صرف از عمل محکوم کرده‌است. این را هم به یاد داشته باشیم که "تحول مسالمت‌آمیز" برخلاف عقیده نویسندگان "سلسله بحث‌های راه کارگر" در تاریخ گذشته و معاصر چندان هم بی‌زمینه و بی‌سابقه نیست. علاوه بر نمونه جدید شیلی، این تجربه در انقلاب مسالمت‌آمیز ۱۹۱۹ مجارستان* و با کیفیتی دیگر در چکسلواکی و بعضی کشورهای دیگر نیز مشاهده شده است.

اما فدائیان و دوستان "خط چهارم" به این تجربه‌های عملی اعتنایی ندارند. آنها مسالمت را به‌عنوان شکلی از اشکال تحول انقلابی، در تاریخ بی‌پشتوانه و در تئوری "یک استثناء فرضی" و یک "امکان مجرد" می‌دانند. این دوستان اگر مایل نباشند به استنتاج مارکس که وصول به حاکمیت سیاسی کارگران را با "وسائل مسالمت‌آمیز" در برخی کشورها مقدور می‌شود، توجه‌کنند*، در

* احزاب کمونیست و سوسیال‌دموکرات مجارستان در ۲۱ مارس ۱۹۱۹—در اوج بحران همه‌جانبه‌ای که جامعه و دولت را فراگرفته بود، با هم به وحدت رسیدند و به چنان نیروی با نفوذی تبدیل شدند که توانستند حاکمیت سیاسی را قبضه کنند. دولت ائتلافی زیر فشار نیرومند بحران و تهاجم سازمان سیاسی طبقه کارگر حاکمیت خود را به طور مسالمت‌آمیز به پرولتاریا واگذار کرد.

جمهوری سوسیالیستی مجارستان که از وضع انقلابی جهانی که شعله‌اکتبر آن‌را افروخته بود، تاثیر بسیار گرفته بود، تا هنگامی که ارتش‌های آنتانت که محور آن ارتش‌های انگلیس و فرانسه بود، متفقا آن‌را مورد سبانه‌ترین یورش قرار دادند، برقرار بود. محاصره اقتصادی و نظامی شوروی و جنگ داخلی شدیدی که در این کشور جریان داشت، مانع یاری رساندن به جمهوری جوان سوسیالیستی مجارستان شد. (برای اطلاع بیشتر به مقاله رفیق دژیریمش، عضو بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب سوسیالیست کارگران مجارستان که در شماره ۸۳ نشریه "مسائل بین‌الملل" چاپ شده، مراجعه کنید.)

* مارکس در میتینگی که به سال ۱۸۷۲—پس از کنگره انترناسیونال اول—در شهر آمستردام (هلند) تشکیل شده بود، طی یک سخنرانی تاریخی گفت: "کارگر باید در طول زمان حاکمیت سیاسی را در دست خود بگیرد... ولی ما هرگز ادعا نکرده‌ایم که باید در همه جا با وسائل واحدی به این هدف رسید. ما می‌دانیم که باید نهادها، اخلاقیات و سنن کشورهای مختلف را به حساب آورد. ما انکار نمی‌کنیم که کشورهایی وجود دارند مانند آمریکا و انگلستان—و اگر من نهادهای شما را هم بهتر می‌شناختم، شاید هلند را هم به آنها اضافه می‌کردم—که در آنها کارگران می‌توانند با وسائل مسالمت‌آمیز به هدفهای خود برسند." مارکس در مقدمه کاپیتال و نیز پس از شکست کمون پاریس در کنگره انترناسیونال اول در لندن نیز امکان تحول انقلابی به شکل مسالمت‌آمیز را مطرح کرده‌است.

پاسخ این تاکید لنین چه دارند بگویند، آنجا که درباره سازمان انقلابی بزرگی که مراکز کارگری را در بر گرفته و به یک قدرت عظیم سیاسی بدل شده است، هر توهمی را برای مطلق کردن شکل نهایی نبرد می شکند:

"... و اما پیشگویی درباره اینکه این سازمان برای ایراد ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه چه وسیله‌ای به کار خواهد برد، و آیا مثلا قیام را ترجیح خواهد داد یا اعتصاب سیاسی گسترده و یا شیوه دیگر حمله را، آری این پیشگویی و اتخاذ تصمیم در باره این مسئله، در حال حاضر جز آئین پرستی پوچ چیز دیگری نخواهد بود. این بدان می ماند که فرضا "ژنرال‌ها سپاه گردنیاورده، آن را بسیج نکرده و به جنگ علیه دشمن گسیل نداشته، شورای جنگ تشکیل دهند. وقتی سپاه پرولتاریا با عزم راسخ و زیر رهبری سازمان استوار سوسیال دموکراتیک به مبارزه در راه رهایی اقتصادی و سیاسی خویش برخیزد، در آن زمان این سپاه خود شیوه‌ها و وسائل عمل را به ژنرال‌ها نشان خواهد داد."

یکبار دیگر جان خالص مارکسیسم را که در این جملات چکیده است، مرور کنید. این همان ذات نیرومندی است که پا به پای عصر رشد می‌کند و تناور می‌شود و عطش خود را به آموختن از زندگی و غنای واقعیت، شعله و تر می‌کند. در اینجا لنین قیام را که ضربه قطعی و نهایی پرولتاریا (ونه یک شکل مقدماتی حمله) به نظم کهنه است، همسنگ "اعتصاب گسترده" قرار می‌دهد، یعنی اعتصاب گسترده را که یک شیوه غیر مسلحانه و یک شکل سیاسی-اقتصادی مبارزه است، برای شرایط مناسب خود حائز همان اعتبار تعیین کننده‌ای می‌شمارد که قیام پرولتاریای مسلح در شرایطی دیگر به آن نتیجه خواهد رسید. آنها که شرایط ایران را چنان عام می‌کنند که هر شکل دیگر مبارزه را جز مبارزه مسلحانه برای فرود آوردن ضربه آخر، محافظه کارانه و سازشکارانه می‌خوانند، باید توجه داشته باشند که لنین این تجویز انقلابی را برای استفاده از شیوه‌های غیر مسلحانه، در شرایط کشوری محتمل می‌شمارد که استبداد مخوف تزاری چون تیغ برهنه شمیر، همه جا برق شومی دارد.

لنین به سیره پیش کسوتان سترگ خویش "دست خودو فعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظر اشکال و شیوه‌ها و اسلوب تحول انقلابی نمی‌بندد" (۱) چراکه معتقد است "اتخاذ تصمیم در این باره منوط به چگونگی وضع جنبش کارگری، گسترش دامنه آن، شیوه‌هایی که جنبش برای مبارزه طرح ریخته، خصایص سازمان انقلابی رهبر جنبش، چگونگی سیاست خارجی و داخلی و به یک سخن، منوط به هزارها شرط است که پیشگویی درباره آنها هم محال است، هم بی ثمر" (۲).

(۱) لنین. مجموعه کامل آثار. جلد ۳۶. ص ۳۵۴.
(۲) لنین. وظایف سوسیال دموکرات های روسیه. از انتشارات حزب توده ایران. ص ۱۶.

لنین کلید کشف شکل و شیوه واپسین نبرد پرولتاریا، یعنی آن ضربه سهمگین نهایی را که متضمن پیروزی استراتژیک طبقه کارگر و حزب سیاسی اوست، به زمانی واگذار می کند که لحظه اقدام، هم از لحاظ ذهنی و هم از لحاظ عینی، فرارسیده و پخته شده باشد. شتابزدگی و صدور حکم و دستور پیشرس در این مورد، در قاموس او پیشگویی و تخیلی است که تعبیر آن محال است.

جملات صریح لنین با وضوح نشان می دهد که اشکال مسالمت آمیز فقط به مثابه اشکال تاکتیکی مقدماتی، مورد نظر نیست. برعکس سنگینی منطق دیالک تیکی لنین متوجه شکل و تاکتیک نهایی نبرد انقلابی پرولتاریا برای حل مرحله استراتژیک انقلاب است. و جز این نیز نمی تواند باشد. علت ساده است: شما که تکرار می کنید می توان و باید این ظرفیت و انعطاف را داشت تا متناسب با تغییر وضع، اسلوب و شکل مناسب مبارزه را یافت و همه شیوه های موثر و راهگشارا به کار گرفت، شما که اذعان دارید لااقل درباره شیوه های تاکتیکی مبارزه از قبل نمی توان دستورالعمل نوشت، هیچ از خود پرسیده اید چرا این اشکال و تاکتیک هارا پیشاپیش نمی توان معلوم ساخت؟

در سطور بالا توضیح دادیم که این عوامل و شرایط عینی مستقل از ماست که در تعیین شکل مبارزه اثر اساسی می گذارد. از طرف دیگر رشد و تکامل بر روی خط مستقیم صورت نمی پذیرد، تا جلوه های آن در هر مرحله، کاملا "و دقیقا" قابل پیشگویی باشد. اگر شکل مقدماتی مبارزه انقلابی بنا به این دلایل قبل از موعد قابل ترسیم نیست، شکل نهایی که از درون امواج و گردبادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بیرون می آید و نیرو و اراده و آرزوی وسیع ترین قشرها و طبقات که در وضع انقلابی به جنبش در می آیند، با آن می آمیزد و بر بفرنجی آن می افزاید، به مراتب دشوارتر و حتی محال است. وقتی یک تغییر و چرخش عادی اشکالی را در دستور روز قرار دهد که ترسیم آن از قبل میسر نبود، شکل حاد مبارزه انقلابی که فرایند مجموعه متنوع و کثیری از عوامل و نیروهای مختلف عینی و ذهنی در اوج بحران و طغیان آنست، چگونه مقدور است؟ و درست به همین جهت است که لنین "تاریخ به طور عموم و به ویژه تاریخ انقلاب ها را همواره با محتوی غنی تر، متنوع تر، مختلف اشکال تر و" با فراست تر" از آن توصیف می کند که بهترین احزاب، آگاهترین پشاهنگ و بهترین طبقات می اندیشند. " (۱) لنین انقلاب را در لحظات هیجان و کشش ویژه کلیه ملکات انسانی، نتیجه آگاهی، اراده، شور و تصور دهها میلیون انسان می داند که به وسیله شدیدترین مبارزه طبقاتی به جنبش درآمده اند، در حالی که " بهترین پشاهنگان بیان کننده ضمیر، اراده، شور و آمال دهها

(۱) لنین. مجموعه آثار. جلد ۳۱. ص ۷۵.

هزار نفر هستند" (۱) و به همین دلیل قالبی که از پیش قابل ساختن و پرداختن است، نمی تواند همه آن تنوع و کثرت مختلف الجبهت توده های میلیونی را که در بستر ضرورت های عینی دم به دم متحول به حرکت درآمده اند، در برگیرد*

پس از این توضیح اجمالی، به کلام دوستان "خط چهارم" که تنها یک بعد آن را کاویدیم، برگردیم. این کلام تفسیر دیگری هم دارد. دوستان خط چهارم می گویند:

"غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است".

و بعد با دریافت خاصی که از مسئله "قهر" ارائه می دهند و مظاهر آن را فقط در مبارزه مسلحانه می جویند، به این نتیجه می رسند که شکل استراتژیک تحول انقلابی، تنها از راه مبارزه مسلحانه است.

کلید تناقضی که در این جمله وجود دارد، در درکی است که از مفهوم "تاکتیک" و "استراتژی" شده است. اگر بپذیریم که استراتژی "تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی، تدوین نقشه های ضرور برای استفاده از دخیار مستقیم و غیر مستقیم و نیروهای اصلی و فرعی انقلاب و تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروهاست"، اگر بپذیریم که "استراتژی یک حزب در سراسر یک مرحله معین و کامل از پیکار رهایی بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساسا "وعملا" بلا تغییر می ماند" در آن صورت نمی توانیم یک شکل مبارزه را به طور ثابت و تغییر ناپذیر به مثابه شکل استراتژیک تعیین و تحمیل کنیم.

(۱) لنین. مجموعه آثار. جلد ۳۱. ص ۷۵.

* تنوع اشکال تحول کیفی، منحصر به جامعه انسانی نیست. در عرضه پدیده های طبیعت نیز انتقال از ماهیت کهنه به نو که از طریق جهش (یا انقلاب) صورت می گیرد، همواره محکوم به تبعیت از یک شکل ثابت نیست. در علوم طبیعی شکل جهش (موتاسیون) به دو عامل بستگی دارد:

۱- خصلت پدیده تکامل یابنده؛

۲- شرایط تکامل پدیده.

و این هر دو عامل در تعیین شکل نهایی تحول، پیوندی تفکیک ناپذیر با هم دارند. فی المثل در شیمی به هنگام تخریب هسته مواد رادیو اکتیو، هسته بعضی از عناصر شیمیایی، به هسته عناصر سبکتر بدل می شود. در این تحول انرژی اتمی به صورت انرژی حرارتی در می آید. تبدیل انرژی اتمی بسته به شرایط عمل، ممکن است شکل انفجاری بگیرد (نظیر بمب اتمی) و یا شکل تدریجی (نظیر راکتور اتمی). تکامل جامعه، با کیفیتی متفاوت از قوانین عام طبیعت پیروی می کند. طبیعت کل است و جامعه انسانی جزئی از این کل. و روند نهایی جزء تابع کل است.

و اگر بپذیریم که تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاً "تابع وظایف استراتژیک مرحله معینی از انقلاب است، اگر بپذیریم که "تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در بر می‌گیرد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش به دست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه‌است، اگر بپذیریم که تاکتیک با تغییر اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است"، در آن صورت به خودی خود پذیرفته‌ایم که آخرین و نهایی‌ترین مرحله و شکل نبرد نیز یک مرحله و شکل تاکتیکی است. شکل استراتژیک مبارزه از مجموعه اشکال تاکتیکی آن به وجود می‌آید. مضمون و هدف استراتژیک ثابت است. اشکال وصول به این هدف و باروری این مضمون، در مراحل تاکتیکی مختلف پیدا می‌شود و تکامل می‌یابد و جای خود را به اشکال مناسب جدید که تابع چرخش‌ها و تغییرات عینی است می‌دهد. به همین جهت است که نه مارکس و انگلس و نه لنین، هرگز هیچ شکلی را مطلق نکرده‌اند.

شکل گذار به سوسیالیسم یا به قول دوستان خط چهارم شکل استراتژیک مبارزه، هرگز از اصول مارکسیسم-لنینیسم نبوده‌است. "مطلق کردن شکل گذار با اصول اساسی آموزش کلاسیک‌های ما در تناقض است. آنچه در تئوری انقلاب اصل است و حکم عام دارد، ماهیت انقلاب و ناگزیری آنست."

بدینسان اگر مضمون و هدف را با شکل عوضی نگیریم، اگر مرز بین تاکتیک و استراتژی را درهم نریزیم، شکل غیبه‌گویانه استراتژیک که دوستان فدایی به نوعی و دوستان خط چهارم به نوع دیگر از هم اکنون آن را تعیین کرده‌اند، نه وجود دارد و نه می‌تواند وجود داشته باشد.

مفهوم ((قهر)) از دیدگاه مارکسیسم

فدائیان خلق سالها بر آن بودند که "مبارزه مسلحانه هم به مثابه تاکتیک و هم استراتژی"، تطبیق خلاق مارکسیسم-لنینیسم با شرایط ویژه ایران است. آن روز آنها "ویژگی" را- که در واقع ویژگی نبود- به جای "عام" نشاندهند و "عمده" را زیر پای "غیر عمده" قربانی کردند، تا تئوری خود را که معجونی از تفکرات و تخیلات شبه "امی" رژیم دبره" و "ماریکلا" بود و از روی چرکنویس مائوئیسم تنظیم شده بود، به عنوان اصیل‌ترین تئوری انقلابی به کرسی بنشانند. "امروز" آنها از این "دیروز" که عصیانگری یا س‌آ میز خرده بورژوازی تسخیرشان کرده بود، بریده‌اند و آن "ناشکیبایی ساده انگار که خویش را برهان

تئوریک جلوه می داد" (۱) تا حد چشمگیری رنگ باخته است. اما آن دیروز به تمامی به دور افکنده نشده است. آنها و خط چهارمی ها و عناصری از مائوئیست های شرمگین، مبارزه مسلحانه را به مثابه تاکتیک منحصر به فرد رها کرده اند و در عوض به آن موقعیت استراتژیک داده اند. ریشه این سوء تفاهم را قاعدتا باید یا در درک و موضع طبقاتی آنها یافت و یا برای آن منشاء معرفتی جست و یا هردو. اگر تنها منشاء معرفتی این برداشت کج را در این مورد موثر بدانیم، ظاهرا "در ردیابی آن به استنباط غلط این دوستان از مفهوم "قهر" در ادبیات مارکسیستی می رسیم.

نویسندگان خط چهارم در اثبات قطعیت شکل استراتژیک مبارزه مسلحانه، بارها به این عبارت مارکس و انگلس در مانیفست استناد می کنند که تحقق انقلاب "تنها از راه جبراست" و یا لنین این حجت را تمام می کند که "ایده قهر آمیز انقلاب- و دقیقا همین ایده- پایه تمام دکترین مارکس و انگلس را تشکیل می دهد. (۲)

فدائیان نیز با این نقل قول از کاپیتال مارکس که "قهر، مامای هر جامعه کهنی است که آپستن نوست" (۳) و به نقل قول های مشابهی از لنین و رهبران انقلاب ویتنام، تمسک می جویند. فدائیان آنگاه "قهر" را به عنوان شکل نظامی و نبردهای بی امان (مسلحانه) تفسیر می کنند (صفحات ۱۷ و ۱۸ و ۲۴ پاسخ...). و بعد شکل مسالمت آمیز مبارزه را در برابر اشکال قهرآمیز قرار می دهند.

"اشکال مسالمت آمیز مبارزه توده ها... به اشکال قهرآمیز بدل می شود." (ص ۱۷ پاسخ...)

نقطه گرهی به این ترتیب آشکار می شود. قهر با شکل مسلحانه مبارزه یکی گرفته می شود و بدینسان ورطه ای پدید می آید که مطلق گرایی سرانجام محتمل آنست. از آنجا که به اعتقاد درست این دوستان "ایده قهرآمیز انقلاب عمده ترین ستون مارکسیسم انقلابی است" و باز به اعتقاد ناصحیح آنها "قهر" مساوی است با مبارزه مسلحانه، پس در نقطه مقابل مبارزه مسالمت آمیزو گذار مسالمت آمیز قرار دارد، و تمامی طرفداران و حتی مطرح کنندگان "امکان" مسالمت، ضد انقلابی، فرمیست، سازشکار و به قول خط چهارمی ها "خائن به طبقه کارگرنند." از این معبر آنها به این قضاوت می رسند که اتحاد شوروی رویزیونیست و حزب توده ایران، منادی "آشتی و صلح طبقاتی" است. نویسندگان خط چهارم می گویند:

"حزب توده با استناد به مارکس، انگلس و لنین ادعا می کند که تز گذار

(۱) انگلس، برنامه کمونارهای بلانکیست

(۲) لنین، دولت و انقلاب. کلیات آثار. جلد ۲۵ به نقل از "پیرامون تئوری انقلاب..."

(۳) مارکس، کاپیتال

مسالمت آمیز درست است و انقلاب می تواند به یک مهمانی تعارف آمیز دوستانه تبدیل شود و از قهر و زور در آن خبری نباشد". (۱) و در جای دیگر با پرخاش سرزنش آمیزی به حزب توده ایران اندرز می دهد:

"انقلاب یک چیز است، مسالمت چیز دیگر و این دو را نمی توان با هم آشتی داد و انقلاب مسالمت آمیز، یعنی آشتی پذیر از نظر حزب توده (که به مارکس و انگلس و لنین استناد می کند) جعل است." (۲)

اگر ایده قهر آمیز بودن انقلاب، همان مسلحانه بودن جبری انقلاب و مبارزه مسلحانه معنی می داد، هم دوستان فدایی، هم اندرز گویان خط چهارم و حتی همه آن دارو دسته های "مائو" زده ای که در صفوف دهها فرقه و دکان کساد سیاسی به بازار گرمی پرداخته اند، در انتقادات تخطئه آمیز خود ذیحق بودند و در آن صورت اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست، یعنی حدود ۸۰ حزب کمونیست جهان - که احزابی چون ویتنام، لائوس، کوبا و دهها نظیر آنها از این جرگه اند - و نیز حزب توده ایران، همه و همه، هم سازشکار بودند و هم ناگزیر حراج کننده منافع پرولتاریا در بازار مکاره بورژوازی... اگر راههای مسالمت آمیز، عامل قهر را نفی کند و در مقابل آن قرار بگیرد، در آن صورت بی شک حزب توده ایران مبلغ آشتی طبقاتی است. اما تجربه و عمل خلاف چنین فرضی را که مبتنی بر "اگر" است ثابت می کند.

برخی از همان احزاب کمونیستی که در کنفرانس های جهانی احزاب برادر در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ تنوع اشکال گذار را تأیید کردند و با جمع بندی تجربه پر بار و خلاق جنبش جهانی کارگری - در گستره روزگار ما که آفریننده امکانات تازه ای برای رشد و ترقی است - اعلام داشتند که "گذار به سوسیالیسم ممکنست بسته به شرایط، مسالمت آمیز یا مسلحانه باشد" در عمل بزرگترین حماسه های نبرد انقلابی خلق ها را رهبری کرده بودند و یا در سالیان بعد در گردبادهای اسطوره ای ویتنام و کامبوج و لائوس و نیکاراگوئه، صحنه گردانی کردند. چگونه ممکن است به "آشتی طبقاتی" و "صلح بین استثمارکننده و استثمارشونده" رای داد و در عین حال درخشانترین سرمشق نبرد طبقاتی و آزادی بخش را به وجود آورد؟ همان احزابی که پای سند تاریخی کنفرانس جهانی احزاب برادر را امضاء کردند و فضای حیاتی و توان آفرینشگر و رزمجوی مارکسیسم انقلابی را گسترش دادند، در همان سند تصریح کردند که گذار انقلابی چه به صورت مسلحانه و چه مسالمت آمیز "به هر صورت با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و شکستن ماشین دولتی بورژوازی و غلبه بر اپورتونیسیم ملازم است". می بینید که هم در این تعریف و هم در مجموعه پراتیک احزاب انقلابی در میدان سالهای اخیر، مفهوم "مسالمت" در برابر قهر آمیز قرار نگرفته - و برعکس مسالمت در فرهنگ طبقاتی آن با جوهری از "قهر" سرشار است.

(۱) در پیرامون تئوری انقلاب... ص ۴۸.

(۲) همان منبع، ص ۴۸.

اشکال مسالمت آمیز مبارزه در تقسیم بندی مارکسیستی، به عنوان مکمل در کنار اشکال مسلحانه قرار دارد. بدینسان اشکال مختلف مسالمت آمیز و مسلحانه چه به طور جداگانه و چه در ترکیب باهم - هر دو بسته به شرایط، در خدمت واژگونی نظم کهنه و پیشبرد امر پیروزی انقلاب و برقراری حاکمیت سیاسی و دیکتاتوری بالنده ترین طبقه اجتماعی اند. و بنابه این خصلت، هم "مجموعه" اشکال مسالمت آمیز و هم "مجموعه" اشکال مسلحانه "قهر آمیزند" * انقلابی که قهر آمیز نباشد، وجود ندارد. این معنی را کمی بیشتر بکاویم: در جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر "قهر" حضور دائم در مناسبات بین دو طبقه اصلی است. طبقه‌ای که استثمار می‌کند، طبقه‌ای که برای ادامه استثمار خود به ماشین نظامی و بوروکراتیک دولتی نیاز دارد، از طریق "قهر" و "اجبار" با طبقه استثمارشونده رابطه برقرار می‌کند. هیچ طبقه‌ای به دلخواه حاضر به تاراج شدن و هیچ طبقه مسلطی به دلخواه حاضر به صرف نظر کردن از سلطه اقتصادی و سیاسی که لازمه تاراجگری است، نیست. بنابراین تغییر ماهوی در مناسبات این دو طبقه اجتماعی که تضاد منافع آنها ریشه‌ای و آشتی ناپذیر است - به هر شکلی که تحقق پذیرد - نمی‌تواند از عنصر قهر مبری باشد. تصادفی نیست که وقتی از شکل مسالمت آمیز تحول انقلابی سخن به میان می‌آید، بلافاصله تاکید می‌شود که برای چنین تحولی وجود وضع انقلابی در جامعه ضروری است. گذار به شکل مسالمت آمیز تنها وقتی می‌تواند موفقیت آمیز باشد که هیئت حاکمه قدرت واقعی برای مقاومت در اختیار نداشته باشد و توده مردم آنچنان فعال بوده و به صحنه سیاسی کشیده شده باشند که نیروی کاملاً متفوق به وجود آورند.

می‌بینید که قهر چگونه در تار و پود مسالمت وجود دارد، مسالمتی که به معنی کرنش پرولتاریا در برابر بورژوازی نیست، بلکه برعکس، "کوتاه آمدن" ناگزیر طبقه حاکمه ارتجاعی در برابر نیروهای انقلابی است.

* تقسیم بندی اشکال مبارزه به دو شق مسالمت آمیز و مسلحانه کامل نیست. چرا که هریک از این دو شق، اشکال متنوعی را در بر می‌گیرند. مثلاً "مبارزه مسالمت آمیز شامل مبارزه اعتصابی گسترده و فلج کننده، مبارزه پارلمانی و غیره می‌شود. همچنین مبارزه مسلحانه می‌تواند به اشکال مختلف قیامهای مسلحانه، جنگهای پارتیزانی، جنگهای منظم نظامی، نبرد های موضعی، نبرد های همه گیر و غیره و یا ترکیبی از آنها ظاهر شود.

توضیح هیئت رداکسیون: در آثار مارکسیستی، از جمله در آثار کلاسیک ها از راه ها، اشکال، شیوه‌ها، وسایل و... مبارزه، انقلاب و تحول سخن می‌رود. این تنوع اصطلاحات گاه می‌تواند موجب برخی اشتباهات و سوء تفاهات گردد. اکنون، به خصوص در اسناد کنفرانس های احزاب کمونیستی و کارگری، در مورد تقسیم بندی مبارزات به مسالمت آمیز و غم مسالمت آمیز، اصطلاح "راه" مبارزه به کار می‌رود، که البته هریک از این راه ها همان طور که مولف اشاره کرده دارای اشکال گوناگون است

وقتی می گوئیم در جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر دولت - هر قدر هم خود را در لعاب دموکرات مآبی بپیچد - اعمال کننده دیکتاتوری است، در بیان این دیکتاتوری طبقاتی، تجلی قهر را توصیف کرده ایم. دیکتاتوری به خاطر دیکتاتوری اعمال نمی شود. هدف، ادامه و بقای سلطه سیاسی اقتصادی است. با این برداشت، قهر "وسيله" است، "هدف" حاکمیت طبقاتی است. هیچ هدفی بی وسیله به دست نمی آید، بنابراین تاسی به قهر اجتناب ناپذیر است. در هر شرایطی به نوع و شکل خاصی از "وسيله" نیاز است. قهر به مثابه یک وسیله ضروری حتمی، اشکال متنوعی به خود می گیرد.

مارکس می گوید: "طبقه کارگر باید روزی حاکمیت سیاسی را به دست گیرد... ولی ما هرگز بر آن نیستیم که برای رسیدن به این هدف، طرق و وسایل نیز باید یکسان باشد."

هنگامی که مارکس قهر را "ماما"ی جامعه کهنی که "نو" را میزایاند معرفی می کند، نقش قهر را به مثابه وسیله ای که پدید آمدن "نو" (هدف) به آن احتیاج دارد، تبیین می کند. قهر برای شکستن مقاومت کهنه ضرور است و فقط همین. این مقاومت اگر با "مسالمت" هم شکسته شود، این "شکستن" خود شکلی از قهر است.

فدائیان و دیگر دوستان آنها در مبارزات سیاسی و "مسالمت آمیز"، نشانی از قهر نمی یابند، چرا که این نوع مبارزات با دود باروت و اخگر گلوله ها همراه نیست. بنابراین فریاد می زنند: که راه و تنها راه "تلفیق مبارزه" سیاسی و مبارزه نظامی است" و این کلمه سیاسی هم گویا روی دست آنها مانده، و گرنه ته دلشان به آن رضا نیستند. مبارزه سیاسی و اشکال مسالمت آمیز مبارزه در نزد آنها فقط یک عامل کمکی، یک امکان فزعی، و اصولاً یک لحظه مانور است که بدک نیست از آنها یادی شود، زیرا به هر حال این کمترین حاصلی است که هشت سال جنگ پر تلفات چریکی - هم به عنوان تاکتیک و هم استراتژی - می تواند به بار آورد.

مارکس مسئله اعمال قهر را برای در هم شکستن ماشین دولتی استثمارگر و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان قانون اساسی همه انقلابها بیان می کند و حزب کارگران ویتنام با تکیه بر این آموزش، اعمال قهر را یک "قانون جهانشمول" می شمارد (۱). این قانون اساسی همه انقلابها و این قانون جهانشمول آنجا که فدائیان و دوستان آنها در صفوف و گروههای دیگر قهر را همان مبارزه مسلحانه و نظامی معنی می کنند، دچار بن بست و آنگاه زوال می شود. اگر اعمال قهر "قانون اساسی" و "قانون جهانشمول" انقلاب است، پس استثناً ناپذیر است. و اگر قهر به گمان فدائیان و هم بنفشان آنها همان مبارزه

(۱) مصوبه پنجم نهم کمیته مرکزی حزب کارگران ویتنام، ۱۹۶۳.

نظامی و مسلحانه است در آن صورت این نظر مارکس و لنین که استفاده از وسایل مسالمت آمیز را برای گذار ممکن شمرده‌اند، اشتباه از آب در می‌آید. و اگر نخواهد اشتباه باشد، قانون اساسی و جهانشمول قهر را نقض می‌کند. منطقی این است که از خود سوال کنیم: آیا نابغه‌ای چون مارکس که خود واضع تئوری قهر است، چگونه می‌تواند چنین صد و نقیض سخن بگوید. و جواب قابل قبول اینست که این تعارض تئوریک نه در آموزش مارکس، که در درک و برداشت کسانی است که قهر را مساوی عمل مسلحانه قرار داده‌اند.

دوستانی که در موضع "خط چهارم" هستند، برای "اثبات" نظر خود حتی در آوردن سیئات ها و شاهد مثال ها هم امانت لازم را رعایت نمی‌کنند. در آثار خود بارها از "له‌دوان" دبیر کل حزب کارگران ویتنام برای اثبات نظرات خود شاهد مثال می‌آورند، اما آنجا که در سخنان این رهبر و تئوریسین برجسته انقلاب ویتنام به مفاهیمی برمی‌خورند که با درک آنها از مسئله "قهر" ناسازگار است، چشمهای خود را می‌بندند و با خیال راحت می‌گذرند. ببینید "له‌دوان" چه دقیق مفهوم "قهر" را در ادبیات مارکسیستی توضیح داده و آن را در تمامی اشکال مبارزه انقلابی و از جمله مبارزات مسالمت آمیز تأیید کرده‌است:

"انقلاب همانا قیام توده‌های ستمدیده و استثمار شونده‌است و بنابراین ما باید دیدگاه انقلابی توده‌ای داشته باشیم تا قهر انقلابی را که متضمن دو نیرو- نیروی سیاسی و نظامی- و دو شکل مبارزه- مبارزه سیاسی و مسلحانه است- بفهمیم و در نتیجه موضع تهاجمی انقلاب را وقتی اوضاع برای انقلاب آماده‌است، درک کنیم. برعکس اگر قهر انقلابی صرفاً از نقطه نظر مبارزه مسلحانه مورد توجه قرار گیرد و در نتیجه فقط نیروی نظامی دو طرف برای ارزیابی توازن نیروها بین انقلاب و ضد انقلاب در محاسبه منظور شود، اشتباه اجتناب ناپذیر خواهد بود." (۱).

در ذهن چریک - حتی چریکی که در لفظ به تنوع اشکال مبارزه اعتراف می‌کند (چرا که واقعیات زنده و غیر قابل انکار انقلاب اخیر ایران کارآیی اشکال متنوع مبارزه را به طور عامه فهمی به نمایش گذاشت و به ویژه مبارزه گسترده اعتصابی که ستون فقرات دیکتاتوری را شکست و مبارزه تظاهراتی در خردکننده ترین حجم و قدرت آن، راهگشایی و کوبندگی غیر قابل قیاس خود را به اثبات رساند) تنوع اشکال مبارزه رسمیت دارد، اما به طور مشروط، به صورت تاکتیک‌های مقدماتی و بنابراین هر شکل غیر مسلحانه و یا "تلفیق مبارزه سیاسی با مبارزه نظامی" زیر غلبه کامل و نهایی مبارزه نظامی قابل طرح و فهم است. البته

(۱) له‌دوان. مقاله "پیش، در زیر پرچم افتخار آمیز انقلاب"، هانوی، اداره انتشارات زبان‌های خارجی، ۱۹۶۷- به نقل از نشریه "اندیشه". شماره دوم. اردیبهشت ماه ۱۳۵۸.

وقتی قهر فقط مساوی با تفنگ باشد (آن طور که "ماثو" ندای داد: قدرت سیاسی از لوله تفنگ شلیک می شود) هرسخنی جز این سازشکاری و ایورتونیسیم ناب است. و چریک آن قدیس انقلابی است که لبانش به این کلمات کفر آمیز هرگز نباید آلوده شود.

نویسندگان خط چهارم با احتراز از این کفر است که می خواهند ثابت کنند "انقلاب یک چیز است، مسالمت چیز دیگر." و مدعی اند حزب توده ایران مبارزه مسالمت آمیز را پیش می کشد تا آشتی پذیری را توجیه کند و استنادات او هم در این زمینه به مارکس و انگلس و لنین، جعل است. مابه این دوستان که آن همه به لنینیسیم خود را متعهد می کنند، توصیه می کنیم تا این نقطه نظر داهیان لنین را یکبار دیگر مرور کنند:

"پیشگویی درباره اینکه پرولتاریا برای ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه چه وسیله‌ای به کار خواهد برد و آیا مثلا "قیام را ترجیح خواهد داد یا اعتصاب عمومی گسترده، یا شیوه دیگر حمله را، آری این پیشگویی در حال حاضر جز آئین پرستی چیز دیگری نخواهد بود." از این پیام می توان آموخت:

۱- ضربت قطعی ضرورتا "شکل مسلحانه (که قیام شاخه‌ای از آنست) نخواهد داشت.

۲- اعتصاب عمومی گسترده (یعنی این شیوه مسالمت آمیز) و شیوه‌های مسالمت آمیز احتمالی دیگر هم می تواند به جای خود ضربه قطعی و نهایی را فرود آورد. درجملات لنین از اعتصاب به مثابه "شیوه حمله" یاد شده است.

۳- هم قیام که شکلی از مبارزه مسلحانه است و هم اعتصاب عمومی گسترده که شکلی از مبارزه مسالمت آمیز است، از آنجا که امکان پدید آوردن "نو" را از "کهنه" دارند و کهنه را درهم می شکنند، قهر آمیزند. و این برهان لنینی کمترین مجالی برای هیچ سفسطه تئوریک و بحث و جدل تردید آمیز باقی نمی گذارد، مگر آنکه این بحث و جدل به نحوی آغاز شود که خود لنین زیر علامت سوال قرار گیرد!

اصرا بر بر تنوع راههای گذار و اشکال مبارزه، طرح کردن امکانات گسترش یابنده شیوه‌های مسالمت آمیز نبرد سیاسی و طبقاتی در عصر وجهانی که به قول "بوریس پونوماریف" در "وضع انقلابی" به سر می برد، هرگز به خاطر این نیست تا وسایل و راههای مسلحانه به طور عام به سایه رانده شود و اعتبار و اهمیت آن از تلولو علمی بیفتد. این اصرار صرفنظر از زمینه‌های مساعد و بی سابقه‌ای که در پرتو نیرومندی و نقش روزافزون پرولتاریای جهانی و دیگر نیرو های انقلابی، به نفع انواع مشی های مسالمت آمیز به وجود آمده است، نوعی تلاش برای گریز از مطلق گرایی، قالب سازی ذهنی و انجماد تئوریک است. گواه این نظر، کردار حزب توده ایران است.

در انقلاب اخیر، زمانی که لحظه حساس تاریخی برای قیام مسلح فرارسید، حزب توده ایران از نخستین سازمانهای سیاسی بود که جنبش ورهبری آن را به یورش

مسلحانه دعوت کرد و خود به طور فعال در آن شرکت جست. تعداد شهدای حزب توده ایران در سنگرهای خونین و مرگبار انقلاب، صداقت این حزب را در عمل نشان داد. و این نشانه فداکاری و ایثار جوخه‌های فعال حزب توده ایران بود که بدون تظاهر و هیاهوی تبلیغاتی، در حد استطاعت و با خون و جان خود صداقت انقلابی خویش را در میدان عمل به اثبات رساندند. گرچه جای پای خونین طولانی‌ترین صف شهدای میهن ما که از ارانی تا روزه و از میدان‌های تیرباران تا انقلاب بهمن ماه امتداد دارد و از اعماق شکنجه‌گاهها و زندانها و مهلکه‌ها می‌گذرد، خود گویا ترین شاهد است. اما حتی اگر نخواهیم به این دلایل روشن تر از روز اشاره کنیم، کیست که نداند "راه مسالمت آمیز" و "گذار مسالمت آمیز" و "همزیستی مسالمت آمیز" و غیره، خیالبافی و اختراع حزب توده ایران نیست تا به گمان بعضی خود را از مسئولیت نبردهای سهمگین احتمالی وارهند. این حاصل تکامل طبیعی و منطقی تئوری و پراتیک غنی مارکسیسم در صحنه تاریخ است. احزاب کارگری و کمونیستی جهان که این جمع بست تئوریک را بسط داده‌اند، خود در مرکز تحولات بنیادی و برق آسای جهان معاصر قرار دارند. دیدیم که این تئوری برخلاف ادعاهای چپ‌نماهای دوآتشه چینی، نه تنها مانع راه و زنجیر پای انقلاب جهانی و تحول بنیادی در همه اشکال آن نشد، بلکه برعکس، روند خروشان تحول و انقلاب را در سراسر گیتی به نحوی که تاریخ به یاد ندارد، شتاب و تنوع و شدت و عمق بخشید. حقانیت یا بطلان، محبت یا سقم این تئوری را، نه در بحث‌های مجرد، بل در واقعیت جهان امروز، در میدان کارزار پرولتاریای جهان علیه امپریالیسم و هرنوع ارتجاع، در آوردگاههای ملل اسیر و نهضت‌های آزادی بخش، در پهنای رقابت و مسابقه فشرده، حیاتی و دوارانگیز اقتصادی و سیاسی و تئوریک و ایدئولوژیک و اضعین این تئوری بادشمنان بشریت باید جستجو کرد. حزب توده ایران جزء و پاره‌ای از این ارتش جهانی است. اگر این سپاه جهانی راه را می‌گشاید، انقلاب و تکامل را به ثمر می‌رساند، پس، حق با اوست. و اگر در میدان تاریخ حق با اوست، حق با حزب توده ایران هم هست.

برخلاف آنچه که نویسندگان "خط چهارم" از نظرات حزب توده ایران فهمیده‌اند- و یا خواسته‌اند بفهمند- حزب توده ایران هیچ جا و در هیچ زمانی با طرح "تنوع راههای انقلاب" به این نتیجه معکوس نرسیده است که "هرراهی جز راه مسالمت آمیز انقلاب استثناء است." این یک تحریف آشکار و ادعای بی مسئولیت است که تنها از کسانی بر می‌آید که از عنوان کردن حقیقت همان طور که هست بیم دارند و ناگزیر چهره حقیقت را به میل خود جراحی و دست کاری می‌کنند.

نویسندگان خط چهارم با به میان کشیدن این دعوی که "به نظر حزب توده ایران انقلاب اگر استثنائاً" قهرآمیز باشد، تنها به شکل قیام و بحران در سطح

ملی و فقط با تظاهر قیام شهری ممکنست" (۱)، سوء تعبیر و استنباط کاملاً واژگونه خود را از نظر حزب درباره انقلاب، با جعل و اتهام آمیخته‌اند. این دوستان با کشف من در آوردی که به نام حزب توده ایران به ثبت داده‌اند، به تفسیر ناروای دیگری راه یافته‌اند که گویا "حزب توده می خواهد با چشم بندی، تئوری بورژوایی و خیانتکارانه آشتی طبقات را به جای تئوری انقلاب جایزند." (۲) اگر حزب توده ادعا دارد که قهر جزو اصول تئوری انقلاب مارکسیستی نیست، باید دید چرا این همه دست و پا می زند تا یک استثناء فرضی و به طور مجرد "ممکن" را (گذار مسالمت آمیز) که هرگز در تاریخ جز در مورد شیلی که عاقبت آن را هم دیدیم، رخ نداده است، به سطح یک قانون ارتقاء دهد؟ (۳)

این ها مشتی از خروار اتهاماتی است که جا به جا بامزه پراکنی های دشنام گونه و دهن کجی های خشم آلود چاشنی می خورد. و چنان از واقعیت تئوری و پراتیک حزب دور است که قاعدتا نباید آن قدر جدی تلقی شود که ضرورت پاسخگویی و یا توضیح در پیرامون آن احساس شود. اما نکات و چرخش های رویهمرفته مثبتی که اینجا و آنجا در نظرات و برداشتهای این دوستان دور از انصاف وجود دارد و به گمان ما ظلیعه زدیگی باز هم بیشتر به جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم است، تشریح و تحلیل اجمالی نظرات آنها را که در بسته بندی های کم و بیش نظیر از طرف بعضی گروههای دیگر هم عرضه می شود، ضرور می نماید. با توضیحی که درباره "قهر" دادیم، قاعدتا باید یک بعد از اساس تعبیر غلط این دوستان از مسئله راه مسالمت آمیز و تنوع اشکال گذار تاحدی روشن شده باشد. پیش از آنکه به ابعاد دیگر این مسئله بپردازیم، نخست لازمست نظرات حزب توده ایران را در زمینه مورد بحث، نه با کبی برداری از روی آثاری که با لجن پراکنی به انتقاد از ما پرداخته، بلکه از روی اسناد رسمی و آثار معتبر خود حزب تکرار کنیم.

در معتبر ترین سند حزبی یعنی برنامه حزب توده ایران که شالوده و قطب نمای تمامی فعالیت های حزب است در تشریح راه انقلاب ایران گفته شده است:

"انقلاب اجتماعی به اقتضای اوضاع و احوال می تواند از راههای مسلحانه و غیر مسلحانه انجام گیرد و به صورت اشکال گوناگون در آید. چگونگی شکل عمل انقلابی برای تعرض قطعی بر دشمن، زائیده تمایل و اراده پیشاهنگ جنبش نیست، بلکه با شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی و از آن جمله به روش طبقات حاکمه در برابر جنبش انقلابی مردم بستگی دارد. لذا نمی توان این شکل را

(۱) در پیرامون تئوری انقلاب. ص ۵۳.

(۲) همان منبع. ص ۴۷.

(۳) همان منبع. ص ۴۹.

تنها بر پایه تمایلات ذهنی یکبار و برای همیشه و برای تمام دوران مشخص انقلابی از پیش معین ساخت. حزب توده ایران از هیچ یک از اشکال مبارزه انقلابی رویگردان نیست و بر آنست که هر شکلی از عمل انقلابی که بتواند در شرایط مشخص مورد پشتیبانی توده‌ها قرار گیرد، به ضد انقلاب ضربت جدی وارد سازد و راه پیروزی خلق را باز کند، باید به کار رود. و نیز بر آنست که مبارزات وسیع توده‌ای، اعم از سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک، برای افشای نیروهای ضد انقلابی و به منظور اتحاد نیروها و بسیج وسیع مردم، وظیفه دائمی پیشاهنگان انقلابی است. (۱) این جملات صریح تر و صاف و پوست کنده تر از آنست که توضیح و تفسیر مضاعفی را بطلبد. این بنیادی ترین سند حزبی با وصله‌های نجسبی نظیر اینکه "هر راهی جز راه مسالمت آمیز انقلاب استثناء است" و یا اینکه "حزب توده ادعا دارد که قهر جزواصول تئوری انقلاب مارکسیستی نیست" و یا "حزب توده از انقلاب اگر استثناءا" قهرآمیز باشد، تنها شکل قیام را می فهمد" از بیخ و بن در تضاد است.

این دوستان حتی به خود زحمت نداده‌اند تا برای داوری و ارزیابی قدیمی ترین و با تجربه ترین سازمان سیاسی کنونی ایران که نام و عملش با سلولها و یاخته‌های تاریخ معاصر میهن ما آمیخته است، به طور گذراهم شده نگاهی به اسناد اساسی و برنامه پایه‌ای آن بیندازند. آنها اگر می خواستند در بسیاری از آثار حزب مفاهیم و علامات روشنگری نظیر جملات زیر راه کرات می توانستند بیابند:

"حزب ما به هیچ وجه اعمال قهر انقلابی و شیوه مسلحانه مبارزه توده‌ای را به عنوان یکی از اشکال مبارزه سیاسی که می تواند در مرحله معینی از گسترش جنبش به شیوه عمده و تعیین کننده مبدل شود، نفی نمی‌کند. و هرگونه ادعا که گویا حزب توده ایران معتقد است که تنها با شیوه‌های مسالمت آمیز می توان به هدفهای انقلاب ملی و دموکراتیک ایران رسید، اتهامی بیش نیست که یا ناشی از بی اطلاعی مدعیان و یا غرض ورزی آنان است." (۲) و یا تأکیدات روشنی مانند این: "باید به طور روشن بیان کنیم که اگر ما با یک رشته از اقدامات چریکهای شهری به این علت که آن را بی فایده تشخیص می دهیم موافقت نداریم، این به آن معنا نیست که ما با استفاده از سلاح یا از برخی دیگر شیوه های اعمال قهر انقلابی، در مواردی که حفظ سازمان های مخفی، دفاع در مقابل هجوم ماموران ساواک و پلیس، فرار از زندانها و غیره را ایجاب کند، مخالفت داریم." (۳) اگر منظور کشف حقیقت و افشای بی حقیقتی باشد، از کجای این عبارات و کلمات درک می شود که گویا "حزب توده ایران می خواهد با چشم بندی، تئوری بورژوازی آشتی طبقات را به جای تئوری انقلاب جا بزند؟" واقعا "چه کسی می خواهد چشم بندی کند؟ از کجای این آثار و اسناد درک

(۱) برنامه حزب توده ایران. ص ۲۷.

(۲) ن. کیانوری. بازهم گفت و گویی با چریک های فدایی خلق. ص ۷.

(۳) همان کتاب. مقاله درباره شیوه های مبارزه. ص ۴۷.

می شود که حزب توده ایران به قول شما "زور می زند" تا استثناء را (راه مسالمت آمیز) به قاعده (جنگ مسلحانه) بدل کند؟ (۱) آیا صرف دیدن و به رسمیت شناختن یک امکان که البته شما به آن نظر خوشی ندارید- به معنی ندیده گرفتن و یا کوچک و بزرگ کردن امکانات دیگر است؟

دوستان خط چهارم می خواهند هرطور شده ثابت کنند که "حزب توده ایران از پیش کشیدن راههای تنوع گذار، هدفی جز دور انداختن تئوری مبارزه مسلحانه ندارد و بنا براین بحث بر سر تنوع اشکال مبارزه نیست، منظور خلع سلاح پرولتاریا در برابر دشمن تا دندان مسلح است" (در پیرامون تئوری انقلاب. صفحات ۴۴ تا ۵۳) اگر یک چنین نظر سراپا معیوبی درباره حزب توده ایران تنها مولود استنباط غلط و بیراه از اصول عقیدتی ما بود، می شد آن را به عنوان یک سوء تفاهم پذیرفت، اما وقتی برای موجه جلوه دادن این برداشت ناروا که هیچ ماخذی شبه ماخذی ندارد، کار به آنجا می کشد که دست و پای جملات مارا می شکنند، ارتباط منطقی آنها را با مضمون بحثی که مطرح است به هم می زنند، تا راه را برای تفسیر و توجیهی مخالف آنچه مورد نظر ما بوده است بازکنند، سوء تفاهم دیگر کلام رسانی نیست، رسا که هیچ، حتی نابجاست. مثلاً "آنها به این جمله از کتاب "مائوئیسم و بازتاب آن در ایران" استناد می کنند که:

"تقسیم راه گذار به دونوع عمده مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز در یک برداشت کلی درست است، اما کامل نیست. "و بلافاصله از این جملات ناتمام به این نتیجه می رسند: می بینید؟ حزب سازشکار توده امکان مجرد انقلاب مسالمت آمیز را تا سطح دو امکان عمده ارتقاء داده، در حالی که انقلاب مسالمت آمیز استثناست و استثناء هرگز عمده نمی تواند باشد.

ظاهراً "مج اپورتونیست ها سر بزنگاه گرفته شده است. اما حقیقت به کلی چیز دیگری است. تمامی کتاب ۱۷۵ صفحه ای "مائوئیسم... " که در حدود ۵ سال پیش از انقلاب ایران نوشته شده، کوششی است برای رد این توهم که: "هیچ شکلی برای انقلاب، پیش از آنکه زمینه عینی و ذهنی آن تکوین یابد، عمده نیست".

حتی بدون توجه به این تاکید مکرر که برای گریز از هر نوع قالب سازی ذهنی سنگ پایه کتاب "مائوئیسم... " قرار گرفته است، ادامه جملاتی که دوستان انتقاد کننده آن را ناتمام رها کرده اند، خود، مساله را حل می کند. در ادامه جمله مورد انتقاد در کتاب "مائوئیسم... " توضیح داده شده است که امکان مسالمت آمیز و مسلحانه از آن جهت عمده ذکر شده اند که هر یک از آنها اشکال متنوعی را در بر می گیرند. اینجا عمده بودن تنها به معنی شامل بودن، چند

(۱) در پیرامون تئوری انقلاب. ص ۵۲.

شاخه بودن است. مراد از به کار بردن عمده، بیان یک کل است که از اجزاء مختلف تشکیل می شود، و نه اینکه در آن امکان کم یا زیادی نهفته است. جملات کامل خود کتاب، نیازی به توضیح و تعبیر ندارد:

"سیرخلاق اندیشه لنین در چند دهه پس از فوریه نشان می دهد که اگر چه تقسیم گذار به دو نوع عمده مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز، در یک برداشت کلی درست است، ولی کامل نیست، چرا که هریک از این دو نوع عمده به انواع و اشکال ویژه دیگر تقسیم می شوند و تاریخ چنان اشکال جدید و جدیدتری به وجود می آورد که جز اندیشه های پویا و خلاق قادر به فهم و درک آنها نخواهند بود." (۱)

می بینید که بحث اصولاً بر سر تنوع اشکال و گونه گون بودن و کلی بودن عنوان مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز است، نه پر رنگ کردن راه مسالمت آمیز و یا کم رنگ کردن راه غیر مسالمت آمیز. و این معنی باز توضیح داده می شود: "حتی محدود کردن شکل انقلاب در مقوله مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز و انتخاب یکی از این دو نیز نادرست است، چرا که هریک از این دو مقوله مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز، انواع مختلف دارد و هیچکس نمی تواند بداند که اگر شکل انقلاب به فرض مسلحانه باشد، کدام اشکال مسلحانه در شرایط تاریخی مشخص که نفس تحول را مقدور ساخته، پذیرفتنی باشد." "تاریخ حزب ما نشان می دهد که ما همواره برای استفاده از همه اشکال مبارزه آمادگی می دیده ایم. کار ثمر بخش در درون ارتش و بنیان گذاری سازمان افسران توده ای که (در تمام دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد) یکی از بزرگترین سازمانهای از نوع خود در مقیاس جهانی بود، نمونه ای از چنین آمادگی است." (۲)

روشن است که گناه کبیره ای صورت نگرفته و استثناء، قاعده را از میدان به در نکرده است تا خود جای آن را اشغال کند. اصولاً از نظر ما هیچ شکلی از مبارزه انقلابی پیشاپیش "قاعده" نیست. قاعده تنها خود انقلاب است، قاعده مبارزه طبقاتی است، قاعده رزمیدن در راه چیرگی نو بر کهنه و در هم شکستن ماشین بوروکراتیک دولتی منسوخ و پایه گذاری دیکتاتوری پرولتاریاست. قاعده این اسلوب پولادین و توانای لنین است که ضمن بررسی اشکال مختلف انقلاب اجتماعی، با اشاره به کائوتسکی گفت:

"بحران های آینده اشکال نوینی از مبارزه را به دنبال خواهد آورد که در شرایط کنونی نمی توان آنها را پیش بینی کرد... هرکوشی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، به

(۱) مائوئیسم و بازتاب آن در ایران. ف. م. جوانشیر. صفحات ۹۸ و ۱۱۶.

(۲) همان کتاب. ص ۱۱۷.

معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است. "لنین با اشاره به "هگل" تاکید می کرد که "غنای پدیده بیش از قانون است." و کدام مارکسیست واقعی است که چراغ در دست داشته باشد و نخواهد "قانون" را از غنای "پدیده" که مدام در تنوع گسترش یابنده‌ای است، شادابی و چالاک‌گی بخشد و پایه پای گسترش امکانات ناشناخته‌ای که با پیدایش اوضاع و شرایط جدید، جوانه می زنند و می شکوفند، پیش ببرد؟ صحبت از شکستن و خرد کردن قوانین اساسی و یا تجدید نظر کردن در اصول، به بهانه تطبیق این قوانین و اصول با شرایط نو نیست. درست برعکس، صحبت بر سر نیرومند کردن اصول و قوانین با پر کردن آنها از جوهر زندگی و واقعیت و تعمیم آنهاست. صحبت از نفی تئوری انقلاب مسلحانه نیست، صحبت از چشم گشودن به روی امکانات دیگری است که متناسب با تغییر اوضاع با احتمال کمتر یا بیشتر در برابر مبارزان ظاهر می شود و نمی توان و نباید به آنها کم بها داد. آن مارکسیستی که بخواهد خلاقیت مارکسیسم را در چارچوب امکانات دوره لنین نگهدارد و از روی حسن نیت ولی ناآگاهی، هرگام پیشروی از این چارچوب را حرام بداند، دوست مارکسیسم نیست، دژخیم آنست.

ماو دیدگاه‌های نو در جنبش چپ ایران (۲) اسلوب مارکسیست‌ها و اسلوب آنها

بسیارند آنهایی که وقتی سیستم جهانی سوسیالیستی و احزاب کارگری موجود را زیر علامت سوال قرار می‌دهند، قصد و غرضی جز دفاع از پاکیزگی تئوری‌های مارکسیستی ندارند. اینان از سر حسن نیت و بی آنکه خود بخواهند، از این موضع به نفی کامل و بی‌رحمانه آنچه که به خاطر حمایتش قیام کرده بودند می‌رسند و در عمل تئوری مارکسیستی را از اساس بی‌اعتبار جلوه می‌دهند. در عرصه تئوری و سیاست چه بسا که کم دانستن و مخدوش دانستن خطرناک‌تر از ندانستن است. چنین است که دوست کم آگاه، ضربه‌ای عمیق‌تر از دشمن آگاه وارد می‌آورد، چرا که صداقت و شور او پشتوانه‌ای است که دشمن از آن محروم است. این تراژدی از آن هنگام که مارکسیسم به مثابه انقلابی‌ترین تئوری قدم به میدان تاریخ گذاشت، چون سایه از آن جدانشده است. اما این سایه بیشتر در کشورها و مناطقی در گشت و گذار است که زمینه‌های مادی تئوری علمی به مناسبت عقب ماندگی نسبی نیروهای تولیدی و ضعف و پراکندگی پرولتاریا، پایه‌های محکم و ستبری ندارد و یا اگر دارد، پرولتاریا، به دلایل عینی خاص، در تاروپود ایدئولوژی غیر پرولتری به یک رکود نسبی - و از لحاظ تاریخی، موقتی - دچار آمده است.

ایران از زمره کشورهایی است که در زیر سرپوش سربی یک اختناق سازمان یافته و سرکوبگر، به سبب دیرپایی و گسترش مناسبات ماقبل سرمایه‌داری در اکثر نواحی، و وزن سنگین توده‌های دهقانی و خرده‌بورژوازی شهری، و کثرت نسبی روشنفکران دموکرات، فضای مستعدی برای رشد انواع نظرات و تئوری‌های رنگارنگ خرده‌بورژوازی و التقاطی داشت.

جاذبه سوسیالیسم در عصر ما که به موازات ورشکستگی سرمایه در تمامی مظاهر سیاسی و ایدئولوژیک و اجتماعی آن باشتاب رعد و توفان پیش می‌رود، قشرها و گروه‌ها و عناصر زیادی را از حول طبقات مختلف به سوی مارکسیسم می‌راند و اینان با همه پیشداوری‌ها، خرافه‌های ذهنی و سیاسی، مطلق‌نگری‌ها و ناشکیبایی‌های خصلتی خود، منبع سرشار و بالقوه انواع سوء تفاهم‌اند. یکی از تلخ‌ترین میوه‌های این سوء تفاهم، در شرایط مادی پذیرنده‌ای که توصیف شد، نفی اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی، به مثابه دژ و ارتش جهانی مارکسیسم انقلابی عصر ماست. این نفی اغلب با ادعیه دفاع از جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم و مبارزه با انواع انحرافات در جنبش کارگری و کمونیستی صورت می‌گیرد و همانطور که قبلاً اشاره کردیم، در نهایت به واژگونی ستونهای اساسی مارکسیسم می‌کشد. اگر مبنای قضاوت ما درباره این عناصر و نیروها، صداقت و حسن نیت و شور انقلابی تندوتیز آنها باشد، فدائیان خلق و پویندگان "خط چهارم" (نویسندگان کتاب‌های سلسله بحث‌های راه کارگر) را به عنوان نمایندگان نمونه‌وار این جریان، می‌توانیم معرفی کنیم. اینان با رویزیونیست خواندن بیش از ۸۵ حزب کارگری و کمونیستی جهان در مجموعه جهان سوسیالیستی و سرمایه‌داری، در واقع سوسیالیسم واقعا موجود و نیروهای عملا موجود مارکسیستی - لنینیستی را از قلمرو تئوری مارکسیستی بیرون می‌گذارند. حساب مرتدان چینی و حامیان مائوئیست آن هم که دیگر روشن است. به این ترتیب ۱۳۱ سال پس از انتشار مانیفست کمونیست و ۶۲ سال پس از انقلاب کبیر اکتبر که لنین آن را "به‌مثابه تبدیل دو دوران در تاریخ" و "آغاز اجرای اساس نظم کمونیستی در جهان" (۱) می‌خواند، از مارکسیسم و سوسیالیسم واقعی در عمل چه مانده است؟ فقط سازمان فدائیان خلق، دوستان "خط چهارم" و تعدادی تشکل و سازمان هم‌سنخ و نظیر آنها در سطح جهان! انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، انقلاب رهایی بخش و حماسی ویتنام و لاؤس، انقلاب کوبا و دهها انقلاب سوسیالیستی و خلقی دیگر که همه و همه تمامی اصول نهادی و همزیستی مسالمت‌آمیز، تشنج‌زدایی، تنوع راهها و شیوه‌های مبارزه انقلابی و امکان‌گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم را - که به زعم فدائیان و رفقای آنها در "خط چهارم" و خط‌های دیگر، کفرورزی به مارکسیسم و خیانت به طبقه کارگر است - پذیرفته‌اند، ناگهان از بیغوله‌های الحاد و رویزیونیسم و سازش طبقاتی سردرآورده‌اند. اکثریت نزدیک به اتفاق احزاب کارگری نیز به اشاره انگشت کوچک خروشچف و به قول فدائیان "دارودسته" او، ناگهان سنگرهای انقلاب را ترک کرده و پرچم سازشکاری و تسلیم‌طلبی برافراشته‌اند. چه جهان‌ظلمانی غم‌انگیزی! پس بورژوازی امپریالیستی در

(۱) لنین، کلیات آثار، جلد ۴۱، ص ۴۲۵.

حساس ترین لحظات پوسیدگی و گندیدگی محتوم خود، از این سقوط ناگهانی دژ های انقلاب که آن را به خواب هم نمی دید، باید با دمش گردو بشکند و ما سراغ مارکسیسم را - صرف نظر از چندتایی سنگر فعال و پراکنده در اینسو و آنسو دنیا - که لابد سنگر فدائیان یکی از آنهاست - باید در کتاب ها بگیریم. با این منطق، مارکسیسم در پی اعتلایی گذرا، روبه تحلیل رفتن است، یا لااقل بعد از یک اعتلای انقلابی، بی آنکه حادثه های خارق العاده و تحولی ماهوی به زیان آن رخ داده باشد، تلاشی درونی سرسام انگیزی را می گذراند. طبقه کارگری که از عمق باشکوه ترین انقلاب عصر ما برخاسته و سالیان دراز در حاکمیت سیاسی خود ریشه دوانده و در کوره شگرف ترین تجربه ها و پیکارهای سیاسی و طبقاتی آبدیده شده، چه رام و بی سروصدا همه دستاوردهای پرنج و خون خویش را دو دستی تقدیم یک مشت رویزیونیست خائن به منافع خود کرده است!

شک کردن در صحت و اصالت کشورهای سوسیالیستی و منحرف خواندن با سابقه ترین و بزرگترین احزاب کارگری، در واقع شک کردن در قابلیت تئوری مارکسیستی - لنینیستی برای تبدیل شدن به واقعیت است. آن تئوری که در عمل و در همه نمونه های خود معیوب از کار درآمد، خود معیوب است. سوسیالیسم موجود در جهان با این همه قدمت و تجربه عملی و علمی، اگر سوسیالیسم واقعی نباشد، دلیل آن را در تئوری سوسیالیستی باید جست، چرا که بر شالوده فلسفه علمی "ملاک و وسیله سنجش درستی تئوری، عمل است" و اگر تئوری مارکسیستی در همه جلوه های عملی خود ناقص و کج و ناجور از آب در آمده باشد، در خود عیب و ایرادی دارد که زندگی آن را همانطور که می خواهد باشد، نمی پذیرد. اگر شوروی به صرف پذیرش اصول همزیستی مسالمت آمیز، تنوع راههای گذار به سوسیالیسم و تکامل بخشیدن به تز راه رشد غیر سرمایه داری و تلاش در راه تشنج زدایی و تعرض صلح، رویزیونیست است، تمامی آن هشتاد و چند کشور سوسیالیستی و حزب کارگری و کمونیستی که خلاقیت و اصولیت این احکام را با بانکی رسا تائید می کنند نیز رویزیونیست اند؛ کوبای انقلابی که این اصول را "انطباق مارکسیسم با واقعیات دوران ما" می شمارد، و ویتنام حماسه آفرین که آن را تداوم رشد مارکسیسم - لنینیسم می خواند، نیز رویزیونیست اند. پاسر عرفات که از حنجره انقلاب فلسطین "تمامی مواضع اتحاد شوروی را بازتاب راستین اصول لنینی انقلاب اکبر" (۱) می داند یک دروغ پرداز سیاسی است؛ "له دوان" ها، "هوشی مین" ها، "آلنده" ها، "کونیال" ها، "اگوستینونو" ها، همه و همه، همکیشان و همدستان رویزیونیست ها هستند. و اگر رویزیونیست نباشند، همین که در پای سندی که به گمان فدائیان و همفکران آنها باعث و دلیل انحراف در جنبش کمونیستی است، صحه و امضاء

می‌گذارند و صدایشان در نمی‌آید، یعنی در مقابل به هرز کشیدن اصول اساسی مارکسیسم مصلحت‌گرایی و مماشات می‌کنند و تن به سوداگری سیاسی می‌دهند، اپورتونیست‌اند، تا مغز استخوان اپورتونیست و پراگماتیست‌اند. و آنوقت این جملات محکوم‌کننده فدائیان خلق، در شبستان همه احزاب کمونیست جهان به طنین در می‌آید که:

"رویزیونیست‌ها اینک زیر شعار همزیستی مسالمت‌آمیز لنین، به نفی انقلاب، به تبلیغ‌گذار مسالمت‌آمیز و سازش‌طبقاتی پرداخته‌اند." (۱)
و سپس این صدا، با بی‌مسئولیتی و گستاخی و احساسات چشم‌پسته‌ای بی‌آمیزد:

"سیاستی ده رویزیونیست‌ها در پیش گرفته‌اند، در جهت همکاری و سازش طبقاتی و جلب رضایت امپریالیست‌ها دور می‌زند." (۲)
و خواننده و مخاطب بی‌طرفی که به اندک تجربه و آگاهی مجهز است، در برابر این اتهامات سنگین ذهنی که با واقعیات عینی دنیای ما به کلی در تناقض است، باشگفتی می‌پرسد:

— اگر شعارها و مشی کشورها و احزاب کارگری و کمونیستی که در جلسات مشاوره احزاب برادر شرکت می‌کنند و در تصمیمات آن شریک و مسئولند در جهت "نفی انقلاب" و "همکاری و سازش طبقاتی و جلب رضایت امپریالیست‌ها" است، پس چرا هر روز که می‌گذرد شمله‌های انقلاب در گوشه و کنار جهان گسترده‌تر و روند آزادی خلق‌ها خروشان‌تر و توفنده‌تر می‌شود؟ پس چرا از سال ۱۹۵۷ که این سیاست نوین بر اساس ارزیابی توازن نیروها در سطح جهانی امکانات نوینی را پیش پای انقلاب جهانی گشوده است، انفجارها و دگرگونی‌های انقلابی در اوج و شتاب و وسعتی که تاریخ نظیری برای آن نمی‌شناسد، قاره‌ها را درمی‌نوردد؟ چگونه می‌توان با "سیاست جلب رضایت امپریالیست‌ها" به تحقق اسطوره‌های جاودانه‌ای چون انقلاب ویتنام، لائوس، کامبوج، اتیوپی، موزامبیک، آنگولا، کنگوی دموکراتیک، یمن جنوبی، نیکاراگوئه و دیگر تحولات بنیادی رهایی‌بخش جهان دامن زد و امپریالیسم جهانی را به قعر بحران عمومی زلزله‌واری که از ریشه تکانش می‌دهد، راند؟

جز اینست که برداشت‌های، دوستان فدایی و یاران آنها در موضع "خط چهارم" از انقلاب و تئوری انقلابی، با واقعیت انقلاب و پراتیک آن در دوران ما از بیخ و بن ناسازگار است؟ و این ناسازگاری را چگونه باید توجیه کرد؟ طبیعی‌تر و بدبهی‌تر آنست که انقلابی‌ترین احزاب و باکیفیت‌ترین سازمانهای

(۱) نشریه کار، سال اول، شماره ۲۷ "تاریخچه و منشاء رویزیونیسم در جنبش کمونیستی"، چهارمین قسمت.

(۲) نشریه کار، شماره ۲۹ (دوشنبه ۲۹ مرداد ۵۸)، همان مقاله.

پرولتاریایی که حقانیت و استواری خود را نه تنها در عرصه تئوری، بلکه در هر مخاطره ترین میدانهای عمل به اثبات رسانده‌اند - در ارزیابی‌ها و سیاست‌های خود دچار لغزش شده‌اند، یا گروه‌ها و سازمانهای جوانی مانند فدائیان که وزن، مخصوص عنصر روشنفکری و خرده بورژوازی اعضای آن قابل مقایسه با کارگران آن نیست؟ سیاست طبقاتی و ایدئولوژی پرولتاری آرشیه نیست. در ضمن ملاک اصالت در این میدان، شورو سلحشوری نیست. هیچ کس به حد خود پرولتاریا و نمایندگان واقعی آن ظرفیت و استعداد حراست، تعمیم و رشد و منزه کردن این ایدئولوژی و مشی وابسته به آن را، به آن جهت که با تاروپود سرشت و سرنوشتش آمیخته است، ندارد. معقول نیست که چنان به خود و بازویی که انقلاب را تنها با سنگینی تفنگ وزن می‌کند، غره شویم که مدعی درک مصالح و تقویت جهان بینی طبقه کارگر بهتر و سالم‌تر از پرولتاریای باتجربه، سردوگرم چشیده و در اخگر پیکارها آبدیده شده جهان باشیم. راه پرولتاریا در خلاف جهتی که مارش پیروزمند، صدای گام‌های موزون صدها میلیون کارگر صنعتی جهان از آنجا می‌آید تاچه حد قابل اطمینان است؟ دوستان کمی منصف باشیم! این سوداها و رو‌یاهای شریف، اما غیر واقعی ما را به کجا خواهد برد؟ در جهانی که در تحلیل نهایی دو سنگر عمده متخاصم بیشتر ندارد، ما در کدام سنگر قرار می‌گیریم و به روی چه کسانی آتش می‌گشائیم؟ تنها نیت حسنه کافی نیست چرا که به قول لنین "راه جهنم را هم با حسن نیت سنگفرش کرده‌اند". علاوه بر قلب صاف، باید تشخیص درست و افق-وسیع داشت، در غیر این صورت حسن نیت و طینت پاک ما در عمل به ضد خود بدل می‌شود. و این قانون بی‌رحمانه زندگی است.

رفقای "خط چهارم" که تاحدی - بله فقط تاحدی - متوجه یک جور لنگی و نارسایی و آنگاه تناقض در منطقی که مهر رویزیونیسم بر اصلی ترین اندام‌های سوسیالیسم موجود جهان می‌زند شده‌اند، در رفع و رجوع این مسئله به محمل‌های عجیب و غریبی توسل جسته‌اند. آنها آنقدر سخاوت نظر و انصاف داشته‌اند که بتوانند ببینند در هرانقلاب، هر جنبش خلقی، هر عصیان ضد اسارت و سرمایه، هر قیام و حرکت آزادیخواهانه، در هر نهضت مخالف نژادپرستی و استعمار و تبعیض و بی‌عدالتی، سوسیالیسم جهانی مستقیم و عریان یا غیر مستقیم، از هیچ یاری ممکن مضایقه نمی‌کند. آنها صدای رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را در کنگره بیست و چهارم و بیست و پنجم شنیده‌اند که به طور رسمی طبیعت انترناسیونالیسم پرولتاری را با این بشارت تاکید می‌کند که در هر نقطه جهان خلقی برای آزادی به پا خاسته، کمک‌های مادی و معنوی ما در طبق اخلاص بوده و هست.

و صحت این سخن را در تجربه عملی روزانه جهان دیده‌اند. آنها شنیده‌اند که میلیون‌ها جوان شوروی در روزهای تعطیل هفتگی خود کار

داوطلبانه می‌کنند تا دستمزد خود را به نهضت های آزادی بخش خلق های
ستم‌دیده هدیه کنند. آنها از دهان رهبران ویتنام شنیده‌اند که ۴۰ میلیارد
روبل کمک نظامی، دارویی، غذایی و صنعتی شوروی در طی سالهای دشوار جنگ
میهنی با تجاوزکاران به رایگان داده شده است؛ کمک های تسلیحاتی و نظامی
به کوبای سوسیالیستی برای دفاع از خود در برابر امپریالیسم به حساب کار و
تلاش زحمتکشان شوروی سوسیالیستی به رایگان داده شده، به خلق رزمنده
فلسطین، به رزمندگان سیاه زیمبابوه و نامی بیا، به جنگاوران ظفار، به آنگولا،
موزامبیک، دماغه سبز، اتیوپی، افغانستان و... با گشاده دستی رفیقانه یاری و
نیرو داده می‌شود. چنین مرکزیت فعال مبارزاتی را نمی‌توان با یک اتهام ساده
"رویزیونیسم" کنار گذاشت و خیال خود را راحت کرد. پس در این ماجرا رازی
است که باید کشف شود. نمی‌توان هم رویزیونیست و خائن به منافع طبقه کارگر
و جنبش های رهایی بخش بود و هم برای پیشبرد انقلاب جهانی چنین بی
دریغ و سخی از خود مایه گذاشت. نمی‌توان به قول دوستان فدایی "سیاست
جلب رضایت امپریالیست ها" را در پیش گرفت و در عین حال دز همه پیکارهای
ضد امپریالیستی جهان حضور داشت. دوستان "خط چهارم" به دنبال این
رشته، به اختراع جالبی رسیده‌اند که به یاری آن هم وجدان خود را از بابت
رویزیونیست بودن سیستم سوسیالیستی جهانی آسوده می‌کنند و هم این تناقض
تئوریک را پاسخ می‌گویند. اینست کشف آنها:

"باید دید تجدید نظر (در شوروی) در کجا و از کدام اصول صورت گرفته
است. مثلا" آیا مفهوم انقلاب قهرآمیز برای حزبی که انقلاب سوسیالیستی را
پشت سر گذاشته و حزبی که چنین انقلابی را در پیش رو دارد، یکسان و از
اهمیت واحدی برخوردار است؟

... برای طبقه کارگر شوروی انقلاب قهرآمیز بیشتر مسئله‌ای است فرعی تا
محوری، به این دلیل ساده که این طبقه کارگران انقلاب قهرآمیز را پشت سر
گذاشته است. بنابراین برای اینکه بفهمیم آیا حزب کمونیست شوروی به طور
مسلط رویزیونیست هست یا نه، بایستی روی تئوری هایی که برای این کشور در
مسیر سوسیالیسم تعیین کننده هستند، تاکید کنیم. مثلا" اگر شوروی ساختمان
سوسیالیسم را رها می‌کرد و در مسیر اقتصاد بازار حرکت می‌نمود، مسلما" به طور
غالب و مسلط رویزیونیست می‌بود. منظور از این استدلال این نیست که تئوری
های حزب کمونیست شوروی در مورد انقلاب قهرآمیز رویزیونیستی نیست و یا
گرایش مسلط رویزیونیسم نیست، بلکه منظور این است که گرایش مسلط
رویزیونیستی در این مورد، نمی‌تواند به معنای تسلط رویزیونیسم در حزب
کمونیست شوروی باشد، به دلیل اینکه مفهوم کلیدی در مورد طبقه کارگر شوروی
انقلاب قهرآمیز نیست، بلکه مسائل مربوط به ساختمان سوسیالیسم در خود
کشور اتحاد شوروی است...

در دنباله همین استدلال به جاست یادآور شویم که همان تزه‌های حزب کمونیست شوروی در مورد حزب توده معنای دیگر پیدا می‌کند. این حزب در جامعه‌ای فعالیت می‌کند که مناسبات طبقاتی آنتاگونیستی در آن حاکم است و در چنین جامعه‌ای است که حزب توده در ضرورت انقلاب قهرآمیز تردید می‌کند و بنابراین، عملاً آب به آسیاب بورژوازی و امپریالیسم می‌ریزد. حزب توده یک حزب رویزیونیستی به طور مسلط می‌باشد و رویزیونیسم در آن غالب است، در حالی که حزب کمونیست اتحاد شوروی که در واقع الهام بخش حزب توده در این مورد است به طور مسلط رویزیونیست نیست. . . . (۱)

خوب این هم برداشتی است، اما نه یک برداشت دیالکتیکی، بلکه برداشتی کاملاً مکانیستی. در این برداشت که نحوه نگرش و دریافت این دوستان با درعمومی‌ترین مسایل و عمده‌ترین تحلیل‌های سیاسی و ایدئولوژیک منعکس می‌کند، ما با یک لغزش اساسی متدولوژیک و بعد اشتباهاتی در درک مسایل مارکسیستی روبرو هستیم. در مورد اول دوستان "خط چهارم" اصولاً یا "رویزیونیسم" را خوب نمی‌شناسند و یا اگر می‌شناسند، در رابطه با مسئله شوروی و حزب توده ایران، آن را بدجوری پیاده کرده‌اند، یعنی نمونه مثال آنها معرف "رویزیونیسم" به معنایی که فلسفه علمی ارائه می‌دهد نیست. رویزیونیسم در اصل تجدید نظر کردن در اصول و اساس مارکسیسم بدون هیچ گونه محمل عینی است. رویزیونیست‌ها احکام و اصول انقلابی مارکسیستی را مسخ یا تحریف می‌کنند، در صحت آن شک می‌ورزند و در محتوای آن دخل و تصرف می‌کنند. به این ترتیب رویزیونیسم جریانی است در جنبش کارگری و کمونیستی که با کند کردن یا بی‌اثر ساختن سلاح تئوریک پرولتاریا به سرمایه‌داری خدمت می‌کند. این جریان در نهایت دو سر منشاء طبقاتی مختلف دارد:

۱ - بروز رویزیونیسم از سمت چپ، با تجدید نظر در اصول و احکام مارکسیستی، در جهت روحیات انقلابی نمای گاذب خرده بورژوازی و تازاندن و تسریع تحمیلی پروسه تکامل اجتماع با اقدامات ماجراجویانه و ناچیز گرفتن عوامل عینی، ظاهر می‌شود؛

۲ - بروز رویزیونیسم از سمت راست، در مسیر منافع مستقیم بورژوازی، انصراف از انقلاب اجتماعی، کرنش و تسلیم در مقابل سیر خود به خودی تحول اجتماعی و خلاصه در جهت اپورتونیسم و فرمیسم، سیر می‌کند.

با این تعریف رویزیونیسم از چپ ناشی از روحیات خرده بورژوایی در جنبش کارگری و رویزیونیسم از راست، تاثیر ایدئولوژی بورژوازی است. در رابطه با این گرایش انحرافی، دوستان "خط چهارم"، عملاً اتحاد شوروی و حزب

(۱) "درباره رویزیونیسم و تز سوسیال امپریالیسم". ص ۵۳ و ۵۴.

توده ایران را به گرایش دوم، یعنی رویزیونیسم راست متهم می‌کنند - چیزی که لنین آن را در مضمون ایدئولوژیکش "رویزیونیسم اپورتونیستی" می‌خواند تا ریشه طبقاتی آن را برملا کند. (۱) اما این دوستان یک‌اصل اساسی دیالکتیک را از یاد می‌برند. از آنجا که رویزیونیسم به هر شکل آن، تراوشات و تظاهرات سرشتی است و در نهایت منشاء طبقاتی دارد "دریک عرصه محدود نمی‌ماند، به اشاعه از یک عرصه مبارزه به دیگری و نفوذ از یک موضع به موضع دیگر گرایش دارد." این قانون دیالکتیک است.

حال، اگر رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی رخنه کرده و به قول دوستان "فدایی" و "خط چهارم" به گرایش مسلط بدل شده باشد، مظاهر آن نمی‌تواند آن طور که این دوستان می‌فهمند، تنها در تز گذار مسالمت آمیز یا عرصه محدود دیگری بروز کند و در همین چهاردیواری بماند. "این گرایش مسلط" را نمی‌توان در یک حوزه نگهداشت و از آن قول و التزام گرفت که کاری به کار فلان حوزه نداشته باشد و فی‌المثل در زمینه‌های مربوط به ساختمان سوسیالیسم در شوروی پا نگذارد.

علاوه بر این، شناخت دیالکتیکی "گرایش مسلط رویزیونیستی" در یک حزب کمونیستی ما را به یافتن زمینه‌های مادی و سرچشمه اصلی این انحراف مسلط فرا می‌خواند. رویزیونیسم گرایش پرولتاریا نیست. به این سبب گرایش مسلط رویزیونیستی حکایت از وجود حجم قابل توجه و نیرومندی از عناصر غیر پرولتری در سازمان سیاسی پرولتاریا و محل‌های عینی پر قدرتی برای آن در جامعه می‌کند. عملکرد این حجم غیر پرولتری قاعدتاً باید به سوی اصلی‌ترین و مبرم‌ترین زمینه‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی میل کند؛ و ساختمان سوسیالیسم در شوروی از همه لحاظ این قلمرو اصلی است. وقتی دوستان "خط چهارم" صحت و سلامت ساختمان سوسیالیسم را در شوروی - لااقل در خطوط کلی‌اش - تأیید می‌کنند معنی ساده حرف آنها اینست که عناصر ناخالص و غیر پرولتری - که گرایش مسلط حزب کمونیست شوروی را تشکیل می‌دهند - ساختمان سوسیالیسم را در این کشور به پیش می‌برند. ولی ما می‌دانیم و نیز هرآنکه الفبای مارکسیسم را فرا گرفته، می‌داند که ساختمان سوسیالیسم فقط و فقط با رهبری مسلط پرولتاریا مقدور است و حرکت در این سمت تنها و تنها در ظرفیت وحد پرولتاریای آگاه و پیروزمند است. اگر آنچه که در شوروی پیش می‌رود و به قول رفقا "مسئله کلیدی و واقعیت تعیین کننده جامعه شوروی است"، ساختمان سوسیالیسم است، در آن صورت این پرولتاریای شوروی است که به‌اعجاز و آفرینشی که رسالت تاریخی اوست، تحقق می‌بخشد و در این حال، هم در

(۱) لنین. مارکسیسم و رویزیونیسم. مجموعه آثار و مقالات (یک جلدی). ص ۳۳. ترجمه محمد پورهرمان.

جامعه شوروی و هم در حزب کمونیست آن گرایش مسلط و نیز تسلط عمومی از آن کارگران است. و اگر آنچه در شوروی ساخته می‌شود "ساختمان سوسیالیسم" نیست، در آن صورت چطور می‌توان بین حزب کمونیست شوروی و یک حزب به اصطلاح شمارویزیونیست دیگر تفاوت و تمایزی قائل شد؟

نگرش مکانیستی و روش متافیزیکی سرانجام هرکار و تحلیل جدی را به تناقض می‌کشد. مثلی است معروف که مشاطه گر ناشی به جای برداشتن زیر ابرو، چشم عروس را هم کور می‌کند. این ضرب المثل مصداق جانبداری نسبی و مشروط آقایان "خط چهارم" از شوروی است. سیر طبیعی برهان آنها به آنجا می‌کشد که انجام رویهمرفته قابل قبول ساختمان سوسیالیسم را که عصاره مشیت و آرزو و تبلور اراده پرولتاریاست، با دستهای حزبی که گرایش مسلط آن گرایش غیر پرولتری است، امکان پذیر می‌شمارد.

آیا این استدلال خود در اصل یک تظاهر فاحش و غم انگیز رویزیونیسم نیست؟ آقایان فیلسوف مآبی که حزب توده ایران را به این اتهام که گذار مسالمت آمیز را فقط به عنوان یک امکان در شرایط احتمالی آئینده و نه چیزی بیش از آن مطرح می‌کند، یک حزب تمام عیار رویزیونیستی و مستحق طعن و لعن ابدی می‌دانند، آن مارکسیستی را که ساختمان سوسیالیسم را به دست نیرویی که گرایش مسلطش گرایش کارگری نیست، عملی می‌شمارد، با چه نامی باید بخوانند؟ این مسئله از زاویه دیگری هم حائز بررسی و تامل است:

چرا رویزیونیسم همیشه در فرایند تاریخ، اصلی‌ترین و انقلابی‌ترین اصول مارکسیسم را مورد هجوم و دستبرد قرار داده است؟ برای اینکه رویزیونیسم - به خصوص وقتی که به گرایش مسلط بدل می‌شود - دشمن مارکسیسم و به تاکید لنین "یک جریان ضد مارکسیستی درون جنبش کارگری است... که در زمینه عمومی مارکسیسم با آن به مبارزه ادامه می‌دهد." (۱) چرا رویزیونیسم دشمن مارکسیسم است؟ برای اینکه ریشه و هویت طبقاتی آن از پرولتاریا جداست و جهان بینی انقلابی پرولتاریا که معطوف به چشم اندازهای تاریخی این طبقه است، به مذاق آن خوش نمی‌آید. خوب اگر رویزیونیسم اصلی‌ترین و انقلابی‌ترین اصول مارکسیسم را به فساد می‌کشد و اگر اصلی‌ترین و انقلابی‌ترین حلقه مارکسیستی در جامعه کنونی شوروی ساختمان سوسیالیسم است، چگونه است که این رویزیونیسمی که گرایش مسلط را هم پدید آورده کاری به کار این حلقه اصلی ندارد؟ چگونه است که اثرات جریانی که ضد تئوری و جهان بینی انقلابی پرولتاریاست، این ضدیت و دشمنی را منحصر به زمینه‌هایی که به قول تئوریسین های خط چهارم "فرعی" است، می‌کند و باز به گمان این

(۱) لنین. مارکسیسم و رویزیونیسم. مجموعه آثار و مقالات (یک جلدی). ص ۳۳. ترجمه محمد پورهرمان.

عالیجنابان، با رعایت نزاکت "مسایل محوری" را ندیده می‌گیرد!؟ مگر نه اینکه اقتضای رویزیونیسم - به خصوص از نوع گرایش مسلطش - درست دست اندازی به همین مسایل و عرصه‌های محوری است؟ نکند خود رویزیونیسم هم دچار نوعی تحول رویزیونیستی شده باشد!

اگر مسئله‌ها به این شکل طرح کنیم که "مسایل محوری" و "عمده" و از لحاظ تکامل سوسیالیسم در شوروی "تعیین کننده" درست سر جای خود باشد و احیانا" اشکالات و نواقص و گرایش‌های ناهنجاری هم در این یا آن زمینه فرعی و کم اهمیت وجود داشته باشد، در آن صورت دیگر اسم این عوارض جزئی در عرصه های جزئی، رویزیونیسم، آنها را از نوع "گرایش مسلطش" نیست. اگر در موارد جزئی و نمونه‌های پراکنده نارسایی و اعوجاج در یک جامعه سوسیالیستی - که ستون فقرات و مغز و قلب آن با ضوابط مارکسیستی، سالم و نیرومند است - به چشم بخورد، تعیین لفظ رویزیونیسم برای توجیه و سنجش این مسائل و نواقص زیبنده نیست. همیشه و همه جا تفاوت است میان یک واقعیت تئوریک و واقعیت جامعه‌ای که بر مبنای این تئوری تحقق یافته است. به عبارت دیگر "سوسیالیسم واقعا" موجود نمی‌تواند طاق بالنعل، تجسم آرمانی تمام ریزه‌کاری‌هایی باشد که تئوری مجرد مارکسیستی، تصویر کرده است. سوسیالیسم واقعا" موجود تلفیق تئوری مارکسیستی با پراتیک سوسیالیستی است. از آنجا که "پدیده، غنی‌تر از تئوری" و ناچار بغرنج‌تر از آنست، از آنجا که تئوری، تجرید واقعیت و به همین دلیل با پراتیک در عین وحدت، در تضاد دیالکتیکی است، از آنجا که "تاریخ به طور عموم و به ویژه تاریخ انقلابها همواره محتوایی غنی‌تر، متنوع‌تر، مختلف‌الاشکال‌تر، زنده‌تر و با فراست‌تر از آن دارد که بهترین احزاب و آگاه‌ترین پیشاهنگ و پیشروترین طبقات می‌اندیشند" (۱)، همیشه یک تئوری عام در عمل با ویژگی‌ها و خصوصیات ملی، فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی و تاریخی عجیب می‌شود و شکل تبلور خود را متناسب با شرایط خاصی که در آن به ظهور می‌رسد، تراش می‌دهد. یک تئوری به طور کامل و در بست، هرگز نمی‌تواند به واقعیت بدل شود و خطوط مینیاتوری و سایه روشن‌های سیمای خود را حفظ کند. بین سوسیالیسم در تئوری و سوسیالیسم در عمل، چنین وحدت و تضادی وجود دارد و این تضاد خود دلیل آنست که این دو تصویر عینا" بر هم منطبق نیستند. آنچه مهم و تعیین کننده است، اینکه آیا سوسیالیسم واقعا" موجود در اساسی‌ترین خطوط و در ماهیت خود، ادامه منطقی همان تئوری انقلابی مارکسیستی و طبقاتی هست یا نه؟ و اگر هست، سوسیالیسم موجود بی‌شک کیفیت عالی‌تر و تکاملی‌تر "سوسیالیسم در تئوری" است.

آن سفسطه‌ای که سوسیالیسم واقعا" موجود را از تئوری مارکسیستی جدا

(۱) لنین. مجموعه آثار. جلد ۳۱. ص ۷۵.

می‌کند و از روی تئوری، به اصطلاح غلط‌های "سوسیالیسم به عمل درآمده" را می‌گیرد، متدولوژی مارکسیستی را زیرپا می‌گذارد. متدولوژی فلسفه علمی، تئوری و پراتیک رادروحدت با هم و در تضادی که از معبر این وحدت می‌گذرد، می‌بیند و پراتیک را نه تنها خاستگاه تئوری، که تصحیح کننده، تکامل بخش و مقصد آن می‌شمارد. به این ترتیب مارکسیسم - لنینیسم تاریخ و روند واحدی است که از نظر کیفی دو مرحله را در برمی‌گیرد: مرحله اول از پیدایش و تدوین تئوری مارکس و انگلس و حرکت و عمل آن تا اکتبر و مرحله دوم، دستاوردهای تئوریک و پراتیک اکتبر تا امروز در مسیر ساختمان سوسیالیسم. اگرچه در هریک از این دو مرحله تئوری و پراتیک تقریباً "با به پای هم بوده‌اند، اما دریک تعریف کلی تر مرحله قبل از اکتبر عمدتاً" ماهیت تئوریک و مرحله پس از آن عمدتاً" ماهیت عملی دارد و رابطه دیالکتیکی این دو مرحله، همان رابطه‌ای است که میان تئوری و پراتیک برقرار است.

دوستان فدایی و خط چهارم از یکسو با مقایسه "مارکسیسم در تئوری" با "مارکسیسم به واقعیت درآمده"، یعنی با قیاس سوسیالیسم آرمانی، کامل و الگووار، با سوسیالیسم واقعا "موجود، عملاً" در این دام می‌افتند که تفاوت‌های طبیعی و ناگزیری را که بین این دو وجود دارد - و به قول خود این دوستان، کلیدی و تعیین کننده هم نیست - زیر القاب و عناوین رویزیونیسم و اپورتونیسم و از این جور اتهامات و برجسب‌ها، توجیه کنند. و از سوی دیگر در رابطه تئوری و پراتیک، نقش اساسی را به تئوری بدهند و عمده بودن پراتیک را نسبت به تئوری، نادیده بگیرند. با این رویه در ضمن تکذیب تلویحی رویندگی و تناوری مارکسیسم و ادامه بی وقفه این رشد، به یک ضایعه دیگر هم می‌رسیم: بیش از شش دهه تجربه عملی و پر سرمشق سوسیالیسم را از مارکسیسم - لنینیسم می‌گیریم. و این ضربه، با کمال تأسف کمتر از دشمنی معاندان طبقاتی نیست. حسن نیتی که راه دشمن تاریخی را آب و جارو می‌کند، دوستی معروف "خاله خرسه" را تداعی می‌کند. قهرمانان تراژدی هرگز نمی‌دانند که مصیبت با دستهای آنان بذر می‌پاشد، اما ایکاش می‌دانستند، در آن صورت تلخ ترین تراژدی، دریچه‌ای به روی حماسه می‌گشود و در افق تیره‌ترین تاریخ، رنگین گمان‌ها، طاق نصرت می‌بستند

چند نمونه از تناقض گویی

یکسو نگری که جلوه بارز "مطلق گرایی" است، با نقض دیالکتیک، عملاً" به نقض خیلی از واقعیت‌ها می‌رسد. این اسلوب معیوب، از آنجا که نمی‌تواند

زندگی و واقعیت ها را به طور همه جانبه و در تنوع بفرنج آن توضیح دهد، به ایراد گرفتن از خود زندگی و واقعیت می پردازد، تا ناتوانی و کم سویی چشم خود را، ژرف بینی و قدرت خلاقه‌ای مافوق حقایق نشان دهد. سرانجام این جور زرنگی نمی‌تواند سفسطه‌بافی و ضد و نقیض گویی نباشد. این ذهن گرایی یکجا "سوسیالیسم واقعا" موجود" را در محضر "شک" فیلسوف مآب خود به محاکمه می‌کشد و نگاه تحقیر آمیزش را در چشم های اکثریت نزدیک به اتفاق احزاب پرولتری و کارکشته عصر ما می‌دوزد، یکجا مدعی می‌شود:

"همه انقلاب های روزگار ما صرف نظر از اینکه سوچه مرحله‌ای است، اگر قرار باشد پیروز شود، باید حتما" مهر پرولتاریایی بر خود داشته باشد." (۱)

یعنی زیر رهبری پرولتاریا انجام گیرد. و جای دیگر در تشریح واقعیت مسلمی که در برابر اوست، حکم قبلی را به این شکل فسخ می‌کند:

"انقلاب الجزایر نه به ابتکار و رهبری کمونیست ها و پرولتاریا، بلکه علی‌رغم آنها و در جهت رهبری خرده بورژوازی پیش رفت و پیروز شد." (۲)

که یعنی در دوران ما انقلاب هایی به منصفه ظهور رسیده‌اند که بی آنکه مهر پرولتاریا بر آنها ثبت شده باشد، فاتح و ظفرمند بوده‌اند.

یک جا با غیظ، دندان کروچه می‌رود که:

"رویزیونیست‌ها که در راس آنها حزب توده تبلیغ می‌کند... به‌جاء، آنکه یک انقلاب را در اساس با آرایش طبقات در خود جامعه توضیح بدهند، به عامل خارجی متوسل می‌شوند." (۳)

و بعد این جنایت تئوریک حزب توده ایران را در اشاره به انقلاب کوبا فاش می‌سازند که گویا حزب معتقد است وجود شوروی و سیستم جهانی سوسیالیستی تکیه گاهی بود که انقلاب کوبا با آنکه در آغاز کمونیست ها در راس آن نبودند، قادر شد به یک انقلاب سوسیالیستی فراروید.

این دوستان، خود مقرر هستند که "در انقلاب کوبا از اول رهبری انقلاب کمونیستی نبود" (۴) ولی با این وجود "انقلاب رشد کرد و خصلت پرولتاریایی به خود گرفت." (۵)

اما در توضیح علت این فرارویی و اینکه تحت تاثیر چه نیروها و عواملی، انقلابی که رهبری، آن در دست دموکرات های انقلابی بود، "خصلت پرولتاریایی به خود گرفت" بهانه غریبی می‌آورند:

(۱) ملاحظاتی درباره تئوری پیشاهنگ. ص ۳۹ و ۴۰.

(۲) همان منبع. ص ۷۵.

(۳) همان منبع. ص ۷۲.

(۴) همان منبع. ص ۷۲.

(۵) همان منبع. ص ۷۰.

"روشنفکران خرده بورژوازی رادیکال، رهبری جنبش را در دست داشتند... و آمریکا گمان نمی‌کرد که این رهبری بتواند به یک رهبری کمونیستی تبدیل شود، بنابراین امپریالیسم و نوکرانش درعین حال که آنقدر دلوپس نیستند که جنبش را در نطفه خفه‌کنند، همه حماقت‌های تاکتیکی را در قبال جنبش مرتکب می‌شوند... مخصوصاً "آمریکا در مراحل اولیه انقلاب اصلاً" به فکر پیاده کردن نیرو در کوبا نمی‌افتد، در حالی‌که این امکان را در کوبا بیشتر از دومینیکن داشته که در آنجا چنین کاری را کرد." (۱)

خوب، بالاخره که چه؟ عامل نهایی ارتقاء یک انقلاب، به قول دوستان، خرده بورژوازی به یک انقلاب سوسیالیستی، چه بود؟ آمریکا بود؟ کمی صبر داشته باشید، دوستان خط چهارم هنوز حرف آخر نزده‌اند، گوش کنید. اینست کلید معما:

"فشار آمریکا و موقعیت کوبا که هیچ راه‌میان‌ی را نمی‌تواند تحمل کند، حزب کمونیست کوبا را به وجود آورد." (۲) و خوب، بعد هم معلوم است، فشار آمریکا خرده بورژوازی را که بر انقلاب سرکردگی دارد رادیکال تر می‌کند و باز فشار آمریکا که به قول این رفقا "حزب کمونیست کوبا را به وجود آورده" آن را بر تارک جنبش انقلابی کوبا قرار می‌دهد! واقعاً که دست آمریکا درد نکند! می‌بینید که همان زبانی که حزب توده ایران را که با توجه به مضمون اساسی و سمت عمده حرکت جهان در دوران ما - که عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است - سیستم جهانی سوسیالیستی را به مثابه تکیه‌گاه انقلاب کوبا نام می‌برد، به استهزاء و دشنام می‌گیرد، همان زبانی که با نیش و گلایه می‌گوید: "رویزونیست‌ها برای توضیح انقلاب کوبا به یک عامل خارجی متوسل شده‌اند"، خود به عامل خارجی دیگری متوسل می‌شود، منتها این عامل خارجی نه سوسیالیسم جهانی، بلکه آمریکا است. به این ترتیب علت اصلی دعوا بر ملا می‌شود. علت اصلی، توجه داشتن به عامل خارجی در توضیح رشد درونی یک انقلاب در دوران ما نیست، مسئله فقط مهم‌تر جلوه دادن نقش آمریکا در ارتقاء کیفیت انقلاب‌ها، از نقش سوسیالیسم جهانی است. چه باک که در مرکز دوران ما سوسیالیسم قد افراشته و موتور محرک اصلی روند واحد انقلاب جهانی، سیستم سوسیالیستی و متحدان طبیعی آنست.

چنین است آخر و عاقبت همه آن روش‌هایی که مکانیستی است و به همین دلیل یکسویه و مطلق گراست. و درست با چنین ترازویی است که دوستان خط چهارم به سراغ حزب توده ایران و تاریخ آن می‌روند. نتیجه چنین ملاقاتی را پیشاپیش می‌توان حدس زد. اما برای اینکه فقط به حدس و گمان قناعت نکنیم،

(۱) ملاحظاتی درباره تئوری پیشاهنگ. ص ۷۱.

(۲) همان منبع. ص ۷۱.

بگذارید عین دست پخت تئوریک دوستان را تقدیم کنیم .

حزب توده ایران در بونه نقد

"چریکها در نقد از اپورتونیسیم حزب توده فقط به خیانت رهبران آن چسبیده و از درک ابعاد اپورتونیسیم و رویزیونیسم در تمام وجوه این حزب و تحلیل ریشه‌های آن عاجز ماندند، گویی که حزب یعنی فقط رهبران آن و اگر رهبران خیانت نمی‌کردند، دیگر همه چیز رو به راه می‌بود! تئوریسین‌های مشی چریکی، نه ایدئولوژی، نه تشکیلات، نه استراتژی و تاکتیک و نه برنامه این حزب را مورد تجزیه و تحلیل مارکسیستی قرار ندادند، تا معلوم شود که مسئله این حزب فقط به خیانت رهبران آن محدود نمی‌شود و ماهیت ضد مارکسیستی آن اساس قضیه است." (۱)

به این رفقای که چنین عمیق و دردناک به "مطلق‌گرایی" و "یکسونگری" معتاد شده‌اند، پیشاپیش باید اطمینان خاطر داد که از بابت هجوم و تخطئه و کلوخ اداختن "به تمام وجوه حزب توده" ایران و نه فقط رهبری آن، هیچ دلواپس نباشند. آنهایی که این وظیفه را طی سالهای دراز و در اوضاع و احوال مختلف برعهده داشتند، سنگ تمام گذاشتند و هیچ نقطه و موضع و گوشه و کناری از حزب نیست که از کینه تند و پی گیر و زهر تحریف و جعل "خلاق" آنها در امان مانده باشد. اما اگر فقط انتقامجویی و کوبیدن بی پروا بر گرد حزب توده ایران مطرح نیست و قصده شناخت ماهیت و تاریخ و مشی آنست، در آن صورت ۳۸ سال رزم و حرکت یک حزب نمی‌تواند به طور کامل و درست، تیره و تباه باشد و حتی یک جرعه گذرا، یک نقطه کوچک سالم و روشن در این تاریخ ۳۸ ساله وجود نداشته باشد! اگر قرار باشد انحراف، آنطور که دوستان "خط چهارم" مدعی‌اند "تمام وجوه حزب" و "تمامی ماهیت و تاریخ" آن را پوشانده باشد، در آن صورت تنها تاریخ موجود طبقه کارگر ایران طی چند دهه - تاریخ این فساد و انحراف است، شهدا و قهرمانانی چون روزبه و سیامک و وارطان و محقق‌زاده و حکمت جو و تیزابی و صدها نظیر آنها، میوه‌های یک درخت مسموم‌اند، انتشار میلیون‌ها نسخه آثار مارکسیستی و علمی و انقلابی از طرف حزب توده ایران، بذرافشانی و سرایت یک میکرب و عارضه مهلک است، دژخیمان شاه و گزمه‌های امپریالیسم که صدها تن از این رویزیونیست‌ها و

(۱) در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب. ص ۴۳.

اپورتوننیست های سراپا خیانت را در شکنجه‌گاه‌ها و طولانی‌ترین زندانها از صحنه خارج کردند، مستوجب تقدیر و تشویق‌اند، احزاب کارگری و کمونیستی جهان که حزب توده ایران را به مثابه عضوی از خانواده بزرگ خود پذیرفته‌اند، شرکای یک جنایت‌اند و قس‌علیهذا... اما این نحوه بررسی به یک‌هجو بیشتر شبیه است، تا یک تحلیل مارکسیستی، تحلیلی که باید همه جوانب یک پدیده را ببیند، هم جنبه‌های مثبت و غنی و هم جنبه‌های منفی را، تا از این هر دو جانب بتوان آموخت و تجربه‌اندوخت و تازه این بررسی همه‌جانبه را باید در متن شرایط مشخص آن و در پیوند با امکانات و ضرورت‌ها گسترده پدیده را به صورت یک روند دید. اگر چنین روشی داشته باشیم نخستین پرسشی که در رابطه با سیرو هستی تاریخی حزب توده ایران مطرح می‌شود، دگرگونه است و پیش از آنکه با تصمیم قبلی و عزم محکومیت حزب توده ایران، در پی یافتن سند جرم باشیم، در پی کشف حقیقت از زیر آوار یک تاریخ مسخ شده خواهیم بود. عطش حقیقت، عطش مقدسی است، با این عطش در پیچ و خم‌های تاریخ گذشته حزب توده ایران به جست و جوی پاسخ این راز می‌رویم که بقا و مرگ سازمانها و جریانهای سیاسی تابع چه نظم و قانونمندی است؟ چگونه است که صدها حزب و سازمان و جمعیت سیاسی در گردباد حوادث و فرود و فرازها به وجود می‌آیند، هیاهو می‌کنند و بعد چون حبابهایی بر آب، محو می‌شوند و یا به اجساد سنگین و سنگی بدل می‌گردند؟ چگونه است که حزب یا سازمانی قادر می‌شود از روی این قبرها و جسدهای بوی مرگ گرفته عبور کند، به زمین بیفتد، برخیزد، هزاران زخم بردارد و دوباره شفا یابد، تا لبه اضمحلال پیش رود و درست در لحظه‌ای که دشمن تاریخی، از شعف دست به هم می‌ساید تا مرگ او را به آوای پیروزی خود اعلام کند، تناورتر و روئین تر از خاک برخیزد تا میدان جنگ مهیب تری را تدارک ببیند!

آری، در این سرگذشت، حکمتی است. راز بقا در توفان و طغیان زمان، راز بالندگی است. و بالنده آن طبقه‌ای است که ریشه‌های عمیق، در خاک تاریخ و رو به آینده دارد. آن حزب و جریانی که به این نیروی بالنده طبقاتی تکیه داشته باشد، از این چشمه آب حیات بنوشد، حتی اگر پاره پاره شود، چون دانه دوباره می‌روید، زیرا در رگ و پی آن، ذخیره زندگی است.

تعبیر این واقعیت علمی را به حساب جمله پردازی و تبلیغ نگذارید. اگر سی و هشت سال هجوم و شبیخون و قساوت، سی و هشت سال نبرد نابرابر مرگ و زندگی نتوانسته حزب توده ایران را به عنوان یک واقعیت سیاسی دفن کند - در حالی که کم تجربگی و اشتباهات ناگزیر کوچک و حتی فاحش حزب و خیانت یاران نیمه راه و سست عنصر مزید علت بود - به این دلیل است که این حزب یک ضرورت تاریخی است. ضرورت را نمی‌توان در دریاها خون خفه کرد و یا زیر آواری از دروغ و بهتان و تاریخسازی کاذب، برای همیشه به فراموشی سپرد. رمز

سرسختی حزب را نباید تنها در چهره افراد آن جست، پیش از این باید این رمز را در تاریخ آن یافت و تاریخ هر حزب واقعی، تاریخ یک طبقه اجتماعی است. ضرورت هستی حزب توده ایران را به گونه دیگر هم می‌توان بررسی کرد: اگر آنطور که دوستان احساساتی ما در موضع "خط چهارم" ادعا می‌کنند "تمام‌وجوه حزب توده ایران انحرافی است" و "ماهیت حزب از اساس ضد مارکسیستی است" یعنی حزب توده ایران بر ضد طبقه کارگر ایران و مصالح تاریخی آن عمل کرده است، در آن صورت طی این چند دهه، سازمان سیاسی ضروری و اجتناب ناپذیر طبقه کارگر ایران کجا بود؟ چرا به وجود نیامد؟ طبقه کارگری با آنهمه سنت‌های مبارزاتی و انقلابی که از پیش‌تر از انقلاب مشروطیت نشأت می‌گیرد، طبقه کارگری که رهبرانی چون علی موسیو وحیدر عمواغلی داشت، آیا طی این مدت مدید به خواب عمیق فرورفته بود؟ چرا؟ نگوئید که اختناق درنده، این ضرورت را متوقف کرد. اولاً در برهه‌هایی از تاریخ قبل از کودتای ۲۸ مرداد، اختناق آنقدرها هم تمرکز یافته و حاکم نبود که جلوی همه حرکت‌ها را بگیرد. ثانیاً اگر به اختناق چنان پیر بها دهیم که قادر باشد جلوی حرکت‌های ناگزیر جامعه و طبقه را بگیرد، باز دچار مطلق‌گرایی شده‌ایم. ضرورت در یک پروسه تاریخی، توان‌تر از اختناق و ارتجاع است. اگر جز این بود، برده‌داران باستان، تاریخ را در عصر خود می‌خکوب می‌کردند و بر آن رکاب می‌زدند. ما به عنوان پیروان فلسفه علمی حق نداریم که به طبقه بالنده موضع مطلق انفعالی و به طبقه میرنده موضع فاعل مایشایی دهیم. اراده‌گرایی (ولونتاریسم) حتی درباره نیروهای بالنده‌جایز نیست، چه رسد که آن را در مورد نیروهای واپس‌نگر و انگلی جامعه، کاربرو تحقق‌پذیر بدانیم.

اگر حزب توده ایران، سازمان سیاسی عملاً ممکن طبقه کارگر ایران نبود و برعکس به عقیده شما دشمن آن بود، پس چرا طبقه، حتی تلاشی‌اندک، اقدامی ناتمام و احیاناً ناکام برای ایجاد حزب سیاسی خاص خود، به عمل نیاورد؟ این ضرورت چرا دچار رخوت شد؟ این امکان چرا به واقعیت نپیوست؟ شما چنین حرکتی را - حتی به صورت نطفه‌ای آن - در تمام طول تاریخ قبل از کودتای ۲۸ مرداد سراغ دارید؟ نکند ارتداد گروه خلیل ملکی وصف آرای "کروژوک" های "امامی" را به حساب حرکت اصیل طبقه کارگر برای ایجاد آن حزب سیاسی‌روئیایی که شما در طلبش هستید، می‌گذارید؟

این چگونه شیوه مارکسیستی بررسی تاریخ است که همه اصول و مقولات مارکسیستی را زیر پا می‌گذارد و تاریخ را به صورت ایستا، بی‌پشتوانه ضرورت، از زاویه‌ای می‌بیند که دوست دارد آنطور باشد. این چگونه مارکسیستی است که برای دفاع از تئوری تصویری خود از مارکسیسم، پراتیک و عمل مارکسیسم را در متن تلاش جانبازانه طبقه کارگر انکار می‌کند و از آن، بدتر، به لجن می‌کشد؟

ایا خود شما که امروز به نام دفاع از مارکسیسم تمام موجودیت و عملکرد حزب توده ایران را طرد می‌کنید، الفبای مارکسیسم را از روی آثار حزب و ترجمه های آن نیاموختید؟ آیا پدران شما و نسلی که به هر حال پیش تر از شما درفش طبقه کارگر رزمنده ایران را بر دوش داشت، جز از زبان حزب توده ایران با مارکسیسم - لنینیسم آشنا شد؟ نکند مارکسیسم در میهن ما با شما متولد شده و پیش تر از آن فقط خلاء و پوچی بوده است؟

دوستان چپ گرا در همانحال که تمامی سلولها و خون و گوشت و پوست حزب توده ایران را اپورتونیستی می‌خوانند، خود در برخی از مسائل تئوریک و سیاسی، از موضعی به گذشته خود و همسنگرانشان انتقاد می‌کنند که حزب سالها پیش از آنها به این نتیجه رسیده و بارها آن را باز بان بحث و تحلیل اعلام کرده بود. اگر اینان امروز تاحدی - و با سلوبی مردود و نامطمئن به خویش - مرزبندی هایی را بین مائوئیسم با مارکسیسم، مشی چریکی دیروز با تئوری مارکسیستی، تروتسکیسم با لنینیسم، قائلند، خود می‌دانند که از آغاز ظهور این جریانات، حزب توده ایران و فقط این حزب بوده است که به مبارزه جدی و پی‌گیر با این انواع انحرافات پرداخت و تا نهایتی که از دستش برمی‌آمد بطلان و پوسیدگی این گرایش های غیر پرولتری را که تقدیر آنها بدل شدن به گرایش های ضد پرولتری است، آشکار کرده است. آنگاه که شما "مائو" را "مارکسیست کبیر" و "بزرگترین انقلابی عصر حاضر" و "ادامه دهنده خلاق مارکسیسم - لنینیسم" و آموزگار پرولتاریا می‌شناختید، ما ورشکستگی محتوم و انحطاط امروز مائوئیسم را به شما اطمینان می‌دادیم، آنگاه که شما تئوری های بدلی "ماریکلا" و "رزیس دبره" را به نام سلاح های اصیل و انقلابی مارکسیسم تقدیس می‌کردید و در راه آن خون جوانان رزمنده را مباح می‌دانستید، ما ریشه و ذات خرده بورژوازی این تئوری‌های عصبانی، اما بی‌بضاعت و عقیم را به شما یادآور می‌شدیم و حساب آن را به کلی از مارکسیسم جدا می‌کردیم. امروز شما به تجربه به بخشی از واقعیت هشدارها و سخنان ما رسیده‌اید و در آثارتان به آن اعتراف می‌کنید، اما هم دیروز (که اینک مقر به کجروی های آن هستید) ما را به خاطر عقاید و راهمان اپورتونیست می‌خواندید و هم امروز با جذب برخی از پیشگویی ها و نظراتمان با اصرار بیشتری یک نقطه سالم غیر اپورتونیستی در وجود حزب توده ایران نمی‌بینید. و این تناقضی است که حل آن به عهده خود شماست، تناقضی است که نگرش مکانیکی، به شما تحمیل می‌کند و خطوطی از حقیقت را هم که اینجا و آنجا در سخن و موضعگیری تان است، لق و تعصب آمیز جلوه می‌دهد.

دوستان، حتی برای دشمن خوب و کارآ بودن، باید واقع بین و جدی بود. افتراها و ناسزاهایی را که دشمن سالهای سال قرقره کرده و با بمباران تبلیغاتی بر سر جامعه ریخته‌است، طوطی‌وار تکرار نکنید. از این اسارت ذهنی که ورد

و جادوی غفریته‌های تاریخ معاصر میهن ما آن را قوام آورده است، فاصله بگیرید. اینکه سرپای حزبی را که سال‌های متمادی ستاد زحمتکشان این سرزمین و راه نبردش آغشته به رنج و آرزو و خون و آرمان هزاران مبارز است، به لجن بکشید، اینکه برخون پاک و خورشیدآسای صدها شهید راه حزب توده ایران تف بیندازید و مقاومت پهلوانی و درازمدت زندانیان ما را در رکورد‌های کم همتای جهانیش به سخره بگیرید، نشان انقلابی بودن نیست. تاریخ جنبش کمونیستی ایران، پیش از "سیاهکل" هم وجود داشته است. ناختن به این تاریخ و لگد مال کردن تمامی محتوای آن، راه و روش شاه خائن و ساواک آدمی‌خوارو آئین امپریالیسم بوده و هست. شما به نان فطیر آنها مایه نزنید. حتی در فضاوت واقعیتی که دوستش ندارید، مارکسیسم را وجه المصالحه نکنید. نبردها و فتح و شکست‌های گذشته و امروز "فقط تاریخ حزب ما نیست، تاریخ مردم ایران و کارنامه زحمتکشان ایران است. و اگر شما واقعا" مارکسیست - لنینیست باشید اینها تاریخ شماست. چه نفعی دارید که تاریخ خودتان را کثیف کنید؟ .. جنبش کارگری ایران را از چشم دشمنان نبینید و از دشمنان نیاموزید." (۱)

نفرت شما به حزب توده ایران تا حد زیادی الغایی و تصنعی است، رسوب و ماسیدگی یک عصر دروغ و شعبده بازی است. چرا که این نفرت به ریشه خویش است. شهید هوشنگ تیزابی آنسوی این نفرت را خوب کاوید و شناخت، وقتی که با شرمساری غرورآمیزی که زخم دلیری برگونه داشت اعلام کرد:

"کلاه گشادی سرما گذاشته بودند. به ما تزریق کرده بودند که حزب توده یک دکان سیاسی است که به اشاره انگشت کوچک استالین به وجود آمده است. سرگذشت چندتا رهبر سازشکار و عاجز و یک مشت سیاهی لشکر بی‌بو و خاصیت را به جای شناسنامه تمام عیار یک حزب که از عمق ضرورت یک تاریخ در آمده بود، به خورد ما داده بودند. ما از این منظره احساس تهوع می‌کردیم، اما وقتی خودمان را از دست رسوبات تبلیغاتی که ذهن جامعه روشنفکری را پر کرده بود، رها کردیم، ارانی و روزبه و سیامک و محقق‌زاده و وارطان و شبستری و آرسن و فوج‌ها و صفوف فرمانان بی‌توقع و گمنامی را کشف کردیم که هر یک از آنها برای اثبات حقانیت انقلابی یک حزب کافی بودند. نه، آنها نمی‌توانستند پیادگان بی‌اراده یک شطرنج پوچ باشند. ما از قضاوت شتابزده خود سربه زیر انداختیم...". (۲)

(۱) گفت و گو با چریک‌های فدایی خلق درباره مسایل انقلاب ایران. جوانشیر. ص ۶ و ۷.
 (۲) زندگی‌نامه هوشنگ تیزابی.



اسلوبی که پیوندگان خط چهارم و دیگر همفکران آنها را به یکسویه بینی حزب توده ایران کشانده است، اسلوب خاصی است که صد البته با دیالکتیک مارکسیستی هیچ فصل مشترکی ندارد. این اسلوب سالهاست که با کوس و کرنا و ناقاره در بازارهایی که متاع دشمن را می‌فروشند، عرضه می‌شود و بزرگترین خریدارانش مائوئیست‌های رنگ و وارنگ هستند. این دوستان اگر متعهد به فلسفه علوی و متد آن هستند، و اگر نمی‌خواهند در میدان عمل در کنار کسانی قرار بگیرند که جنبش انقلابی آنها را دفع کرده‌است، باید به طور مشخص با اسلوب آنها نیز تسویه حساب کنند.

تردستی و شگردی که در این اسلوب نهفته است، در عاقل زیر قابل توضیح است:

۱- مدعیان، "حزب واقعا" موجود "را که محصول شرایط مشخص جامعه ماست و با موقعیت و کیفیت طبقه‌ای که نماینده سیاسی آن است تناسب و رابطه مستقیم دارد، در برابر یک حزب تخیلی، بی‌نقص و ایده‌آل که هرگز به واقعیت در نمی‌آید، می‌گذارند. بدیهی است هر حزب و سازمانی در برابر این الگوی آرمانی مغبون می‌ماند و نارسایی‌ها و کمبودها و ناصافی‌هایش توی چشم می‌زند، به ویژه که در نظر آوریم رشد و حیات حزب طبقه کارگر در جامعه‌ای با مناسبات عقب مانده، ناهماهنگی‌رشد مناطق مختلف کشور که حوزه ملیت‌های متفاوت است، کثرت توده‌ها و اقشار خرده‌بورژوازی و دهقانی و زمانی دیرپا زیر مهمیزخشن‌ترین دیکتاتوری بودن، الزاما" با مسائل اجتناب‌ناپذیری همراه است.

۲- مدعیان، حزب را از بستر و ریشه‌های تاریخی‌اش جدا می‌کنند، وقایع و حرکت‌های حزبی را از فضا و شرایط داخلی و خارجی خاصی که در آن اتفاق افتاده بر می‌دارند و در اوضاع امروز قرار می‌دهند. پر واضح است با این روش رویدادها و سیاست‌ها مجرد می‌شوند و بعد تاریخی و اجتماعی خود را از دست می‌دهند، ضرورت‌ها کاملاً" به ادراک در نمی‌آیند و کم تجربگی‌ها، ناشناخته‌های راه، با رعایت تناسب نیروها در موقعیت ماضی، احیاناً" به حساب اشتباهات فاحش و یا حتی خیانت گذاشته می‌شود.

۳- مدعیان بلغزش‌ها و اشتباهات را عمده می‌کنند و خدمات و موفقیت‌ها را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه می‌دهند. دستاوردها و خلاقیت‌ها و تجربه‌ها، بدینسان به باد داده می‌شود و میراث دیروز در دسترس امروز قرار نمی‌گیرد. در رابطه با همین رویه، صفوف طولانی شهدای زنده (قهرمانان سراپا ایثار میدان رزم و رنج و تحمل) و شهدا و وفادارانی که تجسم وجدان بیدار و جان شیفته خلق‌های ما و طبقه کارگر رزمنده هستند، به فراموشی عمده سپرده می‌شوند و سرمشق‌های پر برکت آنها که گشاینده راه فتح از اعماق شکست و

شکنجه و زنده نگهدارنده امید است، مدفون می‌گردند. در عوض رفقای نیمه راه، وازده‌ها، ترسوها، نان به نرخ روز خورهای معامله گر، پرچم وتابلو می‌شوند و وجود حقیر شان به تمامی هستی حزب تعمیم داده می‌شود.

۴- مدعیان، به جعل و تحریف حوادث و تاریخ سازی دروغین می‌پردازند و به دلخواه خود واقعیات گذشته را دستکاری می‌کنند، یا از یک زاویه خاص آن را به نمایش می‌گذارند، یا تاخر و تقدم منطقی رویدادها را به هم می‌ریزند. در این میدان از راستهای افراطی تا چپ های افراطی - یا به عبارت درست تر، چپول ها از مواضع مختلف آب به یک آسیاب می‌ریزند. نمونه‌های این نوع بند بازی ها و چشم بندی‌ها، در مورد حزب توده ایران آنقدر متنوع و فراوان است که کمتر کسی پرده‌هایی از آن را ندیده‌است. به عنوان مثال ماجرای سیاست و رفتار حزب در ۱۵ خرداد است که درست به طور معکوس در مطبوعات و تبلیغات چپ گراها و چپ نماها منعکس شد و باهو و جنجال و انمود شد که گویا توده‌ای‌ها قیام ۱۵ خرداد را محکوم کرده‌اند. یا در مورد اصلاحات آریامهری قلم فرسایی کردند که ایهاالناس چه نشست‌اید که حزب توده سازشکار، انقلاب سفید شاه را تأیید می‌کند. و این ترجیع بند را آنقدر تکرار کردند تا سرانجام با انتشار مجدد و وسیع اعلامیه‌ها و اسناد رسمی حزبی که مقارن با قیام ۱۵ خرداد و اصلاحات نیم بند سال ۴۲ چاپ شده بود، پرده از روی این ریاکاری کنارزده شد. همچنین است تبلیغات غبارآلود و یکجانبه درباره رویدادهایی نظیر ۲۳ تیر و ۳۰ تیر، مسئله نفت، مسئله ۲۸ مردادر غیره...

کار این سبکسری به آنجا کشید که خسرو روزبه، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و قهرمان ملی را از حزب او جدا کردند و کوشیدند خون وستایشی را که این سپهسالار خلق، در دم مرگ، عاشقانه نثار حزیش کرده بود، با فحش و افترا بپوشانند و از پشت نام روزبه، به حزب و آرمان او تاخت تازه‌ای بیاورند... این قصه مشت نمونه خروار است که هر جزء و رشته‌آن سر دراز دارد.

۵ - مدعیان، مسیر بحث اصولی و سازنده حزب را به سبک ملانقطی‌ها منحرف می‌کنند. به جای پرداختن به سیاست و روش و حرف حساب و خطوط اصلی و برنامه‌ای حزب، با این دستاویز که گویا گوشه یک کلمه فلان نقل قولی که در فلان مقاله بود سائیده است، یا گوشه ابروی فلان عبارت کج است یا فلان فاکت و پارگراف ناقص روایت شده و منظور گوینده را نمی‌رساند، و از این قبیل بهانه‌های به اصطلاح بنی اسرائیلی، هرگفتگو و کنجکاوای خلاق را به میدان های فرعی و تصنعی می‌کشانند. یک کلمه یا یک لغزش و اشتباه سطحی یک نویسنده یا ناطق حزبی را چنان عمده می‌نمایند و دور و برش جنجال به راه می‌اندازند که اصل قضیه، یعنی اینکه ما چه می‌گوئیم و شما چه می‌گوئید و در پشت سر مواضع هریک از ما چه دلائل و برداشت ها و تحلیل ها و انگیزه‌هایی وجود دارد، کاملاً "لوث" می‌شود.

۶ - مدعیان، مرز بین تاکتیک و استراتژی حزب را مخدوش می‌کنند. عوض کردن جای تاکتیک با استراتژی و یا قرار دادن آنها در برابر هم به صورت مکانیکی، و یا حذف یکی از آنها، زمینه انواع سوء برداشت‌ها را فراهم می‌کند. نمونه این برداشت "تئوریک" را در یک مرحله خاص - قبل از انقلاب - در برخورد چپ‌گراها با شعار تاکتیکی حزب توده ایران که مبارزه با دیکتاتور و فراخوانی یک جبهه ضد دیکتاتوری را با شرکت کلیه نیروهایی که از دیکتاتوری زیان می‌دیدند، ظهور کرد. چپ‌گرایان و در راس آنها مائوئیست‌های "سازمان پیکار..." به قیل و قال پرداختند که "اپورتونیست‌ها را می‌بینید؟ آنها مبارزه طبقاتی را کنار گذاشته‌اند (چپ‌گرایان در نبرد با دیکتاتوری مبارزه طبقاتی را نمی‌دیدند، چرا که محمل‌های طبقاتی دیکتاتوری شاه را نمی‌شناختند) و می‌خواهند دیکتاتوری شاه را به دمکراسی شاه بدل کنند." این گونه مسخ و تحریف واقعیت و جازدن تاکتیک به جای استراتژی (آنها به طرز معیوب و با برداشت‌های دلخواه) بعد از انقلاب به اشکال دیگری ادامه دارد.

این اسلوب همین که با دیالکتیک ماتریالیستی، یعنی اسلوب جهان بینی طبقه کارگر در تضاد قرار می‌گیرد، ما را به منشاء طبقاتی ابداع کنندگان و عاملان و مروجان آن هدایت می‌کند. چه بسا موارد که نفرت برخی از روشنفکران از حزب توده ایران مولود بی‌اطلاعی از سوابق و کنه سیاست آن و موفقیت تبلیغات و تحریکات دامنه دار مرئی و نامرئی رژیم گذشته و وردست‌ها و آتش بیاران معرکه او نیست. در موارد اشاره شده، نفرت از حزب توده ایران بازتاب ناخودآگاه و یا آگاهانه نفرت طبقاتی است. طبقه کارگر با هرگسترش و تشکل تازه، با هرگام مستقلى که در عرصه سیاسی پیش می‌رود، بیم و تشویش خفته طبقات و اقشار و لایه‌هایی را که با او آبشان به یک جوی نمی‌رود و نیز تنگ نظری و دغدغه آن دسته از روشنفکران لیبرال یا خرده بورژوازی را که به ظاهر سراپا آزادیخواه هستند، برمی‌انگیزد.

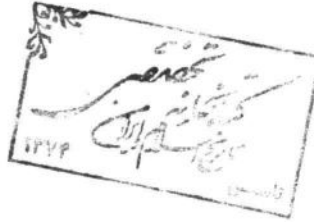
طبیعی است که نفرت چنین روشنفکرانی که انبوه سرگیجه‌آوری از گروه‌ها و نطفه‌ها و سازمانهای ماجراجوی مائوئیستی، تروتسکیستی و نظایر آنها را زیر نامهای دهن پرکن انقلابی به راه انداخته‌اند، به حزب توده ایران، به قصاص پیوند ارگانیک ماهوی اش با طبقه کارگر می‌رسد. و باز طبیعی است که با گسترش و احیای سازمانهای حزب توده ایران و اقبال روزافزون زحمتکشان و به ویژه طبقه کارگر از آن، این نفرت طبقاتی طغیان کند و گوشخراش‌ترین نعره‌ها را سردهد.

داغ شدن کارزار وسیع علیه حزب توده ایران، از زاویه دیگری خودگواه روند رشد و موفقیت جدی حزب است، و تناوری حزب از مرحله کیفی جدیدی در جنبش کارگری ایران حکایت می‌کند. این کارزار خصمانه به حکم واقعیت عینی،

زیر لفافه حمایت از پرولتاریا، علیه منافع نهایی و اساسی آن، چه بسا پرکین تر و مشتعل تر شود. اکنون به قول لنین:

"زمان آن رسیده است که پرولتاریا با دقت به این چهره بنگرد و به درستی بر خود روشن سازد که واقعا" این عناصر چه کسانی هستند که هر قدر امکان ادامه بقاء آنها به مثابه یک جریان ویژه و فاقد پیوند نزدیک با طبقه اجتماعی واقعا" انقلابی بر ایشان آشکارتر می شود، با اصرار بیشتری، دوستی پرولتاریا را می جویند." (۱)

(۱) لنین. ماجراجویی انقلابی. ص ۲.



سخنی با هشدار به چریکهای فدایی خلق

در هلهله و غریو هیجان انگیزی که سراسر ایران را فراگرفته ، جای یک صدای آشنا ، یک غرش تائید و تهنیت خالی است : چریک های فدایی خلق ... چه روی داده است؟ به راستی چه روی داده است که در این جشن بزرگ ضد امپریالیستی ، بازوان شما در بازوان مردم به جوش آمده‌ای که گرداگرد سفارت خانه ... سفارت نه ، جاسوس خانه تسخیر شده آمریکا ، به پایکوبی مشغول‌اند ، حلقه نیست!؟ چرا در یکی از بزرگترین لحظه‌های اوج و پیروزی انقلاب ، با خلقی که نامتان را از او گرفته‌اید و قاعدتا " باید در غم و شادی‌اش سهیم باشید ، قهقهه نمی زنید؟

آیا این یک تضاد است؟ به نظر ما نه. این ثمره ناگزیر یک سیاست ، و شاید درست‌تر است بگوئیم ، یک اشتباه است. این اشتباه و اصرار در ادامه آن شما را از میان توده‌ها قدم به قدم بیرون کشید. و شما ، که به گمان خود نمی خواستید دنباله روی توده‌ها باشید ، عملاً " در راهی افتادید که بختیارها ، لیبرال‌های دو آتسه ، مائوئیست‌های ورشکسته ، طرفداران دیروز قانون اساسی و مشروطه سلطنتی ، یعنی همین سینه چاکان پر هیاهو و دغلکار امروز "آزادی" در آن شعار می دادند. شما که به زعم خود نمی‌خواستید جای پشاهنگ توده را با دنباله روی توده عوض کنید ، در نهایت حسن نیت- که ما هنوز به آن اعتقاد داریم- اما به حکم راه و روش سیاسی خود ، دنباله روی جبهه‌های شدید که به هیچ وجه جبهه مردم و انقلاب نیست. شما که نمی‌خواستید به خیال خود رهبری خرده بورژوازی ضد امپریالیست را در انقلاب به رسمیت بشناسید ، در عمل از

آنجا سر درآوردید که برای ستیز با این خرده بورژوازی انقلابی، که انحصار طلبی عناصر و نیروهایی از آن را به حساب احیای فاشیسم گذاشته بودید، روی محافظه‌کاران مذهبی و سیاسی حساب کنید، تا آنجا که طرفداران شما به نام شما و با کوس و کرنا در نشریه شماره یک "راه‌فدایی"، مبارزه با رهبری انقلاب را به‌عنوان مضمون عمده مرحله فعلی انقلاب اعلام کردند و با این تئوری بافی و مرزبندی جعلی و تصنعی، امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا را، که عمده ترین دشمن و خطر انقلاب ماست به سایه امن راندند. این نقض آشکار خصلت ملی یعنی وظیفه ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه انقلاب ملی و دمکراتیک ایران بود، اما این دوستان به لگد مال کردن واقعیت عینی قانع نشدند و با یک جور تئوری بافی ضد مارکسیستی، که به نام "مارکسیسم انقلابی" به‌خورد مردم دادند، برای مبارزه با رهبری ضد امپریالیستی جنبش روی مهره های زنگ زده‌ای، چون بختیار حساب کردند. بله، باورکردنی نیست، اما این عین جملات دوستان شماست:

ما باید بدانیم که در مبارزه علیه انحصار طلبی مذهبی تنها نیستیم. اپوزیسیون مرتجعی مانند بختیار و یا به طور کلی بختیاریسیم نیز وجود دارد. . . ."

(راه فدایی، شماره یک، ص ۵۶)

از این واضح تر و عریان تر چه می‌خواهید؟ شما حتی اگر با تمامی این موضعگیری طرفدارانتان موافق نباشید، نمی‌توانید منکر این واقعیت شوید که این سیاست و روش خود شماست که منشاء و عامل این گونه سوء تفاهم و انحراف از مسیر اصلی است. این مشی سیاسی و این چپ‌گرایی، که با واقعیات عینی و زنده و بغرنج جامعه و انقلاب ما در تضاد روزافزونی است، این روشی که نه ملهم از حرکت تاریخی طبقه کارگر و منافع زحمتکشان، بلکه بیشتر ناشی از شور طغیان و ذهن‌گرایی است، عملاً از شما مجمعی ساخته است که در هرگوشه‌اش یک بحث و یک نوع سخن جریان دارد و هر دسته و گروهش یک سیاست و عقیده خاص را دنبال می‌کند. بدینسان شما که وظیفه متحد کردن طبقه کارگر و آنگاه اتحاد دیگر طبقات و اقشار خلقی و انقلابی را بر این محور، در برابر خود گذاشته بودید، حتی در حفظ وحدت خود موفق نشدید و می‌بینید که تشتت عقیده، تفرقه و اختلاف - که عمیقاً "مایه تاسف ماست - هرروز بیشتر در درون شما زبانه می‌کشد و هرروز بیشتر کار دستتان می‌دهد، تا آنجا که دهها گروه و دسته به نام شما سخن می‌گویند، نظرات متفاوت و اغلب ضدو نقیض را به نام "فدایی" چاپ و منتشر می‌کنند، به نام "فدایی" دست به عمل می‌زنند و به نام "فدایی" خلق تبلیغ و تهییج می‌کنند، تظاهرات به راه می‌اندازند، صف بندی می‌کنند، و شما چه بخواهید و چه نخواهید مسئول همه این آثار و حرکات قلمداد می‌شوید. و باز این امر تصادفی نیست. مشی و عملکرد شما زمینه و مشوق و پذیرنده تمامی این هاست، زیرا شما هنوز مشی تثبیت شده‌ای،

چارچوب مشخص و شناخته شده‌ای، از خود ارائه نداده‌اید. و این غفلت - اگر کنه آن را بشکافیم - از یکسو ناشی از طبیعی محافظه کار است که می‌خواهد هوادار و نفوذ اجتماعی و سیاسی بسیار داشته باشد، حتی به این قیمت که این افراد نا هم‌رنگ و مختلف‌الجهت، که به قشرها و جریانها و طبقات متفاوت و گاه متضادی تعلق دارند، سیاهی لشکر باشند و ازسوی دیگر ناشی از بی‌اعتمادی و شک شما نسبت به صحت و حقانیت نظرات و روش‌هایتان است. نظرات و روش‌هایی که نه‌سانات و زلزله‌های آن را در هر حادثه توفانی و پیچ و خم چرخش سیاسی و اجتماعی به وضوح می‌بینیم.

و اینک باز بر سر یکی از پیچ‌ها و نقطه عطف‌های انقلاب، که دست‌میلونی خلق به‌سوی حلقوم امپریالیسم جنایتکار آمریکا دراز شده، شما که خود را واقعی‌ترین نیروی ضد امپریالیستی می‌پنداشتید، با زغافلگیر و حیران‌مانده‌اید. چه ترازدی دردناکی! توده‌ها، "پیشاهنگان فدایی" خود را باز هم مثل همیشه عقب گذاشتند و این امر هم تصادفی نیست. آری تصادفی نیست، یک تقدیر محتوم است برای کسانی که با دستاویز دلخوش‌کنک "دفاع از آزادی"، عمده‌ترین و ظیفه‌انقلاب را، که مبارزه با امپریالیسم است، عملاً به خط دوم مبارزه، و واقعی‌تر است بگوئیم به خط فراموشی، سپردند. و تازه جنبه دموکراتیک انقلاب را در آزادی بلندتر فریاد زدن، آتشین‌تر دشنام دادن و تظاهرات مخالفت‌آمیز به راه انداختن تفسیر کردند، مگر نه اینکه به قول لنین: "طبقات گوناگون مردم نسبت به مبارزه برای آزادی روش‌های مختلفی دارند و هدف مساعی آنان آزادیهای گوناگون است؟" پس چگونه است که آن آزادی که جنبه دموکراتیک ملی، جنبه ملی، دستجات مائوزده و احزاب لیبرالی، چه در کسوت "مذهبی" و چه زیر عنوان دهن‌پرکن "ملی" فریاد می‌زنند و برایش سینه‌چاک می‌دهند، عیناً همان مطالبه‌ای است که ورد زبان شماست؟ آیا جز اینست که یک جای کار رنگ است؟ جز این است که در کشورهایی نظیر ما، آزادی واقعی، از معبر مبارزه با امپریالیسم می‌گذرد و بدون پیروزی در این معبر حیاتی، آزادی، سرابی بیشتر نیست؟ نگوئید که مبارزه با امپریالیسم از مبارزه در راه دموکراسی جداشدنی است. این را هرکس که الفبای مارکسیسم را خوانده باشد، می‌داند، اما آنچه که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، این است که اولاً "باید جنبه دموکراتیک انقلاب را از مطالبات لیبرالی جدا کنیم و بین آزادی‌های لیبرالی با دموکراتیسم انقلابی، که ریشه‌های طبقاتی کاملاً متفاوتی دارند، مرز مشخص بکشیم، و ثانیاً" در نظر آوریم که وجه ملی انقلاب با وظایف دموکراتیک آن، اگر چه پیوند و وحدت دارند، اما به هر حال یکی از این دو وجه نسبت به دیگری عمده است و به علاوه این دو وجه، در عین وحدت، از یکدیگر استقلال نسبی دارند.

نابراین، نیروهای سیاسی با تکیه بیشتر بر جنبه عمده انقلاب است که

باید وظایف مبرم سیاسی و تاکتیک و استراتژی خود را تنظیم کنند. عمده بودن وجه ضد امپریالیستی انقلاب چیزی نیست که کشف آن به فرمولها و تئوریهای پیچیده احتیاج داشته باشد. این واقعیت حیاتی را از همان روز که توده ها با مشت های گره کرده، در کوچه پس کوچه های خونین انقلاب فریاد می زدند "بعد از شاه نوبت آمریکا است"، با ساده ترین کلمات که از یک شم عمیق و یک تجربه توده ای آب می خورد دریافتند و به زبان خاص خود نشان دادند. توده ها واقعا "پیشتر از بسیاری از رهبران و مدعیان پیشاهنگی بودند و هستند. توده ها به درستی امپریالیسم را به مثابه دشمن اصلی شناختند و این حلقه اصلی انقلاب ایران است، همان حلقه اصلی که لنین می گوید از میان انبوهی از مسائل و گرایش ها و حوادث و مظاهر گوناگون و فرعی باید آن را یافت، تا بتوان در خط صحیح و سالم انقلاب پیش رفت. اگر این حلقه اصلی گم شود، یا اشتباه تشخیص داده شود، همان نتیجه ضایعه انگیزی به ما می آید که امروز برای دوستان فدایی به بار آمده است. شما می خواهید انقلاب را مشتعل تر و حرکت آن را تعمیق کنید، اما معیار و قطب نمایی که برای خود انتخاب کرده اید، هدف اصلی را نشان نمی دهد و از این رو نمی توانید مردم را، که بدون آنها هیچ حرکت بی گیر عمیق و انقلابی قابل تصور نیست، در کنار خود داشته باشید. این کمبود و ناکامی را با دامن زدن به هیجان کاذب، با انگولک کردن و سیخ زدن به مسائل بسیار غامض ملی، با قسقرق راه انداختن بر سر موضوعات فرعی و یا پیش از موقع، نمی توان جبران کرد. هرکس که خود را مارکسیست می خواند، باید بداند که نخستین شرط تشدید اقدامات توده ای عبارت از تعیین خط مشی انقلابی بر پایه ارزیابی درست تناسب نیروهاست. این امر امکان می دهد که وظایف دوره کنونی انقلاب دقیق و مشخص شود. تضاد عمده معلوم گردد و در نتیجه هم دشمنان عمده و هم متحدان احتمالی طبقه کارگر، که در روند انقلابی به اتحاد می گروند، وهم قشرهایی را که می توان خنثی کرد، تمیز داد. چنین خط مشی به حکم محتوی انقلابی خود به خط توده ها مبدل می شود و آنها را با ایمان به اینکه راه برگزیده شده، راه پیروزی است، به عرصه مبارزه هدایت می کند.

دوستان! در بسیاری از ضرب المثل های عامیانه و مردمی حکمتی است که اصولیت خود را از تجربه مستمر توده ها وام گرفته است. اینکه "جلوی ضرر را از هرکجا بگیری منفعت است" نسخه شفابخشی است که امروز به کار می آید؛ اما غیر از این، به شهادت انقلابی اعتراف به خطا نیز احتیاج است، تا خطا و اشتباه از مرحله نطفه ای آن در رابطه با موضعگیری سیاسی و طبقاتی شناخته شود و امکان دفع داشته باشد. شما اگر نخواهید به این جبر ناگزیر کردن بگذارید، بحرانی را که اینک غیبت شما از جشن بزرگ ضد امپریالیستی مردم جلوه و نمونه ای از آن را بر ملا می کند، عمیق تر و مصائب جنبش مردم را بیشتر

خواهید کرد . ضرورت از شما قویتر است ، انقلاب از شما قویتر است ، توده‌ها از شما قویترند . دریچه‌های دنیای ذهنی خود را بگشائید و به کوچه‌ها و خیابان‌ها قدم بگذارید و با واقعیت ، آن طور که هست ، نه آن طور که شما می‌خواهید باشد ، آشتی کنید . این سخن از سر بدخواهی و فرصت طلبی نیست ، سخن یک نیک خواه واقعی است که می‌تواند یک رفیق باشد . این در عین حال هشدار است از سر ضرورت . . .

دوستان فدایی، جای واقعی شما در کنار کدام نیروهاست؟

در این انقلاب بزرگ ضد امپریالیستی و خلقی، که برای اوج گیری بازهم بیشتر، هرروز استعداد پربارتر و شور و نیروی سرشارتری نشان می دهد، جای ما کجاست؟ آیا پیوسته به انقلاب و جزیی از آنیم، یا در برابر آن؟ با آن نیروهایی که عملاً "رهبری، یا درست تر بگوئیم عمده ترین اهرم های این انقلاب رهایی بخش را در دست دارند، برخورد ما چگونه است؟ آیا در کنار و متحد آنهاستیم یا علیه آنها؟ راه وسطی وجود ندارد. آیا در این مرحله حساس و سرنوشت ساز، وحدت ما با آنها بیشتر است و لازمست محور اصلی مناسبات ما با آنها باشد، یا تضاد ما؟

مسئله ما و چریکهای فدایی خلق در پاسخ های متفاوتی است که نه فقط در لفظ، بلکه در عمل، به این پرسش های اساسی می دهیم.

ما معتقدیم که وجه عمده انقلاب ملی و دموکراتیک ایران، وجه استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی آنست. ما در مورد جنبه دموکراتیک انقلاب ایران معتقدیم که مسئله تامین حقوق دموکراتیک توده ها، بر وجه آزادیهای سیاسی ارجح است. ما معتقدیم که آزادیهای سیاسی یکی از مهمترین هدفهای انقلاب ماست، زیرا خصلت ضد استبدادی این انقلاب، گشایش واقعی فضای سیاسی را چون وظیفه ای در برابر خود می یابد، اما اهمیت و جاذبه این آزادیها نباید اولویت های انقلاب را تحت الشعاع قرار دهد. ما معتقدیم که تامین واقعی آزادی های سیاسی فقط با به انجام رسیدن قطعی و نهایی وظایف ملی، یعنی ضد امپریالیستی انقلاب امکان پذیر است و اگر احیاناً این آزادیها قبل از

انجام وظایف ضد امپریالیستی میسر گردد، بی‌زمینه و پشتوانه و لاجرم دولت مستعجل است، یعنی گذرا و موقتی است. ما معتقدیم که تعمیق مبارزه^۱ ضد امپریالیستی سه جبهه^۲ مشخص دارد:

۱ - ریشه کن ساختن نفوذ و حضور امپریالیسم در عرصه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی؛

۲ - در هم شکستن پایگاههای داخلی امپریالیسم، یعنی سرمایه‌داری بزرگ وابسته و زمینداری بزرگ وابسته؛

۳ - کنترل و مهار کردن سرمایه‌داری سازشکار لیبرال.

مبارزه با امپریالیسم، راه تحقق حقوق دمکراتیک توده‌ها را هموار می‌کند و در عین حال تامین حقوق دموکراتیک، به مبارزه^۳ ضد امپریالیستی توان و عمق می‌دهد و چنین روندی شرایط مادی مناسب را برای باروری مستمر نهال آزادی های سیاسی به بار می‌آورد. پیوند و وحدت خصلت ملی و خصلت دموکراتیک انقلاب ما با این کیفیت است، با توجه به این نکته حساس که این وظایف در عین وحدت از هم استقلال نسبی دارند و این استقلال نسبی مسئله قابل تاملی است.

برپایه^۴ چنین درکی است که ما خود را به مثابه نیرویی سیاسی که در راستای جهان بینی طبقه^۵ کارگر گام برمی‌دارد، و به همین دلیل پی گیرترین دشمن امپریالیسم و پیگیرترین مبارز راه دموکراسی است، متحد طبیعی تمامی آن نیروهای اجتماعی می‌دانیم که در درجه^۶ اول علائق استقلال طلبانه و منافع ضد امپریالیستی دارند و بعد، در حدود استطاعت و افق طبقاتی خود در راه تضمین حقوق زحمتکشان و تامین آزادیهای سیاسی قدم برمی‌دارند. ما در این مرحله چنین خصوصیتی را، که بیانگر ماهیت جریانهای ملی دموکرات است، در حرکت و برنامه^۷ آن عناصر و نیروهایی که خود را پیرو خط امام خمینی می‌دانند می‌یابیم و خود را با این نیروها، نه با تمهید یک ساخت و پاخت سیاسی، نه بر اساس مصلحت گرایی و به عنوان تاکتیک گذرا، بلکه بر اساس اعتقاد عمیقی که از درک مضمون و واقعیت عینی جامعه ناشی شده، متحد طبیعی می‌شماریم، متحدینی که به حکم ضرورت عینی، وجوه پیوند و اتحاد آنها بر وجوه افتراق و اختلاف، غلبه دارد، گیریم که آنها هنوز نمی‌خواهند به این واقعیت مستقل از اراده و خواست ما و آنها اقرار کنند و به آن گردن بگذارند.

با چنین استنباط و نگرش طبقاتی است که ما در مواجهه با قدرت دوگانه‌ای که بر مواضع سیاسی کشور چیره بود، خرده بورژوازی انقلابی، دمکراتهای انقلابی، یعنی متحدان طبیعی خود را انتخاب کردیم و با قدرت و مرکزیت دوم که گرایش ها و علائق لیبرالی داشت، به مقابله برخاستیم، در حالی که لیبرالها ظاهرا^۸ "بیشتر آزادیخواه" می‌نمودند و دم از فضای باز برای همه و آزادی های سیاسی می‌زدند، و به زعم پاره‌ای از هواداران فدائیان، حتی با انحصارطلبی

تضاد داشتند و می‌رمزیدند!

اصول سیاست امروز حزب توده ایران در زمینهٔ چنین تحلیلی از اوضاع شکل گرفته است. بدیهی است که ما به عنوان پیروان ایرانی مارکسیسم - لنینیسم متعهد بوده و هستیم که کلیهٔ حرکات خود را بر محور تضاد عمده جامعه و شناختن حلقه اصلی مبارزه در شرایط مشخص حاضر تنظیم کنیم. این یک تحلیل مشخص از شرایط مشخص است، نه اختراع فلان ذهن سیاست باف. و پر واضح است که اتهامات پرهیاهو و برجسب هایی از این قبیل که ما را دنباله‌رو و مقلد خرده بورژوازی و نیروهای مذهبی قلمداد می‌کرد و می‌کند، کمترین تاثیری در این سیاست که پایه های مادی ملموس داشت، نمی‌توانست داشته باشد. و دیدیم که نداشت و ندارد. اصولیت، بدون پیگیری کامل نیست. و پیگیری اصولی از بارزترین خصایص پرولتاریاست که باید در سیمای سازمان پیشاهنگ سیاسی او بدرخشد. خوشامد این و آن و یا اخم و تکذیب فلان و بهمان و حسابگری های تنگ نظرانه، نباید این سیاست با پشتوانه را ذره‌ای خدشه دار کند. این اعتقاد ماست. و این سیاست مابوده و هست که می‌بینید. و اما شما... شما دوستان فدایی، درست‌از موضع مخالف حزب توده ایران حرکت کردید. شما آزادیهای سیاسی را عمده کردید و سیاست خود را بر این پایه نهادید. شما آنقدر به این آزادیها پربها دادید و چنان شوق زده از بیراهه به استقبال آن رفتید، که وقتی نخستین موج های مخالف را در مسیر خود دیدید، دنیا در برابر چشمتان تیره و تار شد و همه چیز را ازدست رفته پنداشتید. پاره‌ای از دوستان شما ندا سر دادند که: "فاشیسم جدیدی از راه می‌رسد." بعضی از دوستانتان در تحلیل موقعیت طبقاتی رژیم پس از انقلاب، نظریات عجیب و غریبی ارائه دادند، از این قبیل که:

"...هنوز دستگاه حاکمه به صورت دولت یکپارچه بورژوازی وابسته در نیامده است، هرچند این پروسه سریعاً در حال انکشاف است."

و آنگاه با نفي کامل همه جنبه های زنده و عناصر و گرایش های مترقی در رژیم کنونی، این فتوای سهمناک را صادر کردند:

"طبقه کارگر جز با سرنگونی قهرآمیز رژیم حاکم به وسیله جنبه های از نیروهای عمیقاً انقلابی و ضد امپریالیستی، قادر به انجام مرحله فعلی انقلاب نیست."

(تحلیلی از اوضاع کنونی ایران، از انتشارات دانشجویان پیشگام)

(قزوین، ص ۶۲)

چه کسانی در این شرایط می‌خواهند این رژیم را سرنگون کنند، آنهم با قهر و خشونت؟! جواب این پرسش را خود شما بهتر می‌دانید:

در درجه اول امپریالیسم جهانخوار آمریکا، دارودسته شاه مخلوع، سرمایه داران و زمینداران بزرگ و ابسته فراری و غیر فراری، ایادی ساواک

منحله آدمیخوار، بختیار سرسپرده و...

و یاران شما، در نهایت حسن نیت، اما بر مبنای یک روش سراپا غلط سیاسی و تحلیل سراپا نادرست طبقاتی، آنچه را که آرزوی دشمنان قسم خورده، خلق های ستمدیده، ماست، بر زبان می آورند و با شور و ایمان ساده لوحانه برای آن تبلیغ می کنند. همین دیدگاه و باور-و تعیین و تحمیل یک تضاد دلخواه به جای تضاد عمده- کار را به آنجا کشیده است که شماره های اخیر کار، نشریه رسمی سازمان فدائیان (شماره های ۳۱ تا ۳۴) جز بزرگ کردن یکسویه معایب و نارسایی ها و نفرتها و محو کردن جلوه ها و حرکت های مترقی و انقلابی رهبری سیاسی کنونی، هیچ وظیفه دیگری برای خود قائل نبوده. در شماره های یاد شده "کار"، آنچه به عنوان واقعیات جامعه ما نقل شده سراپا سیاهی است و تباهی، خونریزی است و دیکتاتوری، شکنجه است و زندان و تبعیض و حق کشی؛ پایمال کردن حقوق مردم است و ارتجاع مطلق و چاره ناپذیر و هموار کردن راه امپریالیسم توسط رژیم... و این شیوه بیشتر از آنکه افشاگری باشد، شیوه براندازی است، شیوه کسانی است که جز تضاد، رابطه دیگری با رژیم پس از انقلاب نمی یابند و تفاوتی بین رژیم کنونی با رژیم غدار و عمیقاً وابسته شاه مخلوع نمی بینند و وظیفه مبرم تضعیف هرچه بیشتر رهبری کنونی و ساقط کردن حاکمیت سیاسی موجود را، در دستور روز قرار می دهند.

این اسلوب تحلیل و تحقیق یکجانبه، سطحی و تصنعی، که البته هیچ وجه مشترکی با دیالکتیک ندارد، ثمره طبیعی خود را در آثار و حرکات هواداران و یاران شما به بار می آورد. اینکه نویسندگان "راه فدایی" در اوضاع و احوالی که مردم با شامه نیرومند و تجربه خود آماده بزرگترین یورش به پایگاه های امپریالیسم آمریکا، به مثابه دشمن شماره یک و تجسم تضاد عمده جامعه می شوند، به انحراف این خط اصولی و چنین سمت گیری و مبارزه ای می پردازند، تصادفی و بی زمینه نیست. دوستان "راه فدایی" تخیلات خویش را به عنوان "بررسی علمی" و اختراع ذهن خود را به جای "تضاد عمده" شرح و بسط می دهند و اعلام می کنند که: "مضمون عمده مرحله فعلی انقلاب، مبارزه با انحصار طلبی روحانیت است" و نه تضاد خلق با امپریالیسم، و آنگاه امپریالیسم را در پشت سر انحصار طلبان پنهان می کنند. آنها با همین روش ماهیت هیئت حاکمه فعلی را اینطور تصویر می کنند:

"دستگاه حاکمه از روحانیت، کمیرادورهای غیر بوروکرات و امپریالیست ها تشکیل می شود... دستگاه روحانیت نیز از جنبه وحدت، یکپارچه مدافع منافع کاست خویش می باشد و از لحاظ تضاد، منافع خرده بورژوازی سنتی نسبت به سایر قشرها غالب است. ولی در شرایط فعلی، جنبه وحدت نسبت به جنبه تضاد، عمده می باشد و از این رو از روحانیت به عنوان یک کاست، در کنار سایر نیروهای دستگاه حاکمه (کمیرادورها و امپریالیست ها) صحبت می کنیم." (راه فدایی، شماره یک، ص ۳۷)

تعجب ندارد که کسانی که رژیم فعلی را چنین تنگاتنگ امپریالیسم و در پیوند با آن می فهمند، وقتی در برابر یورش سهمگین خلق به امپریالیسم و تسخیر جاسوسخانه آمریکا با تأیید کامل رهبری انقلاب قرار می گیرند، ناگهان همه تحلیل های به اصطلاح علمی شان با درهوامی ماند و آنها گنج ومات و سرگردان، تا چند روز فقط به ناظر بی طرف و ناباور این حرکت مبارزاتی تبدیل می شوند. تئوری ذهنی به این ترتیب در گهواره خود می میرد و واقعیت زنده سنگ وزینی بر گور آن می نهد.

و باز تعجب ندارد کسانی که چنین شناختی از رهبری سیاسی فعلی دارند، برای مبارزه با این خرده بورژوازی که متحد طبیعی و از نزدیکترین همکاران بالقوه پرولتاریاست، به نام پرولتاریا حتی روی مهره رسوا و بی مقداری چون بختیار و بختیارها حساب کنند و بنویسند:

"ما نباید راهی را که انحصار طلبان ممکن است در پیش بگیرند، یعنی راه سرمایه دار شدن را برای توده ها افشا کنیم. همانطور که از چگونگی جبهه بندی صف خلق و ضد خلق افشاگری نمائیم. ما باید بدانیم که در مبارزه علیه انحصار طلبی مذهبی تنها نیستیم. اپوزیسیون مرتجعی مانند بختیار (و یا به طور کلی بختیاریس) نیز وجود دارد، که می خواهند جامعه را بر طبق منافع بورژوازی کمپرادور درآوردند. اینان در خلق سلاح عمومی توده ها با انحصارطلبان مخالفتی ندارند، لیکن در موقعیت ویژه کمپرادورها و امپریالیستها، علم اعتراض را علیه انحصارطلبی (که قبلاً گفته شد تضاد عمده مرحله فعلی است و سایر تضاد ها را تحت الشعاع خویش قرار داده است - ص ۴۲م) برمی افرازند. ما باید خواهان دمکراسی کامل باشیم و توده ها را برای چنین دمکراسی بسیج کنیم تا اگر لیبرالها نیز سررشته امور را به دست گرفتند، لقمه ای که برداشته اند گلویشان را بگیرد، در غیر این صورت ما به آلت فعل بورژوازی لیبرال تبدیل خواهیم شد."

و در جای دیگر: "مبارزه ما علیه انحصارطلبی مذهبی، عملاً از طرف لیبرال ها و سایر اپوزیسیون ارتجاعی نیز حمایت خواهد شد."

(راه فدایی، شماره یک، صفحات ۵۶ و ۵۷)

این جملات واضح تر و گویاتر از آنست که احتیاجی به شرح و تفسیر داشته باشد. اینکه چرا دوستان شما به جای مردم و نیروهای مترقی اینقدر روی مخالفت باندهایی نظیر بختیار و همپالکی های او تکیه می کنند و اینکه چرا در میان این همه نیروهای ملی عملاً "جبهه" شما با بختیار یکی می شود، سوالاتی است که جوابش با شماست. و در ضمن باید شمارا به فکر وادارد و تکان بدهد. ما جملات "راه فدایی" را عیناً و به طور کامل از آن جهت نقل کردیم که پاره ای از دوستان فدائیان و دوستان "راه فدایی" به ما خرده گرفته اند که در مقاله قبلی: "سخنی با هشدار به فدائیان"، جمله آنها به طور کامل روایت نشده و

موجب سوء تفاهم شده است و گویا اگر تمام پارکراف نقل می شد، نتیجه گیری "مردم" نادرست در می آمد! اما دوستان عزیز، منشاء سوء تفاهم، مقاله ما نیست.

اینک می بینید که تمام پارکراف شما نیز دردی را دوا نمی کند، و برعکس بیشتر به انتقاد نیکخواهانان ما محتوی و حقانیت می دهد. آری، منشاء واقعی سوء تفاهم در روش شماست، در معیارها و دیدگاهی است که به جای جست و جوی نقاط مشترک و رشته های پیوند و همکاری با متحد طبیعی، تمام هم خود را صرف یافتن موارد اشتراک با دشمنان مردم و موارد اختلاف و بزرگ جلوه دادن تضاد با خرده بورژوازی می کند، که علاوه بر خصلت تزلزل، خصلت انقلابی و ضد امپریالیستی نیز دارد. و می بینید که چه نیرومند هم دارد. و ما به عنوان پیروان فلسفه علمی موففیم با پی گیری از یک سیاست اصولی و ایجاد همزمانی، این خصلت مرفقی را تقویت و آن جنبه مردم را تضعیف و کمرنگ کنیم. حتی بی مهری و عناد این همراه و متحدی که طبیعت دوکانه دارد، نباید به این رویه منطقی لطمه بزند و آن را گمراه کند. آری کنه مسئله ما و شما در اینجاست: ما روی تقویت خطوط و جنبه های وحدت با متحد طبیعی و بالقوه طبقه کارگر کار می کنیم، شما در مسیر واژگونی آن و تشدید آتش دشمنی ها. مامشی خود را بسیج هرچه وسیع تر و رزمنده تر توده ها در روند مبارزه آگاهانه با امپریالیسم برای تحقق حقوق و آزادیهای دموکراتیک قرار داده ایم، شما آزادیهای سیاسی را به خط اول جبهه رانده اید و چه بخواهید و چه نخواهید آن را مطلق کرده اید و برای تحقق آن در کنار "بورژوازی لیبرال و اپوزیسیون ارتجاعی" قرار گرفته اید.

توده ها داوری می کنند

به این ترتیب متحدان ما و شما نه به انتخاب زبانی و شفاهی ما، بلکه با موضعگیری عملی ما انتخاب و تعیین شده اند و صف ما و شما در عمل توسط توده ها هرروزه ارزیابی و داوری می شود.

سعی نکنیم که دست و پای واقعیت را چنان بشکنیم و قامت آن را چنان مجاله کنیم که در تابوت ثنوریهای ما جاگیرد. سعی کنیم ثنوری ها و دهینیت خود را به ظرفیت قامت شاداب واقعیت فراخ کنیم. حضور شما در میدان نبرد باشکوه ضد امپریالیستی مردم، پس از یک تاخیر دردناک، بوی خوشی می دهد. از این تصحیح مسیر عمیقاً خرسندیم، اما در عین خرسندی به شما

توصیه می‌کنیم که این تصحیح را به اقدام اخیر خود محدود نسازید، آن را بسط دهید، مثل یک مارکسیست صدیق که شهادت چون شعله‌ای در جان او افروخته است، ریشه‌های "اشتباه" را بکاوید. به مجموعهٔ روش و اساس برداشت‌های تئوریک و سیاسی خود رجوع نمائید و آن را تصحیح کنید. بزرگترین پیروزی شما در این صحنه است.

چند کلمه دربارهٔ مشی ((راه فدایی))

دوستی که خود را هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق معرفی کرده، در نامه گلایه آمیزی به روزنامه "مردم"، به مقالات انتقادآمیزی که در شماره های اخیر درباره سیاست و موضعگیری "فدائیان" نوشته شده، باخشم تاخته است. این دوست عصبانی که نامه خود را با شعار "مرگ براپورتونیسیم" پایان داده، ضمن اصرار بر اینکه "حاکمان کنونی، ملی نیستند، بلکه نان ناآگاهی توده را می‌خورند." به نقل قولی که مقاله "مردم" از نویسندگان "راه فدایی" آورده بود، اشاره کرده و به سرزنش پرداخته است که "از مقاله "مردم" چنین استنباط می‌شود که فدائیان خود را در کنار بختیار قرار داده‌اند، در حالی که مسئله به کلی چیز دیگری است. مقصود همداستانی با بختیار نیست، بلکه جداکردن نیرو های مخالف اصیل، از مخالفانی مانند بختیار و بختیارهاست..."

گرچه این به اصطلاح ایرادبندی اسرائیلی با چاپ کامل نقل قول نویسندگان راه فدایی در مقاله گذشته، به خودی خود باطل و رنگ باخته شده، با این حال این چند سطر، نه از سرپاسخگویی، بلکه به قصد روشن شدن عمق مسئله و جلب توجه آن دسته از مبارزانی که شور و التهاب آنها، فراتر از وجودشان در حرکت است و با وجدانی زلال و بی‌خدشه، اما به دلیل ناآگاهی در کنار جریان‌هایی قرار می‌گیرند که جانشان از آن بیزار است، بی‌فایده نیست:

آری، نویسندگان "راه فدایی" و عناصر و نیروهای هم‌سنخ آنها حساب خود را در حرف از مخالفان دیگر رهبری سیاسی کنونی، نظیر بختیار، جدا می‌کنند. در این امر تردیدی نیست. اما آنها در عمل بی‌آنکه از پیش‌نقشه

کشیده باشند و یا بخواهند، در کنار بختیار و باندهایی چون او قرار می‌گیرند. و کنه دردناک مسئله همین جاست.

نویسندگان "راه فدایی" می‌گویند:

"دستگاه حاکمه را می‌توان "ارگان سازش" نام نهاد. این دستگاه ارگان روحانیت و بقایای بورژوازی ملی با کمپرادورها و امپریالیست‌ها می‌باشد. از آنجا که بقایای بورژوازی ملی، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نمی‌نمایند، ارگان سازش را به طور مجمل می‌توان مرکب از روحانیت، کمپرادورها و امپریالیست‌ها دانست."

نویسندگان "راه فدایی" آنگاه "مبارزه با انحصار طلبی روحانیت را مضمون عمده مرحله فعلی جنبش‌رهایی بخش" ایران معرفی می‌کنند و تمام نیروهای انقلابی را به درهم شکستن این انحصار طلبی روحانی، یعنی رهبری کنونی جنبش فرا می‌خوانند. لازم نیست ما توضیح دهیم که چه کسانی اکنون، در بحبوحه حساس مبارزات مردم ایران با امپریالیسم و به ویژه سردهسته آنها امپریالیسم آمریکا، می‌خواهند رهبری کنونی جنبش را درهم شکنند؟ بختیار در این میدان پشت به پشت امپریالیسم دارد و می‌بینید که برای در هم شکستن جنبش انقلابی مردم، به اربابانش توصیه می‌کند که ایران را محاصره اقتصادی کنند. حسن نیت تنها به چه درد می‌خورد. یک خروار حرف آتشین و انقلابی، به اندازه یک جو عمل و موضعگیری عملی نمی‌آرزد. کسی که سرنگونی رهبری را وظیفه مبرم انقلابی می‌شمارد، عملاً "آب به آسیاب بختیار و همپالکی‌های او که درست همین وظیفه را در برابر خود نهاده‌اند، می‌ریزد، آنها را هل می‌دهد و چون این ورشکستگان بر ضد مردمند، او نیز بر ضد مردم رفتار می‌کند، گیرم که برزبان‌ش ورد نام مردم باشد!

تئوری غلط چاره‌ای جز این ندارد که به عمل غلط ختم شود. همچنانکه اسلوب غلط حتماً "هدف واقعی را خراب می‌کند. وقتی در عمل از جاهای ناجور سر در آوریم - اگر واقعاً "حسن نیت و صداقت داشته باشیم - بلافاصله باید به تجدید نظر در اسلوب و روش خود و اصلاح اساسی آن بپردازیم و نه اینکه با سفسطه و یکدندگی و تعصب، اسلوب غلط را همچنان تا نتیجه غلط دنبال کنیم و نتیجه غلط را تا فاجعه امتداد دهیم. بین هدف و اسلوب (متدولوژی) رابطه‌ای دیالکتیکی است و امکان ندارد یک محتوای انقلابی و کارگشا را بتوان با اسلوب غیر علمی پیاده کرد.

غلیان مبارزات ضد امپریالیستی مردم در روزهای اخیر و قاطعیت عملی رهبر انقلاب در این میدان، هم این نظریه ذهنی را که آب رهبری کنونی با کمپرادورها به یک جوی می‌رود، باطل می‌کند و هم این اتهام واهی را که امپریالیست‌ها از ارکان حاکمیت سیاسی هستند، دور می‌ریزد. و وقتی این خانه مقوایی فرو بریزد، آنوقت پیشنهاد دوستان "راه فدایی" و همراهان آنها

درباره "مبارزه با رهبری حاضر به‌مثابه مضمون عمده مرحله فعلی جنبش" و اختراع تضاد تصنعی، به جای تضاد عمده کنونی جامعه که تضاد خلق با امپریالیسم است، به خودی خود منتفی می‌شود. در این حال ما در پس‌واژه کلی "روحانیت" به‌جست و جوی ماهیتی طبقاتی خواهیم رفت و علل چند قطبی بودن و گرایشات مختلف "روحانیت" را از این دیدگاه درک خواهیم کرد. و باز از این دیدگاه، خرده‌بورژوازی را در اقصاری که ظرفیت ضد امپریالیستی دارند، در کفه سنگین حاکمیت سیاسی خواهیم یافت.

چرا فدائیان به خشم آمده‌اند؟

به نظرمی رسد انتقاد سازنده حزب توده ایران از موضعگیری سیاسی سازمان چریکهای فدایی خلق و هواداران آنها، این دوستان را به شدت برآشفته است. در پاسخ بررسی پرسش آمیز ما از فدائیان که: "چرا جای شما در جشن و رزم ضد امپریالیستی مردم خالی بود؟" ناگهان توپخانه تهمت و دشنام، بارانی از آتش را به روی ما گشود و سوال ما وجواب آنها در هیاهوی خشم و ناسزا و تهدید و تحریف گم شد.

چه می شود کرد؟ چریکهای فدایی عصبانی شده‌اند، خیلی هم عصبانی شده‌اند، اما واقعا؟ چرا؟ خوب، اگر آنها علی رغم "پیشگام" بودن و "پیشاهنگ" بودنشان، از جنبش توده‌ها عقب افتاده‌اند و ده روز پس از تسخیر جاسوسخانه سردسته امپریالیستها توسط مردم انقلابی، تازه از بهت و نا باوری و خواب زدگی بیرون آمده‌اند و لنگ لنگان به عقبه جبهه مردم پیوسته‌اند، گناه دیگران چیست؟

مثلی است معروف که: خودکرده‌ها تدبیر نیست. اما هنوز دیر نشده، تدبیر فدائیان می تواند در تصحیح سیاست و روشی، که نام آنها را آمیخته به خشم و سوءظن به شعارهای کوچک و خیابان کشانده‌است، باشد. می تواند در تجدید نظر اساسی و تغییر مشی جاری، که هرروز و بر سرپیچ هر حادثه جدید گامی از توده‌ها دورشان می کند، انعکاس یابد. در این صورت اشتباه امروز به صورت زخم و زگیلی روی صورت در نمی آید، تجربه و مایه‌ای برای فردا می شود، البته به این شرط که محرک اصلی، حسن نیت و صداقت انقلابی و تعهد در قبال حقیقت و

مردم باشد و باز صد البته در کردار و نه در شعار و لفظ . . .
اما هنوز به نظر نمی‌رسد که شکست سیاسی چریکهای فدایی در مرحله‌ای از نبرد خلق با امپریالیسم، تجربه‌ای برای آنها اندوخته باشد، زیرا آنها به سیاق "مرغ یک پادارد"، همچنان بر سر مواضع قبلی خود اصرار می‌ورزند و به جای توضیح علل ریشه‌ای غیبت و غافلگیری نخستین خود از عرصه مبارزه حیاتی مردم و کشف زمینه‌های این قصور، لبه‌تیز حمله را متوجه‌ی حزب توده ایران کرده و در این رهگذر، رهبری انقلاب را نیز از نیش طعنه و کنایه و تخطئه مصون نداشته‌اند.

در میان انبوه بدو بیراهی که فدائیان نثار حزب توده ایران کرده‌اند (نشریه شماره ۳۵ کار، قطعنامه، راه پیمایی جمعه ۲۵ آبان، ضمیمه، کار و چند اعلامیه، دیگر) نکاتی وجود دارد که تعمق در آنها از بسیاری جهات روشنگر و آموزنده است. از آن جمله است:

"حزب توده ایران سعی می‌کند با فریب طبقه کارگر و توده‌ها، مسیر رشد آتی جامعه ایران را در جهت سیاسی قشریون (رهبری سیاسی کنونی) معرفی کند.

چرا که این حزب مدتهاست که دیگر به مبارزه طبقاتی اعتقادی ندارد و منادی آشتی طبقاتی و صلح ابدی است."

(ضمیمه، کار، شماره ۳۵، ص ۰۲)

فدائیان چه چیز را مبارزه طبقاتی و چه چیز را آشتی طبقاتی می‌دانند؟ شکافتن این مسئله، کنه اختلاف ما و آنها را در مسائل سیاسی روز و برداشت‌های تئوریک بر ملا می‌کند.

ما بر آنیم که خصلت عمده انقلاب ما خصلت ملی، یعنی ضد امپریالیستی آنست. ما اوج گیری مبارزه با امپریالیسم و ایادی آن را به منزله تعمیق مبارزه طبقاتی تلقی می‌کنیم و بایست که به این مبارزه و تشدید هرچه بیشتر آن، به سهم خود انقلاب را به پیش می‌رانیم. ما در هم کوبیدن پایگاههای اصلی امپریالیسم را در گام نخست، برچیدن بساط سرمایه‌داری بزرگ وابسته و زمینداری کلان وابسته و مناسبات و نهادهای ناشی از آن توصیف کرده‌ایم. ما در اعلامیه‌های رسمی حزب در گذشته بارها تاکید کرده‌ایم که، حاکمیت دوگانه سیاسی کشور، به طور کلی در وجود دو نیروی طبقاتی مختلف، یعنی بورژوازی لیبرال و اقشار متوسط جامعه قابل توضیح است و موضع خود را در قبال این هر دو نیرو به وضوح روشن کرده‌ایم. تصریح کرده‌ایم که باید بورژوازی لیبرال را مهار و منزوی کرد و از مواضع سیاسی و اقتصادی عقب زد، زیرا بورژوازی لیبرال سکوی بالقوه امپریالیسم است و در روند گسترش خود به پیوندها و بازارهای امپریالیستی می‌گراید.

ما اقشار میانی و پائینی خره بورژوازی را ضد امپریالیست و متحد طبیعی

طبقه کارگر می دانیم و به همین سبب، وحدت با آنها را در یک دوران طولانی عمده و فائق می شماریم و آماده هرگونه همکاری با این قشرها در مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک به نفع زحمتکشان هستیم. موضعگیری سیاسی حزب توده ایران و تعیین متحدان و دشمنان واقعی آن در درجات و مراحل مختلف، درست بر اساس این مرزبندی و ادراک طبقاتی صورت گرفته و مبتنی بر تحلیل شرایط عینی جامعه است. این معیار و ملاک طبقاتی در کلیه حرکات و آثار و جهت گیری ها، و در یک کلام، در همه تاکتیک ها و در طرح و ترسیم استراتژی حزب، تعیین کننده بوده و هست. اسناد حزبی، همه شماره های روزنامه "مردم" و مهمتر از اینها عملکرد و ترازنامه حزب موید این واقعیت است. پس براساس چه دلیل و سندی است که فدائیان چنین بی مسئولیت ادعا می کنند: "حزب توده مدتهاست که دیگر به مبارزه طبقاتی اعتقادی ندارد...؟" شگفتا! اگر این مبارزه طبقاتی و موضعگیری و سیاست طبقاتی، آنها را با دقیق ترین محتوای مارکسیستی اش، نیست پس چیست؟ چطور می توان جدی بود و چنین بدیهیاتی را ندید و یا اگر دید خود را به نادیدن زد؟

حال ببینیم فدائیان خود "مبارزه طبقاتی" را چگونه می فهمند؟ فدائیان سراسر جامعه کنونی را با رنگ یکنواخت خاکستری می بینند. آنها عقیده دارند که انقلاب ایران شکست خورده است (در پیرامون وظایف هواداران، ضمیمه نشریه کار، ۲۱ آبان ۵۸). بنابراین تمام اقشاری را که در حال حاضر حاکمیت سیاسی را در دست دارند، همراه با امپریالیسم، بورژوازی وابسته، بورژوازی لیبرال و غیره، عملاً به یک چوب می رانند. همه اینان در دیدگاه فدائیان یک فصل مشترک دارند: ارتجاعی اند. و همه با یک لفظ خواننده می شوند: دشمن... آنها نظر خود را درباره اصطلاح خودشان "حاکمان سیاسی" در یک جمله خلاصه می کنند:

"قشریون بنا به ماهیت خود نمی توانند هیچ برنامه مشخصی برای اداره جامعه سرمایه داری وابسته ایران داشته باشند و نه می توانند اساس آن را دگرگون سازند." و اضافه می کنند:

"مبارزه با امپریالیسم از عهده قشریون ("قشریون که فعلاً" دست بالا را در قدرت دارند - کار) ساخته نیست." (کار، شماره ۳۵، مقاله "چرا مرکز جاسوسی آمریکا تسخیر شد؟")

فدائیان در حالی که تصریح می کنند: "بخشی از روحانیت که رهبری آیت اله خمینی را پذیرفته، منعکس کننده منافع خرده بورژوازی است." (ضمیمه کار ص ۴) عملاً این "خرده بورژوازی" را از اردوگاه خلق کنار می گذارند، وحدت عینی خود را با آن نمی بینند و تضاد رابه تمامی مناسباتشان با آن تعمیم می دهند. فدائیان، که با دعوی مارکسیستی عمل می کنند، تئوری "وحدت در عین مبارزه و مبارزه در عین وحدت" را در مورد متحد بالقوه خود نقض می کنند و در

نتیجه تمامی مشی خود را وقف در هم شکستن این متحد طبیعی، که با موضعگیری غلط سیاسی خود آن را به صورت دشمن خونی در می آورند، می کنند. آنها مبارزه ضد امپریالیستی را تنها به سرکردگی پرولتاریا ممکن می شمارند (ضمیمه کار - ص ۰۲) و به عنوان "نماینده پرولتاریا" تنها روی خود حساب می کنند و چون مردم "دولت" را دودستی تقدیم آنها نکرده اند، در اوج مبارزات عملی و خروشان مردم بر ضد امپریالیسم، از اعماق تئوریهای کتابی خود فریاد می زنند که: این مبارزه ضد امپریالیستی درست نیست، چون ما رهبری آن را در دست نداریم.

مردم انقلاب را عمل می کنند، آنها از انقلاب حرف می زنند. به همین جهت درست سربزنگاه خیز جدید انقلاب، که ارکان امپریالیسم، یعنی تجسم زنده تضاد عمده جامعه ما را به لرزه در آورده، با نهایت یاس و با لحنی تلخ اعلام می کنند: "انقلاب شکست خورده است". و به جای تقویت روحیه رزمنده مردم انقلابی، به هواداران خود توصیه می کنند: به میان مردم بروید و "علت شکست انقلاب را توضیح دهید".

(ضمیمه کار، ۲۱ آبان، ص ۰۴)

شما به این می گوئید سیاست طبقاتی؟ آن روش سیاسی که در گرماگرم جهش و هجوم انقلاب به دژ اصلی دشمن و به غدارترین دژخیم خلق ها بکوشد ناقوس مرگ انقلاب را به صدا در آورد، در خدمت چه طبقه و سیاستی است؟ آیا طبقه کارگر باید در این جنگ سرنوشت ساز، که حساس ترین دقایق و فرازهای انقلاب مردم مبین ماست، با شک و بدبینی به نظاره و حتی نفی واقعیت این جنگ ضروری و عادلانه بپردازد، یا اینکه با تمام توش و توان مبارزه جوی خود به آن بپیوندد، آن را دامن بزند و ژرف تر کند؟ اختلافات جزئی، تضادهای فرعی را عمده کند، یا در اقدام مشترک، بر محور تضاد حاد و حیاتی با امپریالیسم، به مثابه آشتی ناپذیرترین خصم طبقاتی خود، با مردم، با رهبری انقلاب و اقشار متوسط ضد امپریالیستی همگام و همصدا شود و پیشاپیش این صف قرار بگیرد؟ شما روشی را، که صاف و پوست کنده و بی محابا، حاصل کارش آب سرد ریختن بر آتش احساسات ضد امپریالیستی توده هاست، مبارزه طبقاتی می نامید؟

البته این می تواند مبارزه طبقاتی باشد، اما نه مبارزه طبقاتی پرولتاریا. طبقه کارگر منتظر دستور و رهنمودهای تئوریک روشنفکران مدعی رهبری او نمی ماند و می بیند که نمانده است و ده روز پیش از آنکه شما اجازه شرکت در مبارزه میلیونی جدید را صادر کنید و زیر فشار واقعیت خودتان به حمایت مشروط از آن، راه پیمایی کنید، جای واقعی خود را در مقدم ترین سنگرهای این هجوم خلقی و انقلابی اشغال کرده است.

اما شما اگر واقعا "خود را هوادار طبقه کارگر و پیرو مارکسیسم - لنینیسم

می‌دانید، پس آموزش لنین را به کار بگیرید.

کیست که نظری به اجمال به تاریخ بلشویسم انداخته باشد و نداند که سیاست لنینی همکاری با متحد طبیعی طبقاتی در برابر دشمن مشترک چگونه است؟ لنین حتی در آن هنگام که دولت موقت بورژوازی (پس از انقلاب فوریه) به یاری احزاب خرده بورژوازی، پرولتاریا و بلشویک‌های انقلابی را به خون کشید و به آزار و تعقیب آنها پرداخت، پشتیبانی اصولی از متحد خرده بورژوازی خود را تحت الشعاع سیاست غلط و نزدیک بین این خرده بورژوازی و دولت موقت قرار نداد. بلشویک‌ها حمایت خود را از خرده بورژوازی و اقشار دمکرات بورژوازی در برابر شورش و یورش ارتجاعی ترین بخش بورژوازی لیبرال و ملاکین، در آستانه اکتبر، عملاً "به ثبوت رساندند. آنها که تا چند روز پیش از طرف همین اقشار تنگ نظر در معرض خصمانه ترین ضربات بودند، همین که حکومت ائتلافی، یعنی ارگانی که آنها را سرکوب می‌کرد، با شورش نظامی "کورنیلوف" به خطر افتاد، مسلحانه به دفاع از آن پرداختند و نقش جانبازان تعیین کننده‌ای ایفا کردند. حمایت از متحد طبیعی در صحنه پیکارهای سیاسی و نظامی، حمایت از خویش است. و این اصلی است که با تاروپود مارکسیسم انقلابی آمیخته است. لنین در فراسوی احساسات و عواطف تند و سوزان در رابطه با تشخیص دقیق تضاد عمده جامعه و جبهه اصلی نبرد، پس از سرکوب شورش کورنیلوف گفت:

"اشتباه بزرگی بود هرآینه تصور می‌شد که پرولتاریای انقلابی می‌تواند به اصطلاح برای انتقامجویی از اس - ارها و منشویک‌ها (احزاب خرده بورژوازی روسیه) به خاطر پشتیبانی که آنها از عمل تارومار کردن بلشویک‌ها و تیرباران های جبهه و خلع سلاح کارگران نموده‌اند، از پشتیبانی آنان علیه ضد انقلاب استنکاف ورزد. طرح مسئله بدین قرار، به معنای انطباق مفاهیم خرده بورژوازی اخلاق بر پرولتاریاست."

(لنین، منتخب آثار، مقاله "درباره شعارها"، ص ۴۸۴)

خرده بورژوازی، به مثابه یکی از متحدان نزدیک پرولتاریا که قادر است راه درازی را در یک مسیر مشترک با پرولتاریا بپیماید، در محاسبات سیاسی و طبقاتی چنان جایی را دارد که لنین ۵ ماه پس از انقلاب فوریه - در آستانه انقلاب اکتبر - به منشویکها و اس - ارها پیشنهاد مصالحه داد.

لنین بر آن بود که اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی، که اتفاقاً هنوز اکثریت را در شوراهای کارگری و دهقانی داشت، اگر به فعل درآید، می‌تواند کفه ترازوی انقلاب را به نفع سوسیالیسم چنان سنگین کند که هیچ نیرویی یاری مقاومت در برابر آن نیابد و انقلاب با مسالمت به سوسیالیسم فراروید. لنین به این اتحاد و مصالحه، از لحاظ کیفی بهای زیاد می‌داد و بی آنکه هیچ شرطی برای آن قائل شود، مسئله هژمونی (سرکردگی) در انقلاب را به نتیجه مسابقه

مسالمت آمیز در درون شوراها، که باید مرکز حاکمیت سیاسی قرارگیرد، وامی گذاشت. تلاش و کوشش لنین گرچه باعناد و ستیزه جویی خرده بورژوازی تحقق نیافت، اما ثمرات غنی آن از جنبهء تئوریک، گنجینهء مارکسیسم انقلابی را سرشارتر کرد. (رجوع شود به مقاله لنین با عنوان "درباره سازش")
این تجربه اینک بازمینهء مطلوبتر در برابر ماست: در شرایط جهانی متفاوت، که مضمون آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است و در مرکز آن پرولتاریای جهان قرار گرفته، و در دورانی مساعدتر، که بر محور تضاد عمدهء خلقها با امپریالیسم، ظرفیت انقلابی بالقوه خرده بورژوازی تعمیق شده است، ما اگر دعوی مارکسیست بودن داشته باشیم، نمی توانیم عکس این رهنمود رفتار کنیم.

اگر اتحاد عمل پرولتاریای جهانی در صحنهء بین المللی با جنبش های آزادی بخش ملی، که غالباً "سلطهء خرده بورژوازی انقلابی بر آنها حاکم است، به تشدید گرایش های ضد امپریالیستی و سپس ضد سرمایه داری این نیروها یاری می رساند، این تعاون و اشتراک مساعی در مقیاس ملی نیز می تواند حائز همین ثمر بخشی انقلابی باشد. "اینکه هرروز آشکارتر می شود که پیش از آنکه سرمایه داری جهانی موفق به جذب عناصر ماقبل سرمایه داری شود و آن را به چیزی مطابق امیال و خواسته هایش بدل کند، انقلاب سوسیالیستی رزمنده تعیین کنندهء محتوی دوران کنونی است" و اینکه "ضرورت غیر قابل انکاری برای نزدیکی سیاسی و اقتصادی و اتحاد عمل سوسیالیسم (به مثابهء پیشاهنگ پرولتاریای جهانی) با خلق های تحت ستم به وجود آمده است"، در عرصهء ملی این هماهنگی و همقدمی، به درجات هم بیشتر الزامی است و هم به مراتب بیشتر از دوران لنین حاصلخیز است. تفسیر ساده این واقعیت اینست که در دوران ما، به موازات ورشکستگی ایدئولوژیک و سیاسی و افول تاریخی سرمایه داری جهانی، و به دنبال تمرکز هرچه وسیع تر اقشار متوسط در جبههء نبرد ضد امپریالیستی و در راه استقلال، وزن انقلابی و میل سرمایه گریزی خرده بورژوازی و دموکراتهای انقلابی، با طبیعت خاص خود، افزایش یافته است و روتن صحیح کمونیستها می تواند این سیر سرمایه ستیزی را، که به هر حال با انواع محافظه کاری و تزلزل همراه است، با ضربان تندتری هدایت کند.

عکس این قضیه نیز صادق است، یعنی موضعگیری غلط و تصععی و سطحی و احساساتی نیروهای چپ که منطبق بر ضرورت های عینی نباشد، می تواند خصلت متزلزل اقشار متوسط را تقویت کند و تشویش او را علیه نیروهای چپ دامن بزند.

چنین است برداشت ما از مسئله مبارزهء طبقاتی و موضعگیری و صف بندی سیاسی در جامعه امروز ایران.
می بینید که زندگی نیز این سیاست طبقاتی را تأیید می کند و اقبال

روز افزون توده‌ها - علی رغم همهء لجن پراکنی‌ها و افتراها و تحریفات مخالفان و معاندان - به غنا و استحکام و اصولیت این مشی می افزاید. هرروز که می گذرد، روزی به نفع راه و روشی گذشته‌است که بیشتر بر واقعیات زنده تکیه دارد و به همین دلیل از توده‌ها عقب نمی ماند و یا به نیش حمله و پرخاش شعارهای آنها نمی آمیزد. در برابر واقعیت نبرد ضد آمریکایی، که با شرکت فعال مردم جریان دارد، سیاست و سخن ما کاملاً " مفهوم است و در آن پیرایه‌ای نیست.

و اما مبارزهء طبقاتی، در فرهنگ سیاسی شما، راه به کجا می برد؟ کمی بیندیشید، واقعا " با چنین شتابی به کجا می روید؟

صداقت چریکهای فدایی با ((انتقاد از خود)) باید آشکار شود

در لحظاتی که ناوهای هواپیمابر آمریکا، در فضای تهدید نظامی گارترا، به سوی سواحل ایران در حرکت اند؛ در لحظاتی که پایگاههای نظامی سر دسته امپریالیستها در مصیره و بحرین و عربستان سعودی به شدت تقویت می شود و نیروهای ضربتی ویژه در آمریکا برای اعزام به ماموریتی که سری اعلام شده، در حالت آماده باش کاملند، در لحظاتی که نبرد ضد امپریالیستی خلق با اصلی ترین دشمن، یعنی امپریالیسم آمریکا، به یکی از اوجهای حساس و پرتنهاب خود رسیده است... آری، در چنین اوضاع و احوال سرنوشت ساز و درعین حال باشکوه، این نیشخند زندگی است که پاره‌های از گروههای چپ گرا و چپ نما بحث های پر قیل و قال و جنجال گوش خراشی را در این زمینه به راه انداخته‌اند که: "آیا خرده بورژوازی حاکم ظرفیت و توان مبارزه بر علیه امپریالیسم را دارد یا خیر!؟"

در مورد آن "چپهای دوآتشه"، که افراط در چپ دیدن عادت ثانوی آنهاست، این موضعگیری پر هیاهو، اما انفعالی، تعجب آور نیست. آنهايي که نعل وارونه می زنند، همیشه در تاریخ به همان نسبت که پرگویی و وراچی می کنند، بی عمل اند و به همان نسبت که جملات انقلابی تند و تیز و عصبی بر زبان می آورند، با انقلاب و انقلابیون واقعی ناسازگارند. اما در مورد نیروهای صداقت، که با اشتباه محاسبه، نشناختن مرزهای واقعی- و نه ذهنی و تصنعی- دوستان و دشمنان، در همان مسیری می افتند که پهلوان پنبه‌های آنچنانی تبلیغ و ترغیب می کنند، نخستین و دوستانه ترین عکس العمل، تنها می تواند

اظهار تاسف عمیق باشد. سخن ما با چریکهای فدایی خلق، از مقطع چنین اظهار تاسفی آغاز می شود.

ظاهرا "فدائیان و اکثر هواداران آنها، به دنبال غافلگیری اولیه و غیبت از صفوف میلیونی مردمی که بامشتهای گره کرده از مقابل سفارت آمریکا - این نهاد زنده جهانخوارگی امپریالیسم آمریکا - رژه می رفتند، با شتاب به جبران مافات کوشیدند و جای مناسب خود را در آوردگاه مردم انقلابی اشغال کردند. اما این تغییر موضع، فقط، ظاهر قضیه است و باطن مسئله، یعنی ریشه آن خطای تاکتیکی و سیاسی، دست نخورده باقی مانده است. شعار دادن علیه امپریالیسم آمریکا و راه پیمایی از برابر جاسوسخانه آمریکا، آنهم دو هفته بعد از تظاهرات عظیم و راه پیمایی های هیجان انگیز انبوه ترین طبقات و اقشار خلقی، اگرچه مایه مسرت است، ولی به هیچ وجه امتیازی به سازمانی که خود را "پیشاهنگ طبقه و انقلابی ترین گردان خلق" می خواند، نمی دهد. برعکس، آن عقب ماندگی اولیه و این تکرار صوری و دنباله روی از حرکات مردم را، بی هیچ توضیح اقتناع کننده و علمی، از طرف سازمانی با آنهمه دعوی، با خطوط پر رنگ تری زیر یک علامت سوال بزرگ آمیخته به کنجاوی قرار می دهد.

اینکه می گوئیم خطای تاکتیکی فدائیان بازتاب و ثمره یک خطای استراتژیک است و به هیچ وجه تصادفی نیست، از آن جهت است که این خطا - در حالی که سعی می شود در یکی از اشکال بروز آن تصحیح شود - در اشکال دیگری همچنان ظهور می کند.

فدائیان در ویژه نامه ای که به مناسبت تسخیر جاسوسخانه آمریکا منتشر کرده اند، اتحاد همه نیروهای خلق را برای پیشبرد مبارزه قاطع و نهایی با امپریالیسم تاکید می کنند، و چند سطر آنطرف تر، آنچه را که در این شعار درست رشته بودند، پنبه می کنند و عملاً "خود به تجزیه کردن و تضعیف خلق می پردازند. فدائیان می نویسند:

"آمریکا می کوشد تا باتوطئه و دسیسه، صفوف خلق را از هم بپاشد و نیروهای انقلابی را بفرساید." (ویژه نامه کار، پنجشنبه، ۲۴ آبان ۷۰) و آنگاه خود به راهی می روند که، بی آنکه بخواهند، عملاً "توطئه امپریالیسم را برای از هم پاشیدن صفوف خلق تقویت می کند.

شگفتی آور است، اما واقعا "فدائیان، در همان حال که شعارهای وحدت طلبی را با های وهوی بسیار خطاب به خلق سر می دهند، بخشی از این خلق را زیر رگبار شدیدترین و بی موقع ترین اتهامات می گیرند و با یک جور لجبازی، دره بین خود و او را عمیق تر می کنند. آنها درست در آن بحبوحه ای که بخشی از خلق، یا به گفته خودشان "خرده بورژوازی حاکم"، در کنار مردم با غدار ترین دشمن مشترک، یعنی امپریالیسم آمریکا، درگیر نبرد سهمگین مرگ و زندگی است، به جای تحکیم پشت جبهه او، می کوشند زیر پایش را خالی کنند و

بی بند و بارترین تبلیغ را علیه او به راه می‌اندازند که: "این ادا و اطوار است، مبارزه ضد امپریالیستی نیست." به این حد هم قانع نمی‌شوند، با نهایت بی مسئولیتی، مردم را علیه این متحد عینی می‌شورانند که: "ماسک ضد امپریالیستی این دارودسته را از چهره شان بردارید... این‌ها جنایتکارند...". این موضعگیری، زیر هر نام و به هر بهانه‌ای که در این روزهای حساس انجام شود، فقط آب به آسیاب دشمنان رژیم حاکم می‌ریزد و از سوی این دشمنان مستحق "دست‌خوش" و "خسته‌نباشی" است. دشمنان رژیم حاکم در حال حاضر همان دشمنان عمده خلق و انقلاب اند. وجه کسی است که خنجر این دشمنان را با پنجه حسن نیتی که ساده‌لوحی به آن فرمان می‌دهد، در کتف بخشی از خلق قرار دهد و در ضمن بتواند انتظار داشته باشد که جنجال وحدت خواهی او را در میان خلق باور کنند!؟

آیا بهتر نبود که فدائیان در توجیه خود، به عذر بدتر از گناهی که سوم تفرقه و سوءظن را در خون و باور جامعه می‌ریزد، توسل نمی‌جستند؟ بهتر نبود به جای مرهم گذاشتن، زخم نمی‌زدند که:

"هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند باور کند در پشت این ادا و اطوارهای انقلابی نمایانه این دارو دسته (رهبری سیاسی و مذهبی کنونی) نمی‌تواند کاسه‌ای زیر نیم کاسه نباشد. بر همه نیروهای مبارز و انقلابی است که ماسک ضد امپریالیستی این دارودسته را از چهره‌شان بردارند و اجازه ندهند یکبار دیگر این جنایتکاران با هو و جنجال خود را در صف مردم و مبارزه ضد امپریالیستی آنها جا بزنند و چهره افشا شده خود را دوباره از چشم مردم بپوشانند." (ویژه نامه کار، ص ۰۲)

واقعیت اینست که فدائیان، با آنکه سرانجام به نفع اقدامات مردم انقلابی علیه امپریالیسم اعلامیه منتشر کردند و به راه پیمایی پرداختند، هنوز این مبارزه را واقعی نمی‌دانند و تصحیح موقتی مسیر به آنها تحمیل شده است. آنها می‌گویند تنها وقتی نیروهای مترقی با افشاء حقایق - لابلای آن نوع حقایق که نمونه‌ای از آن را نقل کردیم - بپردازند، "تنها در چنین صورتی است که اشغال سفارت آمریکا و این مبارزات ضد امپریالیستی رنگ واقعی به خود خواهد گرفت... و این حرکت ماهیتی واقعا "ضد امپریالیستی به خود خواهد گرفت." (کار، ۲۴ آبان، مقاله "پیکار علیه امپریالیسم آمریکا گسترش دهیم")

معنی ساده این جملات اینست که اشغال جاسوسخانه آمریکا و مبارزه با امپریالیسم آمریکا، که جهان‌خواران یانکی را به تب و تاب و دندان قروچه‌های جنون آمیز انداخته، هنوز "واقعی" نیست و هنوز "ماهیت ضد امپریالیستی" ندارد. نیروهای مترقی - که غرض از آن تنها خود فدائیان هستند - باید از گرد راه برسند، آستین هارا بالا بزنند و این مبارزه غیر واقعی و بی محتوی را واقعی و دارای ماهیت سازند!

این همه خود بزرگ بینی و تکبر، این همه عناد با واقعیت ملموس عینی و

حاشا کردن آن، این همه بی اعتقادی باطنی به مردم، آدمی را باید به تفکر و کنجکاوی وادارد. این خصلتی است طبقاتی که هیچ وجه مشترکی با اخلاق پرولتاریا ندارد. اما اگر در ظاهر بخواهیم به جست و جوی دلیل بی اعتمادی و شک و انکار فدائیان نسبت به مبارزات جاری ضد امپریالیستی پی ببریم، نوشته های خود آنها ما را راهنمایی می کند. آنها می نویسند:

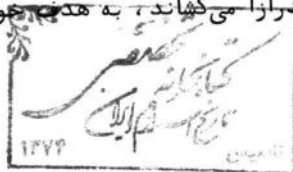
"سازمان چریکهای فدایی خلق در صفوف نخست مبارزه علیه امپریالیسم و استثمار می جنگد." (ویژه نامه تسخیر سفارت - کار...)

پرواضح است که در یورش شکوهمند به کنام امپریالیسم آمریکا و در پیامدهای آن، فدائیان غایب بودند. اما چون فدائیان "رزمنده" صف نخست مبارزه علیه امپریالیسم "اند، و این آیه مسجلی است، پس آن مبارزه ای که صف مقدمش را فدائیان اشغال نکرده اند، مبارزه واقعی نمی تواند باشد و فاقد ماهیت است، ثقل است، نمایش است. خوب، چه باید کرد که این مبارزه سرشت حقیقی خود را بازیابد؟ معلوم است. باید از فدایی ها خواهش کرد که رهبری را در کف با کفایت خود بگیرند. نه تنها رهبری انقلاب، بلکه رهبری طبقه کارگرا. و آنوقت همه کارها خودبه خود درست از آب در می آید. این معنی را از زبان خود فدائیان بشنویم:

"پیروزی قطعی بر امپریالیسم زمانی ممکن می گردد که سیستم سرمایه داری منهدم گردد. مبارزه قطعی جهت برانداختن سیستم سرمایه داری وابسته اساساً حاوی مبارزه ای قاطع علیه سرمایه داری است و مبارزه علیه سرمایه داری تنها رسالت رهبری آن با نیرویی است که با هرگونه بهره کشی انسان از انسان به پیکار برمی خیزد و نه برای تبدیل یک شکل استثمار به شکل دیگر." (کار، ۲۴ آبان ۵۸، ص ۴)

به قلب مسئله رسیده ایم. لب مطلب وریشه اساسی مشی و سیاست فدائیان در اینجاست. فدائیان از یکسو تضاد عمده جامعه را تضاد خلق با امپریالیسم می خوانند، ولی از سوی دیگر می خواهند مبارزه طبقاتی کارگران با "خرده بورژوازی حاکم و اقشار بورژوازی ملی" را به جای آن بگذارند. آنها با قرارداد این مبارزه طبقاتی در دستور روز، برای محو به قول خودشان "هر نوع سرمایه داری و استثمار"، درک کاملاً "غلط خود را از مفهوم "تضاد عمده" به وضوح نشان می دهند و صد البته "خشت اول چون نهد معمار کج - تاثری می رود دیوار کج". در این حال از فدائیان صدایی چون صدای "بلانکیست های" شورشی به گوش می رسد که:

"ما کمونیست هستیم، زیرا می خواهیم بدون توقف در ایستگاه های میان راه و بدون تن در دادن به سازش، که فقط روز پیروزی را به تعویق می اندازد و دوران بردگی را به دراز می کشاند، به هدیه خویش دست یابیم." (مانیفست سی و سه کومار)



ملامتی که انگلس نثار این خرده بورژواهای انقلابیگرا کرد، پس از یک قرن هنوز بوی تازگی می‌دهد و برای همه آنهاست که تحت نامها و پرچمهای مختلف، در زمانهای گوناگون، جوهر این برداشت را حفظ کرده‌اند، حجت است: "این چه ساده‌لوحی کودکانه‌ای است که ناشکیبایی خویش را برهان تئوریک جلوه می‌دهند؟"

آن خط مشی انقلابی که بر پایه ارزیابی درست تناسب نیروها استوار نباشد، منشاء ذهن گرایبی دارد و ذهن گرایبی (سویژکتیویسم) شیوه متداول خرده بورژوازی است. آنارشیزم ناشکیبا از چنین منبعی تغذیه می‌کند، اما سیاست حزبی که مدعی پیشاهنگی پرولتاریاست، به واقعیت عینی توجه دارد و این سیاست موقعی نافذ ورهگشاست که نه تنها برای طبقه کارگر، بلکه برای دیگر طبقات و اقشار بالقوه متحد، جاذبه داشته باشد و خواست واقعی آنها را هم متعکس کند. به همین دلیل است که لنین آن شتابکاری و ذهن گرایبی خرابکار را، که مروج تفرقه و دشمن پیوندهای ضروری است، تقبیح می‌کند و رهنمود می‌دهد:

"علم سیاست خواستار آنست که... تمام نیروها، گروهها، احزاب، طبقات و توده‌هایی که در درون کشور فعالیت می‌کنند، مورد توجه قرار گیرند و سیاستی که اتخاذ می‌گردد، به هیچ وجه فقط برپایه تمایلات و نظرات و درجه آمادگی یک گروه و یا یک حزب تنها استوار نباشد."

(بیمار کودکی، چپ روی در کمونیسم، از انتشارات حزب توده ایران، ص ۴۶)
این تنها راه گریز از انزوا و توده‌ای شدن مشی سیاسی و تنها مفر همزیانی و آشتی و همراهی با مردم است. مردم را واقعا باید درک کرد تا قادر بود حمایت آنها را به دست آورد.

فداچیان همین که واقعیت مبارزه خرده بورژوازی را با امپریالیسم به تردید می‌سپارند، بخشی از واقعیت عریان جهان ما را انکار کرده‌اند، واقعیت جنبش‌های آزادی بخش جهان معاصر را، که خصلت ضد امپریالیستی قطب نمای آنهاست. آنکه اکثر "پرولتاریا رهبری جنبش را در دست داشته باشد - نفی کرده‌اند، واقعیت ضد امپریالیست بودن انقلاباتی نظیر یمن دموکراتیک، و با کیفیتی دیگر، انقلاباتی مانند الجزایر و لیبی و غیره را انکار کرده‌اند. قسم و آیه‌های تفوریک آنها هرچه باشد، دم خروس را کاری نمی‌توان کرد. شناخت این دوستان - همچنان که از پرولتاریا و مارکسیسم - از خرده بورژوازی هم نارساست، آنها خرده بورژوازی دوران ما، که به مدد وجود پرولتاریای نیرومند جهانی، در مبارزه علیه امپریالیسم، از امکانات بی سابقه تاریخی می‌تواند برخوردار باشد و برخوردار است.

شناخت دقیق و علمی خرده بورژوازی و نمایندگان سیاسی آن، زمینه لازم برای اتخاذ یک سیاست درست و اصولی در برابر آنست. تصویری که اقتصاد سیاسی علمی بر شالوده^۱ موقعیت اقتصادی این اقشار و آنگاه موضعگیری سیاسی آنها به دست می دهد، گویی برای جامعه امروز ما تنظیم شده است. اقتصاد سیاسی می گوید:

"تجزیه و تحلیل تولید کالایی ساده و درک چگونگی پیدایش و تکامل سرمایه داری از بطن آن، اهمیت سیاسی ویژه ای برای پرولتاریا دارد. مارکس، نگلز و لنین، با بررسی تولید کالایی ساده دریافتند که تولید کننده کوچک (خرده بورژوا) خصلت دوگانه دارد: از یکسو انسان زحمتکشی است که با دسترنج خود زندگی می کند و از سوی دیگر مالک وسائل تولید است... به علت این خصلت دوگانه، تولید کننده کوچک در عرصه سیاست نیز خصلت دوگانه دارد و میان پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است.

تشخیص درست این خصلت دوگانه و نتایج حاصل از آن برای تعیین استراتژی و تاکتیک پرولتاریا در انقلاب، هم در انقلاب دمکراتیک و هم در انقلاب سوسیالیستی دارای اهمیت ویژه ای است. ریشه بسیاری از نظرات ناسالم و نادرست رویونیستی را باید در عدم درک و عدم پذیرش این خصلت دوگانه جست. برخی از محافل چپ نما و "چپ" تنها به جانب سازشکارانه تولیدکننده کوچک نظر دارند. در زمان حیات مارکس، رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان، در برنامه خود مصوبه کنگره "گوتا" نوشته بودند که: "نسبت به طبقه کارگر، همه طبقات دیگر فقط یک توده ارتجاعی هستند." مارکس و انگلز این نظر را به طور قاطع رد کردند و به سوسیال دمکراتهای آلمان تذکر دادند که به خصلت دوگانه تولید کننده کوچک و به ویژه دهقانان توجه کنند و بدانند که وظیفه آنها جلب این توده است و نه طرد آن...

در جنبش انقلابی روسیه، اینگونه نظرات "چپ" در جریانات سیاسی ناسالمی نظیر تروتسکیسم، اس ارها و... منعکس شد. تروتسکی از این موضع چپ روانه شعار می داد که: "مرگ برتزار - زنده باد انقلاب سوسیالیستی"، یعنی سرنگونی تزاریسیم را برابر انقلاب سوسیالیستی و جنبه دمکراتیک نبرد ضد تزاریسیم را درک نمی کرد و به این ترتیب در واقع روی بخش اعظم مردم روسیه، که از دهقانان و خرده بورژوازی تشکیل می شد، خط می کشید.

خصلت دوگانه تولید کننده کوچک (ونمایندگان سیاسی آن) هم برای تبلیغات انقلابی پرولتاریا و هم برای تبلیغات ضد انقلابی بورژوازی - گاه فاشیستی - زمینه فراهم می آورد. سرنوشت انقلاب بسته به آنست که پرولتاریا یا بورژوازی، کدامیک می توانند این توده وسیع را جلب کنند.

(اقتصاد سیاسی، جوانشیر، ص ۳۵)

و به همین دلیل است که "اولیانفسکی" تاکید می کند که، در بسیاری از

موارد، لغزش به راست دمکراتهای انقلابی، نتیجهء موضعگیری و عملکرد غلط نیروهای چپ است.

به این ترتیب سیاست فدائیان، که با برجسب های ناروایی چون "جنایتکار"، "ضدمردمی"، "انقلابی نمایان و دارودسته‌ای که ماسک ضد امپریالیستی دارند"، کسانی که "مشخصاً" موضوع تسخیر سفارت و درگیری با آمریکا را به صورت معامله‌ای بر سر مصالح و منافع مردم درآورده‌اند" (کار، ویژه ۲۰۰ ص ۲) به معرفی متحد عینی پرولتاریا و نیروی طبقاتی‌ای که پتانسیل واقعی ضد امپریالیستی دارد، پرداخته‌اند، آیا ادامهء "خلاق" مشی ناصواب همان چپ های افراطی کنگرهء "گوتا" نیست، که سرزنش مارکس و انگلس رابه سوی آنها راند؟

راه پیمایی فدائیان به نشانهء حمایت از مبارزهء ضد امپریالیستی مردم و رهبری انقلاب، موقعی می‌تواند واقعی و بامحتوی باشد که با تجدید نظر اساسی در محتوای رویهء سابق، که اینک شکل ظاهری آن تغییر یافته و اصلاح شده‌است، همراه باشد و این حمایت واقعا" به طبقهء کارگر و انقلاب یاری رساند. بررسی انتقادی گذشته، همان تصحیح مرزبندی بین دوستان و دشمنان، براساس واقعیت مستقل از خواست و ازادهء ماست. جز این، آن محتوای دست نخورده شکل های دیگری برای ظهور خود خواهد یافت و باز آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه ...

هنوز هم مشی چریکی جدا از توده!

برخی از هواداران فدائیان، غیبت سازمان خود را در دو هفته اول مبارزات شکوهمند خلق با امپریالیسم، یک اشتباه زود گذر تاکتیکی می دانند که به قول خودشان به سرعت تصحیح شد. اما واقعیت، در نهایت تاسف، حکمی جز این می دهد...

مشی مبارزاتی دیروز فدائیان با مشی امروز آنها یک وجه مشترک اساسی دارد: بی باوری به توده ها و مبارزه کردن جدا از آنها! گرچه نحوه حرکت و عمل امروز فدائیان با مبارزات گذشته آنها از نظر شکل متمایز و متفاوت است، اما محتوی و اسلوب مبارزاتی آنها تقریباً "دست نخورده باقی مانده است. فدائیان اینک در بررسی انتقادی از گذشته خود، مشی مسلحانه جدا از توده را به مثابه انحراف از اصول مارکسیسم - لنینیسم با تمجیح نفی می کنند. تاهمین جا آنها گام نوید بخشی برداشته اند، اما این گام که می تواند به سرانجام مثبتی برسد، به خاطر توقف در شکل و سطح و بی التفاتی به آن جوهر و سرشت ایدئولوژیک، که جدایی از توده ثمره طبیعی آن بود، متزلزل و سرگردان مانده است. هم دیروز و هم امروز یک جای گار در اسلوب فدائیان لنگ است. دیروز آنها چنان غرق "عمل" بودند و چنان به تئوری کم بها می دادند، که هرگونه بحث و گنجگاوای سیاسی و گندو گاو تئوریک را وقت تلف کردن و شانه خالی کردن از زیر بار مبارزه واقعی می خواندند و تحقیر می کردند: "مگر مبارزه بدون تفنگ و سیانور و خانه امن هم مبارزه است؟!"

هر مبارزی، در آن شرایط رکود نسبی جنبش توده ای، تفنگ به دست نمی گرفت، "سیاسی کار" خوانده می شد و "سیاسی کار" در فرهنگ چریکی، ترسو، علاف، غیر انقلابی، تفنن کار، رهگذر تصادفی معنی می داد. اما عمل مسلحانه، که چنان عمده و مقدس و لاجرم بدون چون و چرا از طرف برخی جوانان انقلابی به ستوه آمده از دیکتاتوری فاسد و افسار گسیخته، پذیرفته شده بود،

خود از درون تئوری بیرون پریده و به دست تئوری خاصی شکل گرفته بود. این تئوری خاص محصول عمل زنده و تعمیم تجربه توده و طبقه در شرایط خاص ایران نبود، از تجربه و پراتیک پرولتاریای جهان، که در تئوریهای عام مارکسیستی متبلور شده، نشأت نگرفته بود، بلکه دست چین و التقاطی از نظرات "گوارا" و شبه تئوریهای مائو، ماریگلا و رژیم دبره بود، که به عنوان نسخه خلاق و شفا بخش دردهای جامعه ما توصیه می شد. بنیانگذاران و تئوریسین های مشی چریکی خود تصریح کرده اند که ما یکبار "انقلاب در انقلاب" رژیم دبره را خواندیم و رد کردیم. اما بار دوم آن را خواندیم و پذیرفتیم. و این پذیرش کتابی احکام، ستون و پایه کار شد.

آنها که با اعتقاد به اصالت عمل به میدان نبرد تن به تن و نابرابر قدم گذاشتند، خود توجه نداشتند که تابع تئوری هستند، منتهی تئوری صادراتی خاصی که از عمل روزانه و تاریخ و زندگی مردم و در راس آنها طبقه کارگر ایران و جهان استخراج نشده است. و پر واضح است که ادامه این راه، بیگانگی وجدایی از مردم را باید عمیق تر می کرد، که کرد. قهرمانها، حتی با مرگ خود نتوانستند توده ها را برانگیزند، بسیج کنند و حتی شاره های پراکنده کینه آنها را متمرکز و یکجا، در خرمی که به سوی ارکان رژیم زبانه می کشید، ببرند. "کسی را که هیچ چیز، حتی خودسریهای رژیم استبدادی، نتواند تهییج کند، مگر روشن نیست که او به جنگ تن به تن میان دولت و گروهی تروریست نیز با خونسردی کسی که انگشت به بینی کرده است، خواهد نگریست؟" (لنین، چه باید کرد؟)

بی اعتمادی مطلق به مردم!

در سال ۵۰، در زندان، فدائیان، که برخی از آنها امروز در رهبری این سازمان هستند، در توجیه علل شکست و انهدام "تیم کوه" در جریان عملیات "سیاهکل"، زیر پا گذاشتن اصل به قول خودشان "بی اعتمادی مطلق به مردم" را عامل اصلی می شمردند و دریغ می خوردند که "تیم کوه" نباید محل خود را ترک می کرد و وارد ده می شد. (می دانیم که در دستگیری این تیم زنده چریکی، گروهی از روستائیان ناآگاه نقش اصلی را داشتند.) آنها شکست سیاهکل را صرفاً "مولود یک خبط تاکتیکی می شمردند و به این "اصل طلایی" واقعی باور نداشتند که: هرگونه مبارزه جدا از توده، دیر یازود محکوم به شکست است. و نطفه شکست سیاهکل در واقع در استراتژی فدائیان، که نقش "پیشاهنگ" سیاسی طبقه را با نقش "پیش مرگ" عوضی گرفته بودند، بسته شده بود.

امروز، پس از گذشت بیش از هشت سال از تراژدی سپاهکل، که حماسه‌ای بی امید و بی دورنما بود، آن استراتژی اولیه، که برای راهگشایی، سر به دیوار صخره‌ای واقعیت می‌کوفت، تاکتیک‌های دیگری را، متناسب با اوضاع و احوال جدید، از طبیعت خود می‌زاید. اما این طبیعت، که می‌خواهد خود را از جنس مردم معرفی کند، هنوز همان اصل به ظاهر طلایی، اما در واقع بدلی "عدم اعتماد به مردم" در خونش می‌جوشد و از حرکاتش می‌تراود.

امروز هم برخی از هواداران فدائیان، غیبت سازمان خود را در دو هفته اول مبارزات شکوهمند خلق با امپریالیسم، که با تصرف جاسوسخانه امپریالیسم یانکی خیز تازه‌ای گرفت و بی اعتقادی نفی آمیز چریک‌های فدائی را در اصلت و محتوای این نبرد ملی، یک اشتباه زود گذر تاکتیکی می‌دانند که به قول خودشان به سرعت تصحیح شد. اما واقعیت، در نهایت تأسف حکمی جز این می‌دهد. عقب بودن و جداماندن چریک‌های فدایی از مردم - مردم واقعی کوچه و بازار که کارگران و دیگر اقشار زحمتکشان حجم اصلی و سنگین آن را تشکیل می‌دهند - دنباله‌مستمر آن جدایی و بیگانگی و سوءظنی است که تظاهر بارز آن را در رفراندومی که اکثریت شکننده و از لحاظ تاریخی بی سابقه مردم در صحنه آن عملاً در صف مقابل فدائیان قرار گرفتند، دیدیم و ادامه آن در رویدادهای مختلف مملکتی منعکس شد و هنوز می‌شود. جدا از مردم حرکت کردن، از بالا به آنها نگاه کردن، خود را قیم و آقا بالاسر و قهرمان نجات بخش این "توده" صغیر و بی‌دست و پا" به حساب آوردن، طبیعتی خرده بورژوازی است که مظاهر آن حتی اگر در حرف انکار شود، در عمل مصداق می‌یابد. چنین است خمیره مشی چریکی جدا از توده: در گفتار عاشق سینه‌چاک و فدایی خلق و در کردار تحقیرکننده خلق و بی اعتماد به آن.

این پرتگاه عمیق بین گفتار و کردار، بین ادعا و واقعیت، با چه استدلالی قابل پرشدن است؟ جوهر این تناقض چیست؟ فدائیان می‌گویند:

"چنانکه پیشرو درک خود را از حاکمیت سیاسی مبنای موضعگیری عملی خود قرار دهد و وضعیت توده‌ها را نادیده بگیرد، حاصل کار او چیزی جز چپ روی و ماجراجویی نخواهد بود. چنین حرکتی، پیشرو را از محتوای آن تهی خواهد ساخت و او را به مبارزی تک افتاده و بریده شده از توده تبدیل خواهد کرد." ("چرا در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کردیم"، از انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق، ص ۵۴)

اما خود آنها این اصل را، که مرزبندی بین "چپ روی و ماجراجویی" با واقع بینی و متانت انقلابی، بین "مبارزه" تک افتاده و بریده شده از توده با "مبارزه" پیوند خورده با مردم است، چگونه پیاده کردند؟ آیا برای مطمئن ترین سنجش و داوری، ملاک اصلی "عمل" نیست؟ عمل فدائیان تا چه حد با آنچه خود به عنوان اساس مطرح کرده‌اند، منطبق است؟

فدائیان می‌گویند :

"توده‌ها به طور غالب در انتخابات شرکت می‌نمایند. از دیدگاه آنان امتناع از شرکت در انتخابات ، در عین حال امتناع از شرکت در حرکت خودشان است و بی‌درنگ با این حرکت از در مخالفت برمی‌آیند ."

("چرا در انتخابات... " ، ص ۲۱)

معنی تلویحی این جملات ، که در صحت آنها تردیدی نیست ، اینست : توده‌ها به طور غالب در انتخابات بر پایه "قبول" مجلس خبرگان شرکت می‌کنند و از دیدگاه آنان ، شرکت در این انتخابات بر پایه "رد" آن - یعنی کاری که فدائیان با پرخاشجویانه‌ترین شیوه کردند - به معنی رد حرکت خودشان است و بی‌درنگ با این رد کنندگان مخالف خویش ، از در مخالفت برمی‌آیند . فدائیان خود این معنی را با صراحت بیشتر تاکید کرده‌اند :

"انها (توده‌ها) پیش از آنکه علل امتناع (ما) را ، در رابطه با حاکمیت سیاسی موجود ، بررسی کنند ، به اعتراض علیه تحریم حرکت خود می‌پردازند ."

("چرا در انتخابات... " ، ص ۲۱)

تعجب آور است که آدمی "آن موضعگیری عملی که وضعیت توده‌ها را نادیده می‌گیرد" ، "چپ روی و ماجراجویی" ، "بی‌محتوی" و مشی "بریده از مردم" بخواند و خود موضعی بگیرد که اقرار داشته باشد خشم و اعتراض و دشمنی توده را بر می‌انگیزد . ریشه این تناقض دردناک و تلوتلو خوردن بی اختیار کجاست ؟

فدائیان معترف اند :

"توده‌های مردم که مشاهده کرده‌اند ، بارهبری چه نیرویی شاه را درهم شکسته‌اند و به امپریالیسم ضربات کاری زده‌اند ، هنوز به طور غالب ، همان رهبری و همان جبهه را تأیید می‌کنند" ، "از برنامه‌های آن استقبال می‌نمایند ، از دعوت های حمایتی آن پشتیبانی می‌کنند و با درخواست بسیج آن ، بسیج می‌شوند ."

(همان منبع ، ص ۱۰ و ۱۱)

این اعتراف لفظی مانع از آن نیست که فدائیان ، پرولتاریا را برای ساقط کردن حکومتی که می‌دانند از چنین حمایت وسیع و فعال توده‌ای برخوردار است ، تشویق کنند و حتی پندار بافی را به آنجا بکشند که یکی از مسئولان فدایی اعلام کند :

"طبقه کارگر جز با سرنگونی قهرآمیز رژیم حاکم به وسیله جبهه‌ای از نیرو های عمیقاً انقلابی و ضد امپریالیستی (فدائیان تنها خودران نیروی عمیقاً انقلابی می‌دانند) قادر به انجام مرحله فعلی انقلاب نیست ."

(تحلیلی از اوضاع کنونی ایران ، از انتشارات دانشجویان پیشگام قزوین ،

ص ۶۲)

چنین است "توجه به موقعیت توده‌ها" در قاموس فدائیان! پهلوان‌های میدان نبردهای تن به تن، هنوز خواست و اراده خود را برای در هم شکستن حکومتی که به قول خودشان "توده‌ها حاضرند تحت رهبری آن بجنگند" و دشمن او را دشمن خود می‌دانند، کافی فرض می‌کنند. در چنین اوضاع و احوالی "سرنگونی قهرآمیز رژیم" به معنی اعلان جنگ به وسیع‌ترین توده‌هایی که سپاه آماده و مشتاق رهبری این رژیم‌اند، نیست؟ اگر این روش مبارزه جدا از مردم - و درست تر بگوئیم - مبارزه با مردم نیست، پس چیست؟ فدائیان تصریح می‌کنند:

"... (توده‌ها) می‌خواهند تا اعتراضات پایان گیرد و آرامش برقرار شود. آنها گمان می‌کنند که این اعتراضات مانع می‌شود تا دولت هرچه زودتر به خواست‌های آنها رسیدگی کند."

("چرا در انتخابات..."، ص ۱۱)

و آنوقت خودشان به نام "خلق" به انواع مختلف در دسر، درگیری و مسئله ایجاد می‌کنند و گفته خود را فراموش می‌کنند که خلق مخالف این برخورد‌ها و تشنجات فرساینده است و "دشمنی با حاکمیت سیاسی، دوستی توده‌ها را تأمین نمی‌کند." (همان منبع، ص ۲۵) آنها علی‌رغم توده و در جهت ستیز علنی با خواست او، به فراندوم جمهوری اسلامی که باید بساط شاهنشاهی کرم خورده و متعفن را به درک واصل کند، می‌تازند، غافل از اینکه هیچ انقلابی برای قانونیت خود فراندوم نمی‌کند. قانونی بودن رژیمی که از انقلاب برمی‌آید، در قانونی بودن خود انقلاب است. اما عناد و اعتراض فدائیان به این فراندوم، تنها خصومت توده‌های عظیمی را، که اکثریت نزدیک به اتفاق خلق را تشکیل می‌دهند، برمی‌انگیزد و چنانکه دیدیم بر انگیخت و از آن پس توده‌ها در کوچه و بازار، جدایی و خشمشان را از فدائیان در این شعار ساده و شعرگونه فریاد می‌کردند:

"هرکی که رای نداده - حق نظر نداره"

فدائیان این جدایی را با حرکات بعدی شان تشدید و آغشته به سوءظن و حتی کینه کردند: راه‌پیمایی‌های اعتراضی با شعارهای تند و آتشین علیه حکومتی که شکننده‌ترین "بسیج توده‌ای" را در پشت سر خود دارد، برپا کردند، به نفع روزنامه آیدگان و به مثابه نوعی دهن کجی به رهبر انقلاب، یعنی محور و هدف علائق پرشور مردم میلیونی، که گفته بود: "من دیگر آیدگان را نمی‌خوانم"، با همکاری و شرکت لیبرال‌ها و یک دوجین مائوئیست میتینگ به راه انداختند، تقریباً "کلیه صفحات روزنامه ارگان خود را به توپخانه‌ای برای ویران کردن ستون‌ها و برج و باروهای رژیم جدید، تبدیل کردند و از سراپای جامعه، فقط پرده‌ای تاریک و هولناک در انظار تصویر نمودند. در حالی که خود در رابطه با جنگ برادر کشی کردستان اعلام کرده بودند "هرگونه درگیری

مسلحانه و راه حل نظامی مخالف منافع مردم ایران و تنها به سود امپریالیسم، صهیونیسم و عوامل داخلی آن تمام می‌شود. " (کار، شماره ۲۹) در عمل، به جای کوشش در جهت قطع این جنگ تحمیلی که هم خلق ستمدیده کرد و هم دیگر خلق‌های ایران جز زیان از آن نصیبی نداشتند، خود به خونریزی پیوستند و بر بغرنجی این فاجعه دوسویه افزودند، همان طور که در وقایع خونین گنبد، سیاست و موضعگیری آنها، بدگمانی مردم را بیشتر برانگیخت. خوب، وقتی فدائیان قبول دارند که توده‌ها "دریسا موارد با جانبارزی حاضرند تحت همین رهبری با موانع بچنگند" ("چرا در انتخابات...")، ص ۱۰۵) چرا خود به هردلیلی، در جنگی که یکطرفش بی شک این "توده" خواهد بود، درگیر شده‌اند، به سینه مردم شلیک کرده‌اند و قضاوت بین خود و مردم را به گلوله وانهاده‌اند.

فدائیان مدعی‌اند:

"در شرایط کنونی، ذهن توده‌ها آنچنان مغلوب اوهام خرده بورژوازی است و خرده بورژوازی آنچنان با استفاده از وعده و وعید و سنت و مذهب، توده‌ها را تسخیر کرده‌است که نه تنها در تاریخ کشور ما، بلکه در جهان هم نمونه آن را کمتر می‌بینیم."

(همان کتاب، ص ۲۱)

بی‌آنکه به اسلوب غیر علمی این برداشت فدائیان اشاره کنیم. نخستین جوابی که بی‌اختیار در پاسخ این مسئله در ذهن طرح می‌شود اینست که: اگر نحوه و کیفیت تسخیر توده‌ها از طرف خرده بورژوازی، حتی در جهان هم کمتر نمونه دارد، پس تاکتیک‌های فدائیان هم در برابر این توده تسخیر شده، باید چنان باشد که نه تنها در تاریخ کشور ما، بلکه در جهان هم کمتر نظیری برای آن بتوان یافت. جز این، کلاه مدعیان رهبری سیاسی پیشروترین طبقه، در پس معرکه خواهد ماند.

اما در کمال حیرت مشاهده می‌کنیم که تاکتیک فدائیان در تمام مسائل گرهی و بغرنجی‌های سیاسی، نظیر مسئله فراندوم، انتخابات مجلس موسسان، جنجال روزنامه آیندگان، فاجعه کردستان، تسخیر جاسوسخانه آمریکا و مشتعل شدن نبرد ضد امپریالیستی و سرانجام همه پرس‌رسی قانون اساسی، یا با بورژوا لیبرال‌های ناراضی که خرقة مذهب به تن دارند، یا تروتسکیست‌ها و یا انواع و اقسام مائوئیست‌های نقابدار و بی‌نقاب وطنی منطبق بوده است. آیا اینست معنی تاکتیک بی‌نظیر در تاریخ کشور ما و کم نمونه در سطح جهانی؟

و فکر می‌کنید تصادفی است که هربار فدائیان اعلام راه پیمایی و تظاهرات کردند، عده زیادی از حواریون بختیار و قانون اساسی سلطنتی، ناراضیان لیبرال و پادوهای مائوئیسم و خلاصه تمام آنها که از سیلان تعمیق انقلاب ناخرسندند، هریک با دستاویز و مستمسک خود به آنها پیوستند؟ آخر این

همراهان، در شعارها و تاکتیک های فدائیان، چه چیز جاذب و مشترکی می یافتند که در دنباله صف آنها ردیف می شدند و شعارهای آنها را تکرار می کردند؟

لنین می گوید: بگو ببینم دوست کیست، تا بگویم تو کیستی؟ بگو ببینم متفق سیاسی تو کیست و کی به تو رای می دهد، تا بگویم سیمای سیاسی تو چیست؟

آیا فدائیان، در پرتو این رهنمود لنین، هیچ ضرورتی برای تغییر آن راه و روشی که به ازای حذف توده ها، چنین دوستان ناخلفی را روی دست آنها گذاشته است، احساس نمی کنند؟

فدائیان وقتی می گویند: "در این زمان توده کسانی را که از شرکت در انتخابات سرباز زنند، عملاً" خارج از صف خود می داند و به آنان به گونه نیرویی جدا از خود و بی ارتباط با مسائل خود می نگرد" ("چرا در انتخابات...")، (ص ۲۲) به مسئله ظریفی اشاره کرده اند.

آنها، چه بخواهند و چه نخواهند، پذیرفته اند که در این شرایط توده ها مخالفان و معاندان رژیم کنونی را دشمنان خود می شمارند و به "آنان به گونه نیرویی جدا از خود و بی ارتباط با مسائل خود می نگرد". برای اساس فدائیان به سهولت می توانند بر مبنای مشی خود، قضاوت و جبهه گیری توده ها را نسبت به خویش دریابند - و مشکل در این قضاوت کورسویی از اعتماد و جانبداری ببینند.

پس از این سیرو اشاره، دوباره به شاه بیت کلام فدائیان برمی گردیم و در ارتباط با مشی و وضع خود فدائیان آن را مرور می کنیم:

"چنانکه پیشرو... و وضعیت توده ها را نادیده بگیرد، حاصل کار او چیزی جز چپ روی و ماجراجویی نخواهد بود. چنین حرکتی پیشرو را از محتوی آن تهی خواهد ساخت و او را به مبارزی تک افتاده و بریده شده از توده، تبدیل خواهد کرد."

آری مشی مبارزاتی دیروز فدائیان خلق با مشی امروز آنها یک وجه مشترک اساسی دارد:

بی باوری به توده ها و مبارزه کردن جدا از آنها!

اگر دیروز آنها تمایل داشتند تمامی هم خود را وقف "عمل" کنند و تئوری را نه در وحدت دیالک تیکی با پراتیک زنده، بلکه به گمان خود به صورت زائده ای که جلوی دست و پای عمل را می گیرد و تنبلی و رخوت می آورد، به کناری بیندازند، امروز از مسیر مخالف به همان نتیجه می رسند. امروز آنها به تئوری باقی افتاده اند، تا عمل خود را، که جدا از مردم و در تضاد با واقعیت های عینی است، توجیه کنند.

دیروز و امروز محتوی مشی فدائیان در اساس تحولی نیافته است. اما در

جامعه تحولی بنیادی و کیفی روی داده است. توده‌ها دیروز رژیم را از خود نمی‌دانستند، و در بدترین حالت، نسبت به مخالفان آن روش بی‌طرفی نیکخواهانه داشتند. اما همان توده‌ها امروز خود را اندام‌های رژیم حاکم می‌دانند و نسبت به مخالفان آن به هیچوجه بی‌طرف نیستند. وقتی مشی فدائیان با محتوی توصیف شده‌اش، در شرایط حاکمیت رژیم طاغوتی موفقیت توده‌ای نیافت، در شرایط کنونی و در ستیز جویی چپ روانه با حاکمیتی که روی شانه‌های توده قرار دارد، هرگز نمی‌تواند چشم انداز روشنی را به تصور آورد.

بحث بر اصول راه پیراهه نکشید

در طی این دوسه هفته، که به اقتضای حساسیت اوضاع و دقایق سرنوشت سازی که بر میهن ما می‌گذرد، خطاب ما به چهره‌های فدایی در مقالات انتقادی و توضیحی آهنگ فعالیت‌تری یافته‌است، نامه‌های متعددی در این مورد، از اعضاء و هواداران فدائیان به دفتر "مردم" رسیده‌است. در میان نویسندگان این نامه‌ها، که لحن و قضاوت کاملاً متفاوتی درباره بحث جاری دارند، غیر از آنها که تنها سرمایه شان ناسزاگویی است، هستند کسانی که مسئله اساسی و موضوع محوری این گفتگوی ضروری و روشنگر را به عمد یا به سهو به کناری نهاده‌اند و به بهانه جوینی و ایرادات ملا نقطی وار به این کلمه یا آن سطر از فلان مقاله، به سائیدگی گوشه فلان نقل قول، یا لحن بهمان انتقاد، پرداخته‌اند و این جزئیات فرعی و حاشیه‌ای را چنان پررنگ و حاد جلوه داده‌اند که اصل قضیه بی‌رنگ و بی‌احتی لوث شده‌است. بزخی نوشته اند که فلان نقل قول فدائیان را چرا به طور کامل منعکس نکرده‌اید، یافی المثل چرا "است" آن را "می‌باشد" نوشته‌اید. پاره‌ای نوشته‌اند "چرا لحن شما زمخت تر و انتقادی تر شده" و اتفاقاً بعضی دیگر برعکس به ما تاخته‌اند که "منظورتان از این لحن نصیحت گر و پدران‌ه چیست؟ آیا نمی‌خواهید وانمود کنید که با یک فرزند کم تجربه و به اصطلاح اغفال شده طرفید؟"

این گلایه‌ها و اعتراضات و نظایر آنها، حتی اگر به فرض وارد باشد، نباید اجازه داد که بیش از آنچه در خور آنهاست، حواس ما را به خود جلب کند و موضوع حساس بحث را، که بر سر مشی سیاسی، تاکتیک و استراتژی فدائیان،

یعنی مهم‌ترین ابعاد موجودیت‌سیاسی و تئوریک آنها و سرچشمه و علل بحران کنونی سازمان آنهاست، در گردوغبار وهیاهوی نابجای خود محو کند. ما ادعا نمی‌کنیم که غیرممکن است اینجا یا آنجا، احیانا" در کلام یا لحن ما، ناخواسته رگه‌ای ناخالص یا ایراد و قصوری جزئی بروز کند. اما اصرار می‌کنیم که عمده کردن این مسائل -البته اگر وجود داشته باشد- گریز از برابر واقعیت انتقادات مطرح‌شده، لاپوشی کردن آن و کشاندن بحث به بیراهه و انحراف است. چه کسانی از کدو کاو اصول و بحث و بررسی مابین تئوریک و سیاست و عملکرد خود طفره می‌روند؟ فقط آنهایی که به حقانیت و استحکام موضع و منطق خود مطمئن نیستند؛ آنهایی که رودررویی صریح در اصلی‌ترین زمینه‌های علمی و نظری، به زیانشان تمام می‌شود، آنهایی که پای استدلالشان چوبین است و شعشه واقعیت، موم سفسطه و خانه برفیشان را، که در یخبندان یک فصل فقیر و عقیم بنا شده‌است، ذوب می‌کند، آنهایی که ناآگاهی و کم‌آگاهی مجذوب‌شدگان، همان قدر بازارشان را سکه می‌کند که آگاهی و بینایی دوستداران و مریدان حقیقت، به افلاشان می‌کشد.

هرکس از این جرگه نیست، نه می‌تواند و نه به خود حق می‌دهد که اصولیت بحث و تبادل نظر و تقاطع سیاست‌ها و اسلوب‌های متفاوت را، که بهترین فرصت را برای داوری و تمیز حق از باطل و سره از ناسره به مردم می‌دهد، در سیلاب تیره‌ای از دشنام و تهمت و هیجان‌ناکاذب و هیستریک پنهان و خفه کند. کاری که در بحث و فحص چریک‌های فدایی استثنایی نیست، قاعده است. بدون نعره و دشنام؟! مگر مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک بدون چنین پایه‌ای می‌تواند وجود داشته باشد؟!!

واقعا" جای شگفتی است که وظیفه دشوار مجاب کردن، تصحیح کردن، رشد دادن، به دروغ و انحراف زخم زدن، نقاب از چهره سفسطه برداشتن، همه و همه به "دشنام" و "تمسخر" واگذار شود و چنین عجزی، مبارزه انقلابی و برخورد سازنده عقاید خوانده شود!

مخاطب بی‌طرفی که انتقادات و استدلال‌های ما را درباره شویه و مشی سیاسی و برداشت‌های تئوریک فدائیان می‌خواند و گرمای حسن نیت و قربت طلب حزب توده ایران را در لابلای کلمات و عبارات آن حس می‌کند و تلاش پر حوصله و خون‌سردانه‌ای را در جهت یافتن زبان مشترک یا نزدیک به هم، در لحن ما به‌عیان می‌یابد، وقتی در جستجوی پاسخ به ما، به آثار فدائیان مراجعه می‌کند، جز پیله‌کردن روی مسائل فرعی و دست دوم و سوم، گریز زدن از مسائل محوری روز که میدان واقعی این بحث و رودررویی سیاسی است، و دست آخر کوهی از اتهام و دشنام، که از فرط استعمال دیگر گندیده شده و حوصله را به سر می‌برد، چه می‌یابد؟ واقعا" چه می‌یابد؟ هیچ! یک انبان پراز پوچ! این چه آئینی است؟ مگر نه اینکه مارکسیست‌های واقعی مخالفان خود و حتی دشمنان

خونی خلق را، نه با چشم غره و دندان قروچه و ناسزا، بلکه با برندگی استدلال و افشای منطقی آنها نزد مردم منزوی و خلع سلاح می‌کنند؟ مگر نه اینکه مخاطب واقعی برهان آنها نه این دشمنان - که هیچ حرف حسابی به خرجشان نمی‌رود - بلکه توده‌ها هستند؟ و توده‌ها هستند که در مسیر این افشاگری‌ها و برخوردهای هشیاربخش، رشد می‌کنند، جهت‌گیری و قضاوت آگاهانه می‌کنند و در حرکت و بسیج خود آن معرفتی‌را که در دسترسشان قرار گرفته، تبدیل به نیروی مادی تاریخ ساز می‌کنند؟ پس آن کس که جای دلیل و منطق و متانت را با فحاشی و شعارهای توخالی و تحریک‌کننده عوض می‌کند، ضمن اعتراف تلویحی به سستی موضع خود، به مردم نیز که مخاطب اوهستند، توهین و تعدی کرده‌است. به مردم باید احترام گذاشت و اعتماد داشت، نه به زبان شعار، بلکه با منطق کردار - وداوری نهایی و تعیین سرنوشت را با مراجعه فعال به این قاضی عادل و با فراست واکذاشت و از طریق او به اجرا درآورد. بحث و برخورد بین جریان‌های مختلف سیاسی مسئله خصوصی نیست که برای تسکین خاطر و دل خنک کردن، به جنجال و بدو بیران بی‌لائیمش. این یک موضوع مردمی و طبقاتی است که صاحبان اصلی آن مردم و طبقه‌اندو ما برای موشکافی و تحلیل و تفسیر دقیق آن در ملاء عام، مسئولیت داریم، برای حفظ امانت اصول بحث و رعایت نزاکت اجتماعی در لحن و رویه خود مسئولیت داریم، برای جلوگیری از انحراف و گرایش گفت و گو، به عرصه غیر ضروری و تحمیلی، به مسائل تصنعی و یا فرعی و حاشیه‌ای، مسئولیت داریم. احترام به مردم در عمل، یعنی درک و رعایت این مسئولیت.

متأسفانه این میل به هل دادن بحث و انتقاد از عرصه واقعی آن، به زمینه‌های جزئی و بی‌فایده، گاه به طور ناخودآگاه یا زیر فشار مخالفانی که تحمل برهان و استدلال طرح‌شده را ندارند، به پاره‌ای از هواداران و دوستان حزب نیز سرایت می‌کند. به این یاران باید توجه داد که روحیه انفعالی را باید به آنهایی واکذاشت که حق با آنها نیست و به حقیقت بدهکارند. وظیفه این دوستان ایستادگی و ابرام روی مواضع اساسی حزب و تحمیل مبرم‌ترین و شالوده‌ای‌ترین اصول، به بحثی است که مخالفان سفسطه‌جو به پیش می‌کشند. پاسخ‌گویی، آن هم به عمده‌ترین نقدها و پرسش‌ها، باید از مخالفان مطالبه شود و روی این مطالبه، چون حقی مسلم، اصرار گردد، تا سرانجام مدعیان از کنار گود، به درون آیند و ضرورت پیروز شود.

ما مطالبه‌ای بی‌قاعده و حرفی خارج از حساب و خردنداریم. ما از مخالفان سیاسی ای که خود را به مارکسیسم - لنینیسم متعهد می‌دانند، می‌خواهیم که در میدان عمل، صف خود را در میان دوستان و دشمنان خلق به درستی مشخص کنند. ما از آنها می‌خواهیم که جنگ و گریز لفظی و تئوری بافی را کافی بدانند و از پشت کلمات قصار و نقل و قول‌های دست‌چین شده‌ای که از شرایط مشخص

خود جدا شده‌اند، بیرون آیند و در زیر آفتاب، رک و پوست کنده، نقش و موضع واقعی خود را توضیح دهند.

بگویند که تضاد عمده جامعه کدام است؟ آیا خطی که پیروان امام خمینی در آن گام برمی‌دارند، در جهت حل این تضاد عمده و درست مصالح انقلاب و مردم هست یا نه؟ و اگر هست، وظیفه عملی مبارزان تقویت این جناح است یا تضعیف آن؟ در کنار این نیرو قرار گرفتن است یا در کنار بختیار- و به قول پاره‌ای از هواداران شما بختیارسیم- لیبرال‌ها و غیره؟ خواسته یا ناخواسته هم مسیر آنها شدن است، با طرد صریح خط و راه آنها؟ آیا وحدت با خطی که امام معرف آن است، در این اوضاع و احوال حساس، بر تضادی که با آن دارید، می‌چربد و یا برعکس؟ و اگر وحدت در این برهه حیاتی عمده است، چگونه است که برخی از اعضاء و هواداران شما به صراحت مسئله سرنگونی قهرآمیز رژیم حاکم‌را، که اهرمهای عمده آن در دست متحد طبیعی طبقه کارگراست، پیش کشیده‌اند و خود شما در نوشته‌هایتان با ایما و اشاره و در کردارتان با صراحت تمام آن را تأیید می‌کنید؟

این مسائل و دیگر اصولی که در مقالات ما آمد، واضح تر و عریان‌تر از آنست که جواب و توضیح آن را به پیچ و خم تئوریهای آنچنانی بکشانیم. خوب، فحش‌هایتان - اگر نمی‌توانید از آن صرف نظر کنید- سر جای خودش، حرف حسابتان چیست؟ چه حجتی برای دورافتادن روزافزونتان از توده‌ها و دوری روزافزون توده‌ها از خودتان دارید؟ پیشاهنگ بودن معنی دارد، پیشاهنگی که سپاه و قوای او در خلاف مسیر اوست، با خصم بیش از سپاه خودی همراه است. پیشاپیش مردم بودن به هیچ وجه به مفهوم جدا و بیگانه از مردم بودن نیست و نمی‌تواند باشد. شما که لااقل در حرف متعهد به مارکسیسم - لنینیسم هستید، مگر این سخن بزرگ را فراموش کرده‌اید که فقط یک گام باید از توده‌ها جلو بود، و این یک گام جلو بودن هم فقط برای آنست که، هم پیوند با توده‌ها همواره برقرار باشد و هم توده‌ها بسوی جلو رهبری شوند. شما که با سیاست و روشتان، هم از توده‌ها جداشاید و هم از توده‌ها عقب، چگونه می‌توانید مدعی پیشاهنگ توده‌ها باشید.

آری، برای کمونیست‌ها، برای پیشاهنگ طبقه کارگر، مردم مبدا و معاد وهمه چیزند. آنها می‌خواهند به هر قیمت از مردم، با مردم و برای مردم باشند. اما دوستان فدایی! شما کجائید؟ آیا واقعا" با مردمید؟ خود مردم در کارخانه و مزرعه و کوچه و خیابان در این باره چه فکر می‌کنند؟ هیچ می‌دانید؟

واقعاً چه کسی دنباله‌روست؟ حزب توده ایران، یا چریک‌های فدایی؟

این دعوی که حزب توده ایران "دنباله‌روی خرده بورژوازی" و "حاکمان سیاسی" شده است، هر روز با حرارت و هیاهوی بیشتری از طرف چریک‌های فدایی دامن زده می‌شود. آنها می‌گویند: "توده‌ای‌ها با مخدوش کردن مرزهای طبقاتی، می‌خواهند طبقه کارگر را خلع سلاح کنند". روزنامه‌کار، ارگان رسمی فدائیان می‌نویسد:

"حزب توده سیاست پذیرش بی‌قید و شرط رهبری آیت اله خمینی و تأیید کامل آن را پیش گرفته است و می‌خواهد به هر قیمت از این جمهوری اسلامی، تابوتی هم به او برسد." (کار - شماره ۳۳)

"نبرد خلق"، ارگان سیاسی و تئوریک سازمان چریک‌های فدایی خلق، به خیال خود از موضع "مارکسیسم اصیل" حزب توده ایران را تخطئه می‌کند که: "اپورتونیست‌ها کماکان به دنبال تشکیل جبهه ضد امپریالیستی به دور از هرگونه تفرقه" یا بهتر بگوئیم به دور از هرگونه تمایز قائل شدن بین نیروهای مختلف، یعنی بدون هیچ تلاشی برای ایجاد صف مستقل طبقه کارگر در این مبارزه" با شرکت تمام اقشار و طبقات هستند." (نبرد خلق - شماره ۷)

پیش از آنکه عیار این دعاوی عناد آمیز را در رابطه با واقعیت خط مشی سیاسی حزب توده ایران به بوته نقد بگذاریم، تذکر این نکته ضروری است که چریک‌های فدایی در پشت این هیاهو و هجوم، چیزی را پنهان می‌کنند: آنها با ناختن به آنچه دنباله روی اش می‌خوانند، و در زیر شعار ضرورت تشکیل صف مستقل طبقه کارگر، چپ‌روی‌ها و مشی جدا از توده خود را توجیه می‌کنند. آنها وانمود می‌کنند که گویا شکاف روزافزونی که صف آنها را از صفوف عظیم

خلق در مسایل و رویدادهای مختلف جدا می‌کند، مولود دفاع سرسختانه آنها از مواضع و منافع طبقه کارگر و خط فاصل کشیدن بین حرکات پرولتری با گرایش های دیگر اقشار و طبقات اجتماعی است و لاجرم باید طبیعی و ناگزیر ارزیابی شود.

در اینکه پیشبرد امر طبقه کارگر مستلزم وجود صف مستقل پرولتاریا در عرصه ایدئولوژی، سیاست و تشکیلات است، جای کمترین شبهه‌ای نیست. در اینکه این صف مستقل نه تنها تضمین کننده منافع طبقاتی کارگران است، بلکه با تعمیق انقلاب و سوق دادن هرچه بیشتر آن به پیش، مصالح نهایی دیگر اقشار و نیروهای خلقی را نیز تامین می‌کند، هیچ حرفی نیست. اما در اینکه عملکرد و خط مشی سیاسی چریکهای فدایی در جهت پدید آوردن تشکل پرولتاریایی، متمایز از دیگر اقشار و صفوف طبقاتی سیر می‌کند، تردید عمیقی وجود دارد، زیرا سیاست مستقل و واقعی پرولتری نه تنها سازمان سیاسی آن را از توده‌ها جدا نمی‌کند، نه تنها به شکاف و سوء ظن و بیگانگی بین توده‌ها و سازمان مزبور دامن نمی‌زند، بلکه برعکس پیوند و اعتماد متقابل این سازمان را با توده‌ها به طور روزافزونی شدت و استحکام می‌بخشد.

آنچه بدیهی است اینست که، ایجاد صف مستقل کارگران در درجه اول به سیاست مستقل کارگری نیازمند است و سیاست مستقل کارگری بدون داشتن برنامه‌ای که خط مشی، تاکتیک و استراتژی پیشاهنگ طبقه کارگر را در شرایط مشخص جامعه به طور دقیق و همه جانبه تعیین کند، قابل تصور نیست. لنین گوید:

"حزب ما در پیشاپیش تمام احزاب دیگر گام برمی‌دارد، زیرا دارای برنامه دقیقی است."

(دوتاکتیک سوسیال دموکراسی... پیشگفتار)

مفهوم خفته در این رهنمود کلیدی اینست که، بدون تکیه داشتن به یک برنامه دقیق سیاسی، اولاً "نمی‌توان ادعای پیشاهنگی انقلابی ترین طبقه را داشت، ثانیاً" محتوی حزبیت، یعنی سازمان سیاسی مستقل طبقه، در رابطه مستقیم با محتوی برنامه آنست. برنامه سیاسی، انطباق ایدئولوژی بر مسائل روز و خودویژگی های اجتماعی و جهانی است. اتحاد معنوی کارگران، که بر ایدئولوژی طبقاتی آنها استوار است، به وسیله وحدت مادی، یعنی به وسیله سازمان و تشکیلات سیاسی، تحکیم می‌شود. حال اگر یک سازمان سیاسی فاقد برنامه مشخص و دقیق باشد، نه تنها ظرفیت، استعداد و توان پیشاهنگ بودن را ندارد، بلکه اصولاً از وحدت و یکپارچگی تشکیلاتی هم نمی‌تواند برخوردار باشد. آنوقت چنین سازمانی چگونه قادر است صف مستقل پرولتاریا را با سیاست مستقل پرولتری حراست کند؟!

یک سازمان سیاسی که بخواهد به ایجاد صف مستقل طبقه کارگر، نه در

گفتار، بلکه در کردار یاری رساند، نخست باید استقلال خود را از درون، از طریق وحدت ایدئولوژیک اعضا و از بیرون، با در پیش گرفتن یک سیاست مستقل و دقیق پرولتری حراست کند. تحکیم وحدت درونی ایدئولوژیک و پیشبرد سیاست مستقل طبقه کارگرد در میان مجموعه صوف خلق، جز با برخورداری از یک برنامه صریح، که ضمن مزبندی موشکافانه نیروهای طبقاتی، تناسب نیروهای سیاسی جامعه را کاملاً در نظر بگیرد میسر نیست. چنین برنامه‌ای است که استراتژی و تاکتیک مشخص، آگاهانه، زنده و عینی طبقه کارگر و سازمان و حزب سیاسی او را تعیین و هدایت می‌کند. چنین برنامه‌ای است که به تأکید لنین "استقلال سیاست‌های پرولتری را نه با نوشتن کلمه "مستقل" ... بلکه با تعیین دقیق راهی حقیقتاً مستقل، مشخص می‌کند." (لنین، کلیات به زبان انگلیسی، جلد ۱۲، ص ۴۹۹ و ۵۰۰)

حال بینیم چریکهای فدایی، در ورای حرفها و شعارها، خود در عمل تا چه اندازه مستقل‌اند و سیاست مستقلی که برای طبقه کارگرایران تجویز می‌کنند، تا کنون چه ثمرات واقعی به بار آورده‌است.

در وهله اول باید در نظر بگیریم که چریکهای فدایی هنوز یک برنامه سیاسی جامع ارائه نکرده‌اند، یعنی آنها فاقد چیزی هستند، که آن "چیز"، ستون فقرات سیاست مستقل طبقاتی است. این فقدان برنامه سیاسی مدون و روشن، عوارض متعددی به بار می‌آورد که در راس آنها از دوضایعه عمیق می‌توان نام برد:

۱) بحران سازمانی و تشکیلاتی؛

۲) دنباله روی از حوادث و آلوده شدن به سیاست طبقات مختلف.

توضیح می‌دهیم:

۱) سازمان سیاسی طبقه کارگر، تجسم مادی ایدئولوژی طبقه‌است. به همین دلیل است که وحدت سازمانی بدون وحدت ایدئولوژیک مقدور نیست. هر جا که وحدت سازمانی نیست، وحدت ایدئولوژیک هم وجود ندارد، و هر جا وحدت ایدئولوژیک نیست، آنجا نمایندگان و یا ایدئولوژی طبقات مختلف اجتماعی در برابر هم قرار دارند. چنین تشتت سازمانی و ایدئولوژیک را به شکل یک بحران حادو ریشه‌ای، بامظاهر متنوع و متعدد، در وجود سازمان چریکهای فدایی به وضوح می‌توانیم بینیم. کافی است گرایش‌های مختلف و حتی متضاد ایدئولوژیک و تشکیلاتی را در مجموعه جریانی که بر محور نام "چریکهای فدایی خلق" شکل گرفته، در نظر آوریم، تا ابعاد این بحران را، که نطفه‌های تجزیه‌ای ناگزیر را می‌پرورد، دریابیم.

در یک سوی سازمان چریکهای فدایی، تمایلات تند چپ روانه از زبان گروه "اشرف دهقانی" سخن می‌گوید و در سوی دیگر، در وجود پدیده‌هایی چون "راه فدایی"، "گروه چوپان‌زاده" و انواع هواداران و تشکل‌های جوراجور،

تظاهر می‌کند. این گسیختگی‌ها و پریشانی‌های مستور نگاه داشته شده، مجال می‌دهد تا مائوئیست‌های رنگ‌وارنگ، لیبرال‌های چپ‌نما، فرصت طلبان قد و نیم قد، بتوانند خود را در صفوف فدائیان جا بزنند و به نام آنها حرف بزنند.

تشت و ناهماهنگی ایدئولوژیک و کشش‌های انشعاب طلبانه سبب شده است که معجونی از نظرات و آراء متضاد و ناساز زیر لوای فدائیان خلق منتشر شود و خود بر سرگیجه و آشوبی که وجود دارد، دامن بزند و هم بر عمق بحران سازمان بیفزاید. مثال مشخصی در این زمینه، منظره‌ی روشن تری از واقعیت پراکندگی درونی فدائیان به دست می‌دهد.

درحالی که سازمان چریک‌های فدایی خلق، خرده بورژوازی را، به مثابه‌ی عنصر غالب حاکمیت سیاسی، پذیرفته است، نویسندگان "راه فدایی" بر این شناخت خط بطلان می‌کشند و جزوه پشت جزوه منتشر می‌کنند که قدرت اصلی حکومت نه خرده بورژوازی، بل انحصار طلبان هستند که یک "کاست" مستقل از طبقات تشکیل داده‌اند. و در همانحال که سازمان چریک‌ها، در رابطه با بلوای تبریز، اعلامیه شدیدالحنی علیه لیبرال‌ها، به مثابه‌ی حجاب و پایگاه امپریالیسم، منتشر کرده است، نویسندگان "راه فدایی" نیروی عمده‌ی حاکمیت سیاسی را، که "سازمان" آنها را نماینده‌ی خرده بورژوازی خوانده بود، دشمن عمده و دشمن بلاواسطه می‌نامد و در عوض به لیبرال‌ها تخفیف می‌دهد و به عنوان رقیب طبقه‌ی کارگر از آنها یاد می‌کند. (راه فدایی، شماره ۵، ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۶)

اما گروه "اشرف دهقانی"، که به نام "چریک‌های فدایی خلق" کتاب می‌نویسد و اعلامیه منتشر می‌کند، گوشش بدهکار هیچ یک از این دو نیست و ساز خودش را می‌زند. این گروه در اعلامیه‌های شماره ۱۵ و ۱۶ خود، نیروی عمده‌ی حاکمیت را نه خرده بورژوازی، نه "کاست مستقل"، بلکه وابستگان امپریالیسم و نوکران سرسپرده‌ی بورژوازی وابسته معرفی می‌کند و تصریح می‌نماید که وجود هیئت حاکمه-کنونی و رهبری انقلاب مدیون سازش با امپریالیسم و فریب توده‌هاست!

اینهمه تناقض، که تنها مشت‌ی از خروار آن را ذکر کردیم، نشانه‌ی چه چیزی است، جز یک بحران ایدئولوژیک و سازمانی؟ آیا این شکل ناهم‌رنگ و ناهماهنگ که طیف وسیع فدائیان را با گرایش‌های متناقض در بر می‌گیرد، این حجمی که هنوز در خود به یک وحدت نسبی نرسیده است و استقلال سیاست و ایدئولوژی پرولتری را در وجود خود تامین نکرده است، می‌تواند و حق دارد که مدعی پیشبرد سیاست مستقل پرولتری در پهنه‌ی بغرنج جامعه و ایجاد صف مستقل طبقه‌ی کارگر باشد؟

لنین می‌گوید: "هرجا که گروه‌های روشنفکری ارتباط خود را با جنبش وسیع

کارگری تثبیت نکرده‌اند، همانجا پریشانی و انشعاب طلبی حکمفرماست. "آیا این اشاره‌ای حکیمانه به ریشه‌درد نیست؟

۲) بدون برنامه سیاسی مستقل، روشن و دقیق، تاکتیک و مشی سرراست، بی‌تزلزل و هدفمند وجود ندارد. وقتی تاکتیک علمی نبود، این حوادث و امواج است که سازمان سیاسی را با خود می‌برد و در حرکت و سیاست آن، نوسانهای شدید و چرخشهای ناگهانی پدید می‌آورد. بهترین نمونه این تلوتلو خوردن و کج و راست شدن را در نظرات چریکهای فدایی در همین چند ماه اخیر می‌بینیم.

دوستان فدایی، که به سبب محرومیت از یک برنامه سیاسی و تحلیل طبقاتی صحیح از نیروهای سیاسی جامعه، در ورطه داوری‌های ضدو نقیض افتاده‌اند، ثبات قدم و ابتکار عمل را از خود سلب کرده‌اند. آنها با یک بازی نمایشی دولت لیبرال آنچنان مسحور می‌شوند که به طرفداری از آن از ته دل هورا می‌کشند و علیه ارگانهای دمکراتهای انقلابی حکم می‌دهند که:

"به نظر سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، مدافع حقوق و منافع مردم دولت است و باید به دولت فرصت و اختیارات کافی داده شود، تا از این حقوق دفاع کند. ما فقط دولت را پاسخگو می‌شناسیم و نه هیچ نهاد دیگری را. سازمان ما از اقدامات دولت، که در جهت تثبیت آزادیهای دمکراتیک صورت می‌گیرد، پشتیبانی خواهد کرد، اما در حال حاضر اختیارات قوای مجریه و قضائیه به طور کامل در دست دولت نیست."

(مصاحبه مطبوعاتی سخنگوی چریکهای فدایی خلق، روزنامه کیهان، ۲۱ اسفند ۵۷)

سخنگوی فدائیان در مبارزه شدیدی که در همان موقع بین دو قطب حکومت، یعنی دمکراتهای انقلابی و لیبرال‌های محافظه کار جریان داشت، صراحتاً "طرف نیروهای محافظه کار را گرفت و اعلام کرد:

"باید قوای قضائیه و اجرائیه به طور کامل در اختیار دولت قرار بگیرد... دولت باید از تمام سازمانهای سیاسی کمک بگیرد (ولابد در راس همه از سازمان چریکهای فدایی خلق) تا بتواند به وظایف خودش عمل بکند. ما فکر می‌کنیم تضعیف اختیارات دولتی موجب تشدید درگیری بین مردم خواهد شد." (روزنامه آیندگان، دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۵۷)

تائید و پشتیبانی سازمان چریکهای فدایی خلق از دولت به حدی کامل و پر حرارت بود که مهندس بازرگان، نخست وزیر موقت در برنامه هفتگی تلویزیونی خود از آنها به گرمی تشکر کرد و خواستار ادامه این "حسن نیت" شد. اما چریکهای فدایی مدتی بعد، بی‌آنکه هیچ توضیحی بدهند، در برابر هردو نیروی طبقاتی که در صحنه سیاسی درگیر هم بودند (دمکراتهای انقلابی و لیبرالها) به یکسان جبهه گیری کردند:

"جنگ قدرتی که میان دو جناح هیئت حاکمه بر سر قبضه قدرت بر پا شد، از همان آغاز با فریبکاری های گوناگون جهت بهره‌گیری از شعار توده‌ها و از نیروی آنان همراه بود."

"ماباید راه زحمتکشان را، که دمکراسی توده‌ای است، از نقشه‌های خرده بورژوازی قشری و بورژوازی لیبرال و درگیری میان آنان متمایز کرده و به توده‌ها بشناسانیم." (ضمیمه کار، شماره ۳۵، ص ۳۹)

چریکهای فدایی در این مرحله، درگیری درون هیئت حاکمه را بیشتر یک دعوی خصوصی می‌دیدند و نه یک جدال طبقاتی، که نتیجه آن تأثیر تعیین کننده‌ای بر سرنوشت مسیر آتی انقلاب می‌گذاشت. آنها هیچ تمایزی بین خرده بورژوازی، یا پتانسیل ضد امپریالیستی‌اش، و بورژوازی لیبرال، با گرایش مکنونش به سوی قطب جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی، نمی‌یافتند و نمی‌دانستند اگر واقعا "بخواهند در راه منافع زحمتکشان گام بردارند، در این ستیزه نمی‌توانند و حق ندارند که این دو نیروی متناقض را به یک چوب برانند و به روی هردو باخشم یکسانی آتش بکشایند، یا نسبت به آنها بی‌طرف بمانند. این که چریکهای فدایی، دمکرات های انقلابی را که یک نیروی خلقی است و ظرفیت انقلابی دارد، در همان جوالی بیاندازند که لیبرالیسم سازشکارو تسلیم طلب را، به خاطر آنست که فدائیان هنوز درک درستی از نمایندگان خرده بورژوازی و استعدادهای طبقاتی آن در دوران ما نداشتند. آنها درباره این متحد طبیعی پرولتاریا، که خصلت دوگانه واپس گرایانه و انقلابی را توأم دارد، قضاوتی یکسویه و غیر علمی داشتند:

"قشریون (فدائیان نمایندگان خرده بورژوازی را قشریون می‌خواندند) بنا به ماهیت خود، نه می‌توانند هیچ برنامه مشخصی برای اداره جامعه واپسته ایران داشته باشند، نه می‌توانند اساس آن را دگرگون سازند."

(چرا مرکز جاسوسی آمریکا تسخیر شد. ضمیمه کار ۳۵، ص ۲)

تا این هنگام، فدائیان در وجود نمایندگان خرده بورژوازی یابه قول خودشان "قشریون"، جز انگیزه‌های بازدارنده، واپس گرایانه و ارتجاعی تشخیص نمی‌دادند. آنها در برابر تحلیل های حزب توده ایران، که به خصلت ضد امپریالیستی خرده بورژوازی وقوف داشت و اتحاد نیروهای پرولتری را با خرده بورژوازی بر محور این خصلت ملی و برای تقویت آن، ضرور می‌دانست، پوزخند می‌زدند و فیلسوف مآبانه اندرزمی دادند که:

"درعصر کنونی، مبارزه با امپریالیسم نمی‌تواند جدا از مبارزه با سیستم سرمایه‌داری صورت گیرد. چنین مبارزه‌ای از عهده قشریون ساخته نیست." (ضمیمه کار ۳۵، ص ۲)

اما پیش از آنکه مرکب این تفسیر روی کاغذ بخشکد، سیل بنیان کن واقعیت که با تسخیر جاسوسخانه آمریکا به خروش آمده بود، این توهمات ذهنی را با

خود برد و باز چرخشی جدید در نظریات چریکهای فدایی پدید آمد. آنها که تا چند روز پیش مبارزهٔ اوج گیرنده ضد امپریالیستی را، که تسخیر جاسوس خانه آمریکا جرقه به انبار باروت آن انداخته بود، تنها یک بازی بی محتوی و سطحی قدرت بین جناحهای حاکمه می دانستند، آنها که می گفتند: "واقعیت اینست که آنها (روحانیت) تنها می خواهند تضادهای درون هیئت حاکمه را با بسیج مردم در یک مبارزهٔ مشروع و بی آزار با امپریالیسم به نفع خود حل نموده و همهٔ قدرت را قبضه کنند." (ضمیمه کار ۳۵) آنها که مبارزهٔ ضد امپریالیستی جدید را، که سپاه اصلی آن توده های انقلابی بودند، "فریبکاری" و "مانور"، "ادا و اطوارهای انقلابی نمایانه"، "کاسه زیر نیم کاسه"، "هو و جنجال" (کار، ویژه تسخیر سفارت آمریکا، ۲۴ آبان) می خواندند، آنها که در سیمای روحانیت در دستگاه حکومتی جز رنگ تیره و یکدست ارتجاعی نمی دیدند، ناگهان بر همه پندارها و تئوریهای خود پا گذاشتند و زیر هجوم توانای واقعیت عقب نشستند و جزئی از این واقعیت را بر لب راندند:

"معتقدیم که قضاوت درست و برخورد واقع بینانه با نیروها و جریانهای سیاسی نقش مهمی در تقویت زمینه های وحدت عمل آنان علیه امپریالیسم ایفا می کند. ما ضمن تأیید اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت مبارز و در راس آن آیت اله خمینی و اعلام پشتیبانی از آن در برابر دشمن مشترک..."

(قطعنامهٔ راه پیمایی ضد امپریالیستی، یکشنبه ۴ آذر ۵۸، سازمان چریک های فدایی خلق)

اینکه چطور شد یکشنبه "ادا و اطوارهای انقلابی نمایانه" و "فریبکاری و مانور بی محتوی" روحانیت، تبدیل به چنان مبارزهٔ ضد امپریالیستی واقعی شد که فدائیان خود را ناگزیر به "تائید" و "پشتیبانی از آن" یافتند، بماند؛ چگونه یکشنبه از درون تیرگی های مطلق ارتجاعی، یک "روحانیت مبارز" با یک رهبر ملی ضد امپریالیست بیرون آمد، به کنار؛ اما آنچه قابل توجه و بررسی است، جوهر آن نگرش سیاسی و تحلیل طبقاتی است که از حمایت بازرگان و دولت او- که عمدتاً "ماهیت لیبرالی داشت - آغاز می کند و با این موضع گیری در برابر خرده بورژوازی سنگر حفر می کند و بعد این حمایت را تبدیل به بی طرفی می کند و سرانجام این بی طرفی را به دشمنی نفی آمیز بدل می سازد و در عوض، دشمنی نخستین با روحانیت را تا "پشتیبانی از آن در برابر دشمن مشترک" فرامی رویاند!

آیا اینست مفهوم سیاست علمی و مستقل پرولتری؟ آیا اینست معنی عملی پیشاهنگ، آنهم پیشاهنگ انقلابی ترین و پیشروترین طبقهٔ اجتماعی؟

در ورای لفظ و لقب و دعوی "پیشاهنگ"، این، حقانیت تجربه و عمل است که می درخشد، حقانیت مبارزانی که با قدرت پیش بینی، ارائه تاکتیک های

راهگشا و درک کنه مضامین اجتماعی، قادرند توده‌ها را بسیج کنند، توده‌ها را در راستای میرم ترین شعارها هدایت کنند، اعتماد توده‌ها و در راس آنها طبقه کارگر را در صحت و پیروزی مشی خود به دست آورند، مشی خود را نه از قلب و ذهنشان، نه از حداکثر تمایلات و آرزوهایشان، بلکه از درون امکانات واقعی قابل تحقق، شرایط عینی قابل دسترسی، استخراج و تنظیم کنند، و بدین ترتیب با تحکیم پیوند توده‌های غیر پرولتری با پرولتاریا، موجبات پیشتازی و سرکردگی طبقه کارگر را، که تنها با اشتیاق و میل و اراده و شعارهای آتشین تامین نمی‌شود، در عمل فراهم آورند. و صد البته یک چنین پیشاهنگ میدان عمل، با آن پیشاهنگ که چریکهای فدایی لقب آن را به بهای خون‌هایی که از آنان بر خاک ریخته، زبینه - و درست تر بگوئیم - پاداش خود می‌دانند، فاصله زیادی دارد. فاصله‌ای درست به آن اندازه که بین "حرف" با "عمل" وجود دارد.

سلحشوری و بی‌باکی، جواز پیشاهنگ شدن نیست، اگر چه برای آن لازمست. چه بسا که شور و سلحشوری در بیراه، برای طبقه کارگر پیش از آنکه "یارشاطر" باشد، "بارخاطر" است و چنین عطایی را بهتر آنکه به لقایش بخشند. نسخه‌هایی که چریکهای فدایی تا کنون برای تفکیک صف مستقل پرولتاریا و تامین سرکردگی طبقه نوشته‌اند - و نمونه‌هایی از آن را با هم مرور کردیم - بیش از حرف و ادعا چه به بار آورده است؟ چرا! آنچه بیش از های و هوی در این نسخه‌های به ظاهر انقلابی بوده، محرک پیریشانی بیشتر در جنبش چپ، به هرز رفتن توان آن و جدایی روز افزون بخشی از این جنبش از توده‌ها و به ویژه طبقه کارگر است.

چنین سیاستی، اگر قرار باشد قطب نمای طبقه کارگر شود، این طبقه را نه به صورت دنباله روی سرگردان و بی‌اراده و بی‌برنامه حوادث، نه به صورت بازیچه افسار و طبقات سیاسی، بلکه به صورت یک زائده و یک نیروی پاکبخته، بی هویت و ورشکسته در می‌آورد، که با پیچ و خم‌ها و نوسانات و تغییر مشی پیاپی خود به نیروهای مترقی دیگر نیز به شدت آسیب خواهد رساند.

ما به دوستان فدایی توصیه می‌کنیم که تلاش برای تشکیل صف مستقل طبقه کارگر در صحنه سیاست ایران را نخست با کوشش پیگیر برای تشکیل صف مستقل فدائیان بر محور یک برنامه مشخص و دقیق آغاز کنند. چنین کوششی قبل از همه ناگزیر است با دست یافتن به یک وحدت ایدئولوژیک در درون سازمان چریکهای فدایی، با بیرون ریختن حشو و زوائد و عناصر انحرافی، وحدت تشکیلاتی را پایه ریزی کند و با فائق آمدن بر بحران حاد کنونی، راه را برای در پیش گرفتن یک سیاست مستقل، حساب شده و واقعا "پیشرو و پایدار پرولتری باز کند. تنها در روند صبورانه یک سیاست صحیح و مستحکم است که ایجا د صف مستقل پرولتاریا قابل تصور است.

مسأله «دنباله‌روی» از دیدگاه‌ها

حالا می‌رسیم به دعوی چریک‌های فدایی درباره «دنباله‌روی حزب توده» ایران از خرده‌بورژوازی و یا به قول بعضی دیگر از مدعیان، «حاکمان سیاسی کنونی». در مدخل این بحث و بررسی لازمست یکبار دیگر ملاک‌ها و ابزار «مستقل بودن» را از دیدگاه علمی به اجمال مرور کنیم، تا شرایط داوری و تشخیص، سهل‌الوصول باشد. گفتیم که:

۱- برای تشکیل صف مستقل طبقه کارگر، پیش از همه به یک برنامه روشن و دقیق سیاسی نیاز است، تا براساس آن بتوان یک سیاست مستقل پرولتری را، بدون نوسان و تزلزل، تا به آخر پیش برد.

۲- سیاست مستقل و پیگیر پرولتری، محور تشکیل صف مستقل و فشرده طبقه کارگر است.

۳- سازمان یا حزب سیاسی، پیش از آنکه وحدت درونی و استقلال خود را از طریق وحدت ایدئولوژیک و تشکیلاتی تحکیم و حراست کند، قادر به ایجاد صف مستقل طبقه کارگر نخواهد بود.

۴- عامل تبدیل شدن به پیشاهنگ راستین - علاوه بر مرز بندی قاطع ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، بین پرولتاریا با دیگر نیروهای سیاسی و طبقاتی - قدرت پیش بینی، ارائه صحیح ترین تاکتیک‌ها و توانایی در بسیج توده‌های کارگر و دیگر متحدان آنست.

میزان پیشاهنگ بودن و استقلال چریک‌های فدایی را در عمل و حرکات اجتماعی آنها، در رابطه با این اصول مارکسیستی بررسی کردیم و اینک حزب توده ایران را - جدا از هرگونه پیشداوری - در بونه این نقد می‌گذاریم: نخست اینکه، حزب توده ایران تنها سازمان و حزب سیاسی کشور است که دارای برنامه تحلیلی دقیق و صریح اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. این برنامه با توجه به واقعیت عینی تناسب نیروهای سیاسی و طبقاتی در سطح جامعه ایران و جهان، وظایف انقلابی را زیر درفش عاجل ترین شعارها و تاکتیک‌ها تعیین کرده است. بر اساس همین برنامه، سالها پیش از آنکه رژیم فعلی بر سرکار آید، ما سیاست و برنامه خود را در قبال حکومتی نظیر آن اعلام کرده و چگونگی روابط خود را با چنین رژیمی دقیقا مشخص کرده بودیم. در برنامه حزب توده ایران، که در حدود شش سال پیش تنظیم و در سال ۱۳۵۴ تصویب شد، تاکید شده است:

"حزب توده ایران از هردولتی که از یک تحول مترقی ضد امپریالیستی و

ضد ارتجاعی ناشی شده باشد، به نوبه خود پشتیبانی خواهد کرد و در راه سوق آن به سوی سمت گیری سوسیالیستی خواهد کوشید.

(برنامه ... - ص ۲۸)

می بینید که جانبداری حزب توده ایران از رژیم جدید، علی رغم زهرپاشی مدعیان، نه مصلحت گرایی و نان به نرخ روز خوردن است، نه یک سیاست خلق الساعه. در پشت سر این دیدگاه به قول رفیق "ف.م. جوانشیر" - "تجربه انقلاب مشروطه، جنبش جنگل، تجربه خودما در زمان مصدق، تجربه گوباو الجزایر و مصر (جمال عبدالناصر) و تجربه دهها کشور دیگر خوابیده و روح آن از اندیشه خلاق مارکسیسم - لنینیسم و تصمیمات کنفرانس های احزاب برادر، مایه گرفته است." (گفت و گو با چریکهای فدایی، ص ۱۵)

حرکت حزب توده ایران از پی پیروزی انقلاب حماسه آفرین مردم، تنها "دنباله روی" - و درست تر بگوئیم - دنباله گیری تصمیمات یک مرجع بود: شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران.

این پلنوم تاریخی، که بلافاصله پس از انقلاب پیروزمند خلق های ما تشکیل شد. با ارزیابی جدید تناسب نیروهای اجتماعی، امکانات بالقوه عینی و ذهنی، سطح تجربه سیاسی توده ها، مبرم ترین وظایف انقلابیون و مبارزان را در راستای به ثمر رساندن هدفها و آمال راستین انقلاب، مشخص کرد. از آن پس تمامی قوه و ابتکار و تلاش حزب ما در راه این هدفهای عینی و مشخص بسیج شد، که پیروزی واقعی انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک ما، بدون تحقق آنها به صورت رویا باقی می ماند. خطوطی از این وظایف که تفسیر مضمون انقلاب بزرگ خلقی ایران است، در اسناد پلنوم شانزدهم، به این شرح آمده است:

در زمینه سیاست خارجی

- لغو کلیه قراردادهای نابرابر اقتصادی، سیاسی و نظامی علنی و یا سری، که امپریالیسم و رژیم سرنگون شده به کشور ما تحمیل کرده اند؛
- لغو قرارداد دو جانبه نظامی با آمریکا؛
- اعلام بی طرفی ایران (خروج از پیمان نظامی تجاوزگر سنتو) و پیوستن به جرگه کشورهای غیر متعهد؛
- پشتیبانی مادی و معنوی همه جانبه از جنبش های انقلابی و آزادی بخش ملی و ضد امپریالیستی و در درجه اول از جنبش آزادی بخش خلق قهرمان فلسطین.

در زمینه اقتصادی

— ریشه کن ساختن تسلط امپریالیسم از کلیه شئون اقتصادی کشور، از طریق الغای کلیه قراردادهای اسارت آور؛

— ملی کردن کلیه موسسات صنعتی کشاورزی و مالی متعلق به انحصارها و دولتهای امپریالیستی، ملی کردن بانکها و موسسات بیمه خصوصی و واحدهای بزرگ صنعتی و کشاورزی، که در دست کارگزاران و سرمایه داران بزرگ وابسته به رژیم سرنگون شده متمرکزند و به طور کلی با سرمایه های امپریالیستی پیوند دارند؛

— ضبط همه ثروت های متعلق به اعضای خاندان پهلوی، کوشش در بازگرداندن ثروت هایی که توسط این افراد به خارج منتقل شده است... ضبط تاراج های گردانندگان رژیم و کارگزاران امپریالیسم... مصادره زمین های متعلق به زمین خواران بزرگ و سفته بازان زمین های شهری...

— الغای قرارداد تحمیلی کنسرسیوم بین المللی نفت، جلوگیری از افزایش نامعقول استخراج نفت...

— الغای کلیه قراردادهای پرهزینه ایجاد نیروگاه های هسته ای؛

— اجرای اصلاحات ارضی بنیادی از طریق مصادره زمین های متعلق به زمینداران بزرگ و ملی کردن موسسات بزرگ خصوصی کشاورزی؛

— تمرکز رشته های اساسی صنعت، بانکداری و بیمه در دست دولت. مسئله اعطای خودمختاری به خلق ها در چهارچوب ایران واحد و مستقل، آزادی فعالیت سازمانهای سیاسی و صنفی و اجتماعی ملی و مترقی، محاکمه و مجازات کلیه کارگزاران فاسد و جنایتکار رژیم سابق...

و دیگر حقوق و آزادی های سیاسی، فردی و اجتماعی، برای شالوده گذاری یک نظام سیاسی مترقی، در اسناد پلنوم حزب مورد تاکید بسیار قرار گرفته بود. در همین اسناد، ضمن طرح پیشنهاد تشکیل جبهه متحد خلق، برای بارور کردن انقلاب به سود زحمتکشان، درباره بورژوازی لیبرال— که دیدیم چریکهای فدایی تحت تاثیر ظواهر امر به طرفداری از آن برخاستند— اعلام خطر شده بود. پلنوم هشدار داده بود:

"امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی و وابسته به آنان می کوشند با تمام نیرو، با بستن اتحاد بaborژوازی لیبرال، که از گسترش جنبش انقلابی هرروز بیشتر به وحشت می افتد... و با افشاندن تخم نفاق و دودستگی در میان نیرو های راستین انقلاب زمینه را برای تسلط مجدد خود فراهم کنند."

امروز بسیاری از این خواستها انجام شده و یا در شرف اجراست. تعمیق آنچه شده و تسریع آنچه باید بشود، همچنان در دستور روز برنامه سیاسی ماست. ما در این فرایند، هر فرد و یا نیرو و سازمانی را، که در جهت تحقق این برنامه ملی و دمکراتیک گام برداشته و هراقدامی را در این زمینه، با تمام قوا تأیید و حمایت کرده‌ایم، و این حمایت و جانبداری، در واقع تأیید و جانبداری از مبرم ترین و ضرورترین وظایف و مضامین انقلاب بوده، که در برنامه ما منعکس است.

در این مسیری که جزئیات اصولی آن، پیشاپیش تدوین شده، واقعا در عمل، چه کسی دنباله روی چه کسی است؟ جنجال و حرف و شعارهای توخالی را کنار بگذاریم. در ورای شکل مذهبی و عقیدتی و مسلکی رویدادها و برنامه هایی که در میهن انقلابی ما می‌گذرد، چه محتوای طبقاتی و چه ماهیت سیاسی وجود دارد؟

"دنباله روی" خود یک محتوی است، نه حرف و شکل. مفهوم واقعی دنباله روی، گذشت در اصول و چشم پوشی از وظایف و برنامه های مشخص خود، به نفع فرد یا سازمان و نیروی سیاسی و طبقاتی دیگری است. کدام حرکت و عمل سیاسی حزب توده ایران، در عمق و محتوای خود، مغایر اصول برنامه‌ای و وظایفی است که پلنوم حزب قبلا در برابر آن قرار داده بود؟

ما دنباله روی حوادث نیستیم، بل این حوادث است که صحت نظرات ما و استقلال رای و عمل ما را هرروز درخشان تر تأیید و اثبات می‌کند.

هرگام که انقلاب به پیش برمی‌دارد، طبقه کارگر ایران یک گام به آرمان های نهایی خود نزدیک تر شده است. ما با این بهانه، که طبقه کارگر سرکردگی انقلاب ایران را در دست ندارد، مانع گامهای انقلاب نمی‌شویم. برعکس، همه توان مبارزاتی خود را صرف بیشتر و بلندتر کردن این گامها می‌کنیم، زیرا بر این عقیده‌ایم که: "تأمین سرکردگی طبقه کارگر تنها به اراده این طبقه و خواست حزب وی مربوط نیست. علاوه بر صحت رهبری حزب طبقه کارگر، تجربه خود توده‌ها نیز شرط است تا این سرکردگی تحقق یابد. لذا در عین حال که حزب ما برای تأمین سرکردگی طبقه کارگر مبارزه می‌کند، آن را شرط وحدت عمل و اتحاد خود با دیگر نیروهای ملی و دمکراتیک قرار نمی‌دهد."

(برنامه حزب توده ایران، ص ۲۷)

حزب توده ایران از این پیوند و اتحاد، جز نفع، نصیب دیگری نخواهد برد، زیرا دارای برنامه مشخص، روشن و دقیقی است که مرزها و مسیرهای او را در حرکت مستقلانه‌ای حراست می‌کند. و نیز پشتوانه آهنینی از یک وحدت ایدئولوژیک بی خدشه دورن سازمانی دارد، که نه تنها در میان تمامی سازمانهای سیاسی کنونی ایران کاملا بی همتاست، بلکه به عنوان ترمه و تکامل طبیعی یک تاریخ پراز حیات و تجربه، در قیاس با تمامی گذشته خود حزب نیز بی سابقه است.

چریکهای فدایی میان دوگرایش متضاد

گام "نو" و "مثبتی" که چریکهای فدایی درسی و هفتمین شماره نشریه "گار" برداشته بودند، در سی و هشتمین شماره این نشریه به نحو دیگری ادامه یافت. در "گار" ۳۷، چریکهای فدایی، علی رغم مشی گذشته خود، روی عمده ترین جنبه انقلاب ما، یعنی جنبه ضد امپریالیستی آن تاکید ورزیدند و بر این شالوده طبقه گارگر ایران و نیروهای سیاسی و هواداران آن را به یاری جناح حاکم خرده بورژوازی در نبر دسرنوشت ساز با امپریالیسم آمریکا و بورژوازی لیبرال فراخواندند. چریکهای فدایی از دیدگاه جدید خود از خرده بورژوازی به عنوان "متحد طبیعی طبقه گارگر" نام بردند و به درستی یادآور شدند که بدون دادن یاری فعال به این متحد طبقاتی، "توان جنبش ضد امپریالیستی پراکنده می شود و از این امر جز نمایندگان گوناگون بورژوازی سود نمی برند."

شماره ۳۸ "گار" این حرکت روبه تعالی و تصحیح کننده را در عرصه دیگری تعمیم داد. در مقاله ای با عنوان "نظری بر صف آراییی دوستان و دشمنان جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک خلق های ایران و جهان"، بارقه ای از یک احساس انترناسیونالیستی در تائید اردوگاه سوسیالیستی به مثابه مقر پرولتاریای انقلابی جهان سوسو زد. چریکهای فدایی در این مقاله، ضمن تشریح موضع حمایت آمیز کوبا، ویتنام، اتحاد شوروی، جمهوری دموکراتیک خلق کره، جمهوری دموکراتیک خلق یمن و دیگر نیروهای "ترقی خواه و ضد امپریالیست جهان" از مبارزات مردم ایران تصریح کرده اند:

"جنبش نوین کمونیستی ایران که بسیار نوپاست، سمت گیری جنبش جهانی

کارگری و کمونیستی و سمت گیری جنبش های رهایی بخش و ضد امپریالیستی سایر خلق های تحت سلطه جهان را باید مورد توجه قرار دهد و با تکیه بر روندهای عینی درون جامعه و درک صحیح از مبارزه طبقاتی جامعه ما، برای مبارزه طبقه کارگر ایران، برای مبارزه میلیونها مردمی که در عرصه مبارزه ضد امپریالیستی - دموکراتیک به تلاش دورانساز تازه ای دست زده اند، بیش از یافته های ذهنی خود اهمیت یا ارزش قابل شود.

بدون توجه به پیوند مبارزه ضد امپریالیستی - دموکراتیک خلق های ایران با جبهه جهانی پیکار علیه امپریالیسم آمریکا، بدون درک اینکه انترناسیونالیسم پرولتری واقعا وجود دارد و مبارزه ضد امپریالیستی طبقه کارگر و زحمتکش ایران از پشتیبانی پرولتاریای سراسر جهان برخوردار است، قادر نخواهیم بود در موضعگیری سیاسی، مشی درستی اتخاذ کنیم.

اگر در نظر بگیریم که آنچه در تعالیم مارکسیسم، مقدم و عمده است، خصیت انترناسیونالیستی آنست، این برداشت نوظهور را در آثار چریکهای فدایی به منزله یک مبدا و نقطه عطف مهم باید تلقی کرد و به این طلیعه درود فرستاد. این تلاشی است در رهایی از خرافه ها و سموم تئوری نزدیک بین ناسیونال - کمونیستی (کمونیسم ملی) که سالها بزرگترین قلاده را به پای بخشی از جنبش چپ ایران زده بود. اگر این تلاش، که هنوز مردد و ناتمام است، به ثمر برسد، چریکهای فدایی در سپیده دمی تازه، حجابی تیره و مانعی اساسی را از پیش چشم خود بر خواهند داشت. اما حرکتی که آغاز شده تا همین جا نیز حائز اعتبار چشمگیری است. کافی است به نقطه نظرهای چریکهای فدایی درباره کشورهای سوسیالیستی و احزاب کارگری و کمونیستی تا همین چند ماه پیش نظری بیندازیم، تا به عمو تحولی که در ذهن و برداشت آنها روی داده است، واقف شویم. فدائیان چهارماه قبل، در ارگان رسمی خود "کار"، با چنین باوری شوروی و کشورهای سوسیالیستی را ارزیابی می کردند:

"رویزیونیست ها اینک زیر شعار همزیستی مسالمت آمیز لنین، به نفی انقلاب، به تبلیغ گذار مسالمت آمیز و سازش طبقاتی پرداخته اند."

"سیاستی که رویزیونیست ها در پیش گرفته اند، در جهت همکاری و سازش طبقاتی و جلب رضایت امپریالیست هادور می زند."

(تاریخچه و منشاء رویزیونیسم در جنبش کمونیستی، شماره های ۲۷ و ۲۹ کار) بدیهی است زبانی که امروز در پرتو ذوب کننده و مقاومت ناپذیر واقعیت عینی اعتراف می کند که: "انترناسیونالیسم پرولتری واقعا وجود دارد" و جلوه های این انترناسیونالیسم را در سیمای کشورهای سوسیالیستی نشان می دهد، در آن دهانی نمی چرخد که کشورهای سوسیالیستی را "همکار امپریالیست ها" و "دشمنان انقلاب" و "سازشکاران طبقاتی" می خواند. بین آن ادعای احساساتی و نفی کننده و این موضع گیری تأیید آمیز و جانبدار، دره ای عمیق، فاصله

است. این فاصله راکشورهای سوسیالیستی با تغییر سیاست و مشی خود پر نگردانند، بلکه چریکهای فدایی با تجدید نظر در بینش و اعتقاد خود کوشیده‌اند از میان بردارند.

نکته جالب توجه در چرخش سیاسی و تئوریک چریکهای فدایی اینست که آنها به همان نسبت که در بازسازی های خود به مواضع حزب توده ایران نزدیکتر می‌شوند، بر دامنه خشم و هجوم و افترا و لجن پراکنی به حزب ما می‌افزایند! سوال محوری در اینجا اینست که: چریکهای فدایی در پس این تناقض چه چیزی را پنهان می‌کنند؟

وقت آنست که به این سوال، فارغ از هرگونه پیشداوری و تعصب، با شجاعت و صراحتی که برترین فضیلت مارکسیستی است، پاسخ داده شود. شما دوستان فدایی، مواضع و تحلیل‌های ما و خودتان را در گذشته و حال و در طی این ده ماهی که از انقلاب می‌گذرد، یکبار دیگر مرور کنید. ما چه می‌گفتیم و اکنون چه می‌گوئیم؟

آنچه شما امروز درباره جبهه جهانی سوسیالیسم و اصل انترناسیونالیسم پرولتری می‌گوئید، مگر تصویر رنگ پریده‌تری از آن واقعیت فلزآسا نیست که از آغاز تولد حزب توده‌ای ما، رهنمون گفتار و کردار آن بوده‌است؟ آنچه شما امروز درباره عمده‌ترین و جه انقلاب ایران، یعنی وجه ضد امپریالیستی آن می‌گوئید، آنچه درباره ظرفیت ضد امپریالیستی خرده بورژوازی حاکم می‌نویسید، تاکیدی که بر ضرورت حمایت فعال از رهبری انقلاب در کارزار ضد امپریالیستی و ستیز با بورژوازی لیبرال می‌کنید، مگر نخستین بار از طرف حزب توده ایران مطرح نشد و مورد انکار و تاشی شما قرار نگرفت؟

ما هنوز روی همان مواضع هستیم و این شماست که برای تطبیق خود با واقعیات و زیر فشار خردکننده حقایق بارز و کتمان ناشدنی، به سوی نقطه نظر های ما گام برداشته‌اید. پس چگونه است که دیروز ما را به خاطر مواضع و عقایدمان که انحرافی اش می‌پنداشدید، ملامت و تخطئه می‌کردید و امروز باز به خاطر همان عقاید و مواضع که خودتان تا حد قابل توجهی در آن شریک شده‌اید، با لجاج و کینه‌ای که طبیعت دشمنان مشترک ما و اسلوب نهاست، همچنان به ما می‌تازید؟ آیا در پس این تناقض، که بین مواضع جدید شما و سیاست تصنعی خصمانه‌تان نسبت به حزب توده ایران وجود دارد، غرور جریحه‌دار شده‌ای از خود حمایت می‌کند، یا حاصلتی غیر پرولتری، ضعف و تنک نظری خویش را پنهان می‌دارد؟

شما که خود را مارکسیست می‌خوانید، پس با معیار وبه شیوه مارکسیستی بیندیشید. در آن صورت در خواهید یافت که صحت پایگاههای انترناسیونالیستی و تحلیل‌های سیاسی و جهت‌گیریهای حزب توده ایران در صحنه سیاست داخلی، تصادفی نبوده و نیست. سلامت و استحکام این

نظرگاهها، مرهون ایدئولوژی علمی و انقلابی ژرف بینی است که ذخیره‌ای از صیقل یافته‌ترین تجربیات انقلابی میهن ما و جهان را در دسترس و پشت سر خود دارد. نمی‌توان در آن طبقه جهانی که این ایدئولوژی علمی و انقلابی متعلق به اوست، ریشه تداخت و درعین حال هم در کنار این نیروی جهانی بود و هم با معیار و اسلوب آن، حوادث بفرنج را سنجید و در کلاف پیچ در پیچ آن گم نشد.

شما که خود را مارکسیست می‌خوانید و از قول لنین تصریح می‌کنید که "کمونیست‌ها هرگز به مردم دروغ نمی‌گویند"، سعی کنید خودتان این آموزش لنینی را به کار بندید و در کردار برضد این گفتار جبهه نگیرید. در آن صورت دروغ‌های سبک و حباب ماندنی را که از فرط ابتذال، بی‌خاصیت شده‌اند، از انبان چرکین مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها و سایر دشمنان خونی طبقه کارگر، به عاریه نخواهید گرفت که فی‌المثل؛ "حزب توده از انقلاب شاه که به دستور مستقیم امپریالیسم آمریکا به اجرا درآمد، حمایت می‌کرد" و یا: "حزب توده موافق سرنگونی سلطنت نبود" و یا "حزب توده هنگامی که شهرهای ایران در آتش قیام می‌سوخت، قهر انقلابی توده‌های رزمنده ایران را به گروهی اوباش ساواکی نسبت می‌داد."

(کار، شماره ۳۸، مقاله "حزب توده، حزب فریب توده...")
تکرار طوطی وار این جعلیات کپک زده و نظایر بسیار آن چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا چریکهای فدایی با تحمیل این جد لها و برجسته کردن جزئیات و فرعیاتی کاملاً حاشیه‌ای و بی‌موقع، می‌خواهند تغییر مشی خود را در جهت اصولی که حزب توده ایران مروج و مدافع آنست، مستور نگهدارند؟ آیا می‌خواهند از ضرورت توضیح و تشریح دلایل تغییر دیدگاههای خود و علل ریشه‌ای موضعگیری‌های جدید شانه خالی کنند؟ آیا می‌خواهند انتقاد از راه و روشی را که اینک مهر بطلان بر آن می‌زنند، مسکوت بگذارند؟ آیا از بیم عکس‌العمل جناحهای افراطی نظیر اشرف دهقانی، یا طرفداران راه فدایی و پرخاشجویان مبهوت "خط چهارم"، گرایش خود را به سوی مواضعی که به خطوط تحلیل حزب توده ایران بالنسبه نزدیک است، با فحاشی و تشدید حمله به آن، موجه و یا به گمان خود قابل اغماض جلوه دهند؟ آیا ترس و نگرانی از "انقلابیگرایان دو آتشه" آنقدر عمیق است که موضعگیری اصولی و صراحت فدائیان را تحت الشعاع قرار می‌دهد و آنها را به محافظه‌کاری و به اصطلاح سیاست بازی می‌کشد؟ این چه برهانی است که هر حرکت خود را به سوی اصالت مارکسیسم، با حرکت دیگری مغایر روح و آموزش آن خدشه دار و آسیب دیده می‌کند؟

چریکهای فدایی این تکلیف را در برابر خود قرار می‌دهند که:
"سمت‌گیری جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و سمت‌گیری جنبش‌های

رهایی بخش و ضد امپریالیستی سایر خلق های تحت سلطه جهان باید مورد توجه قرار گیرد ."

وچپ روهایی را که نگرش و حرکت آنها با نقطه نظرهای این نیروهای مترقی جهانی منافات دارد ، زیر علامت سوال قرار می دهند و می گویند :

"این رفقا... طبیعتاً" موظفند از همه نهضت های رهایی بخش خلقها و تمام بلوک بندی های جنبش جهانی کمونیستی و کارگری... مشخصاً" انتقاد کنند." (کار ، شماره ۳۸ ، نظری بر صف آرای جهانی...)

فدائیان آنگاه برای چنین "رفقای" پیش بینی می کنند که "در سطح جهانی نیز به همان انزوایی کشیده می شوند که در سطح جنبش بلوک تاریخی - طبقاتی خلق به آن مبتلا هستند ."

آنچه را که چریکهای فدایی بر دیگران عیب می گیرند ، خود به نحو دیگری ، در رابطه با حزب توده ایران ، به نسیان می سپارند . معلوم نیست چرا توجه به موضع و روابط احزاب کمونیستی و کارگری ، در یک مورد ضروراست و عدم رعایت آن به انزوای جهانی منجر می شود ، اما ندیده گرفتن تأیید و جانبداری این احزاب و کشورهای سوسیالیستی از حزب توده ایران ، نه تنها لازم است ، بلکه اقدام در جهت مخالف این تأیید و پشتیبانی فریضه ای سیاسی است !؟

آیا این حمایت و همکاری و هماهنگی تنها ظاهری و تشریفاتی است یا پاسخ پرمحتوایی است به یک ضرورت قاطع ؟ آیا پیشاهنگ انقلاب جهانی ، که در سیمای احزاب کارگری و کمونیستی منعکس است ، با یک "حزب اپورتونیست و سازشکار" می تواند و حق دارد که مناسبات کامل مودت آمیز و برادرانه ^۶ انترناسیونالیستی داشته باشد ؟ و اگر این احزاب واقعا "احزاب طراز نوین اند ، چگونه ممکن است در روابط انترناسیونالیستی خود ، ضوابط و معیارهای کمونیستی را در نظر نگیرند و سرسری و بی قاعده رفتار کنند ؟ اینجاست که چریکهای فدایی با پذیرش این تعهد که رعایت و توجه به سمت گیری و رویه احزاب کارگری و کمونیستی ، به مثابه پیشتاز نیروهای مترقی جهان ، ضروراست ، و نیز با تأکید بر این اصل بنیادی که "انترناسیونالیسم پرولتری واقعا" وجود دارد " ، خود را در برابر یک تناقض دشوار قرار می دهند : یا باید سیاست انترناسیونالیستی این احزاب و کشورها را در ماهیت آن مورد شک قرار دهند ، که در آن صورت حکم قبلی خود را باطل کرده اند ، و یا باید این سیاست انترناسیونالیستی را ، که اثبات واقعی بودن انترناسیونالیسم پرولتری در گرو آنست ، تأیید کنند ، که در آن صورت تأیید حزب توده ایران از سوی این احزاب و کشورها جزئی از سیاست عمومی انترناسیونالیستی آنهاست و نمی تواند مورد شبهه و انکار واقع شود . اگر روابط برادرانه حزب ما با تعدادی از احزاب کارگری و کمونیستی و جنبش های آزادی بخش و انقلابی و همخوانی آنان خدشه بردار بود ، آنگاه جایی برای سفسطه و گریز منطقی و بهانه جویی باقی می ماند . اما کیست که نداند

وجه انترناسیونالیستی حزب ما، خصلت غالب آن و تأیید و پشتیبانی اصولی و تفاهم آمیز احزاب کارگری و کمونیستی و جنبش های مترقی از این عضو خانواده جهانی خود در تکامل و اوجی کم نظیر است. به این ترتیب آیا لجن پراکنی به سیاست و ایدئولوژی حزب توده ایران، که در ورای هم پیوندی، صحنه احزاب کارگری و کمونیستی را در پشت سردارد، توهین به همان اصول انترناسیونالیستی نیست که فدائیان در گفتار حقانیت آن را پذیرفته اند؟ نوعی تهمت اهمال کاری و ولنگاری به این احزاب در پیوندهای اصولی شان نیست؟ انترناسیونالیسم تجزیه بردار نیست. اگر چریکهای فدایی در عمل، بی آنکه خود آگاه باشند، بخشی از این انترناسیونالیسم را تخطئه می کنند، در واقع هنوز بقایای ناسیونالیسم خرده بورژوازی است که در وجود آنها مقاومت می کند و برای تبری خود به انواع تشبیهات دست می آزد و سرانجام به ورطه ناگزیر ضد و نقیض گویی می غلطد.

فقدان آن صراحت و شجاعت کمونیستی که در دفاع از حقیقت، از هیچ ایثاری روی گردان نیست، سستی آن خوی و منش، که چریکهای فدایی را در مناظره و مباحثه با حزب توده ایران، حتی به اختراع انواع دروغ های سبک و تکرار تحریفات دشمن ساخته و بی دورنما می کشاند، خود به بهترین وجه دلیل وجود محتوای غیر پرولتری و اسلوب خرده بورژوازی در اندیشه و عمل فدائیان است. به جز این، آیا عدول چریکهای فدایی از اصول و تئوریهای ذهنی گذشته و جذب عناصر مهمی از درک و برداشت حزب توده ایران در مسائل سیاسی و ایدئولوژیک ایران و جهان و نزدیکی نسبی به آن، آیا نباید به تقویت مبانی تفاهم بین ما و آنها و آب شدن یخ هایی که مناسبات طبیعی و ضروری بین ما را منجمد و مختل ساخته است، بینجامد؟

